

فصلنامه
زنان

فصلنامه زنان شماره ۴۶، بهمن ۱۳۹۷

Quarterly journal No. 46. February 2019



فهرست مطالب

مقالات

- ۴ متحد برای عملی کردن یک فراخوان جسورانه
- ۷ خطرات و فرصت‌ها در شرایط حساس کنونی
- ۱۳ حجاب و سازمان مجاهدین
- ۱۷ تحلیل بصری اجزاء پر فورمنس دادخواهی / «زنان خیابان انقلاب»
- ۱۹ معیار و مفهوم آزادی پوشش
- ۲۳ «آن چه در ظاهر می‌بینیم، می‌تواند فریبنده باشد»، پس باید به عمق نفوذ کرد
- ۲۷ آزار جنسی زنان فوتبالیست افغانستان و واپس‌گرایان جامعه
- ۲۹ «خانه‌ای در گور»: طرح و شعری از آیدا پایدار
- ۳۰ ۱۷ دی «کشف حجاب» رضاخانی
- ۳۲ چرا حجاب اجباری مرکز خشونت دولتی علیه زنان است

گذارتی بردخی از فعالیت‌ها:

- ۳۴ گزارش بخشی از فعالیت‌های سازمان زنان هشت مارس در کشورهای مختلف
- ۳۸ بیانیه سازمان زنان هشت مارس در مورد مبارزات مرداد ۱۳۹۷ در ایران
- ۴۰ بیانیه سازمان زنان هشت مارس در اعتراض به اعدام «زینب سکانوند»
- ۴۱ بیانیه سازمان زنان هشت مارس در اعتراض به اعدام «شراره الیاسی»
- ۴۲ بیانیه سازمان زنان هشت مارس در مورد مبارزات کاگران هفت تپه
- ۴۳ بیانیه سازمان زنان هشت مارس در مورد مرگ یا قتل احتمالی «زهره نویدپور»
- ۴۴ بیانیه در مورد اعتراف‌های اجباری و دستگیری «اسماعیل بخشی» و «سیده قلیان»
- ۴۵ اطلاعیه‌ی شماره‌ی سه کارزار زنان به مناسبت روز جهانی زن
- ۴۶ فرخوان کارزار به راه‌پیمایی سه‌روزه - به زبان انگلیسی

همکاری شما:

نشریه را پربارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح،

داستان و ترجمه بفرستید! لطفاً نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word

فارسی تایپ کنید و مطالب را برای ما بفرستید! ارسال مطالب برای نشریه:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسنده‌گان آن است.

هشت مارس

نشریه سازمان زنان

هشت مارس

(ایران - افغانستان)

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان

فریدا فراز

فریبا امیرخیزی

طرح روی جلد: آیدا پایدار

متحد برای عملی کردن یک فراخوان جسورانه

سیاسی طرح و برجسته ساختند. چراکه به درستی بر این واقعیت انگشت گذاشته شد که انقلاب یعنی حرکت به سوی جامعه‌ی نوینی که رو به آینده دارد. انقلاب یعنی زیر و رو کردن تمامی روابط تولیدی که بر اساس سود و کشیدن شیرهی جان میلیون‌ها توده‌ی کارگر و زحمت کش و سایر اقشار و طبقات بنا شده است. انقلاب یعنی از بین بردن کلیهی روابط اجتماعی ستم‌گرانه که بر پایه‌ی این روابط تولیدی استثماری پیش می‌رود. انقلاب یعنی مبارزه علیه کلیهی افکار کهنه‌ای که توسط طبقات ارتجاعی بر پایه‌ی مناسبات ستم‌گرانه‌ی اجتماعی در جامعه تولید و بازتولید می‌شود؛ یعنی پیش‌برد مبارزه‌ی آگاهانه و هدفمند برای ریشه‌کن کردن جهل و خرافه، سنت‌های ارتجاعی، فرهنگ پدرمردسالاری و افکار پوسیده‌ای که دست و پای مردم را بسته است.

برای اولین بار این زنان سال ۵۷ بودند که سنگ بنای مبارزه با دولت تئوکراتیک تازه به قدرت رسیده را پی ریختند. این خیزش ۵ روزه علیه حجاب اجباری چنان پر قدرت و سهمگین بود که خمینی را مجبور کرد فتوای ارتجاعی و واپس‌گرا و به شدت زن‌ستیز خود را پس بگیرد. **امسال هشت مارس، چهلمین سالگرد، جشن این پیروزی** است.

در آن دوره، این زنان عصیان‌گر بودند که با طرح شعار «معیار آزادی جامعه، آزادی زنان است»، معیار خود را در محک زدن به دولت و برنامه‌هایش پیش گذاشتند.

برای اولین بار بود که این زنان شورش‌گر با فریاد «آزادی، نه شرقی ست، نه غربی ست، جهانی ست» درک خود را از جهانی بودن امر آزادی زنان، به میان کشیدند.

برای اولین بار در تاریخ مبارزات در ایران زنان از زیر سایه‌ی سایر نیروهای سیاسی و اجتماعی خارج شدند و موضوع ستم جنسیتی را مستقل از تمام اشکال ستم و تبعیض و نابرابری و... تمام‌قد، بی‌پروا و بدون ذره‌ای تردید طرح کردند.

هشت مارس، روز شورش و طغیان، روز مبارزه‌ی همه‌ی زنان در سراسر جهان علیه ستم جنسیتی فرا می‌رسد. زنان «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران»، در تدارک سه روز راه‌پیمایی بزرگ به مناسبت ۴۰ امین سالگرد خیزش زنان علیه حجاب اجباری، هستند. زنان کارزار قصد دارند، پژواک صدای معترض میلیون‌ها زنی باشند که به اشکال مختلف علیه حجاب اجباری و قوانین خشونت‌آمیز مبتنی بر شریعت اسلامی، مبارزه کرده و می‌کنند. صدای زنانی باشند که امروزه خواست آزادی پوشش را تقاضا نمی‌کنند، بلکه آن را به دست توانای خود در سطح جامعه، عملی می‌کنند. صدای میلیون‌ها زنی باشند که حاضر نیستند شلاق دین، خرافه و سنت‌های عقب‌مانده را تحمل کنند. صدای میلیون‌ها زنی باشند که فرهنگ پدرمردسالاری را بر نمی‌تابند. زنان کارزار می‌خواهند در خیابان‌های هامبورگ (آلمان)، دن‌هاگ / لاهه (هلند) و بروکسل (بلژیک) در روزهای ۶، ۷ و ۸ مارس صدای رسای زنان خیابان انقلاب که بخشی از میلیون‌ها زن منزجر از حجاب اجباری هستند را چنان منعکس کنند تا الهام‌بخش زنانی باشند که در زندان حجاب، اسیرند.

هشت مارس امسال ۴۰ سال از روزی که خمینی و دولت تازه به قدرت رسیده‌اش برای استقرار رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی با اجباری کردن حجاب، فرمان جنگ علیه زنان را صادر کرد، می‌گذرد. هزاران هزار زن دانشجو، دانش‌آموز، پرستار، معلم، خانه‌دار، کارگر و... ۸ مارس روز جهانی زن در سال ۵۷ به خیابان‌ها ریختند و علیه این جنگ ارتجاعی برای به اسارت کشیدن بدن زنان و بازگرداندن‌شان به گذشته شورش کردند. **امسال هشت مارس، چهلمین جشن این شورش و طغیان است.**

این زنان خشمگین و معترض بودند که با طرح شعار «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» این حقیقت را که انقلاب توده‌های مردم علیه رژیم شاه، توسط حاکمیت پوسیده و عقب‌گرای رژیم جمهوری اسلامی دزدیده شده و ضدانقلاب غالب گشته را پیش از تمام نیروهای

اگر سازمان‌ها و احزاب مبارز و انقلابی در خیزش زنان علیه حجاب اجباری در سال ۵۷، دخالت آگاهانه و هدمندی را پیش نبردند، اگر به خاطر انحرافات و اشکالات نگرشی در آن دوره، تحت عنوان اهمیت «مبارزه علیه امپریالیست و...» این عرصه‌ی مهم از مبارزه علیه حجاب اجباری که آغازی برای تداوم و تعمیق ستم جنسیتی بر زنان از جانب رژیم تئوکراتیک جمهوری اسلامی بود را نادیده گرفتند و رویکردی بس اشتباه را در پیش گرفتند و نتوانستند پیوند مبارزه علیه ستم جنسیتی با سایر اشکال ستم و استثمار را ببینند، امروزه و در شرایط کنونی که جنبش زنان ایران در مبارزه علیه حجاب اجباری و سایر عرصه‌های ستم جنسیتی پا به عرصه‌ای نوین گذاشته است، اگر تحت هر عنوان و هر بهانه‌ای اهمیت و جای‌گاه جنبش مبارزه‌جویانه‌ی زنان، تحت‌الشعاع مسائل «مهم و ضروری» دیگر قرار گیرد، نه تنها قابل‌بخشش نیست، بلکه نشانه‌ی عمق‌یابی دیدگاهی مردسالارانه، غلط و انحرافی نسبت به گذشته است.

حضور گسترده‌ی زنان در مبارزات اخیر و مبارزه‌ی تعرضی علیه حجاب اجباری، همه‌ی نیروها را به عکس‌العمل در برابر آن وادار کرده است. در این میان حتا جریاناتی که تا دیروز به «اصلاح‌طلبان» درون حکومت چشم امید دوخته بودند و با اتکا به انواع و اقسام فلسفه‌های ارتجاعی، ایده‌هایی غلط از این دست: «آنچه ممکن است، مطلوب است!» را در بین زنان تئوریزه می‌کردند، امروزه سنگ دفاع از مبارزات زنان علیه حجاب اجباری را به سینه می‌زنند. این در حالی است که در تمام بیست سال گذشته زنان لیبرال و اصلاح‌طلب نه تنها سخنی در مورد حجاب اجباری بیان نکرده‌اند، بلکه مبارزه و مقاومت زنان علیه حجاب اجباری را نیز نفی می‌کردند. یکی از دغدغه‌های اصلی اینان در طول بیست سال گذشته تلاش برای پل زدن بین منافع آشتی‌ناپذیر زنان با رژیم جمهوری اسلامی بوده است. در اوضاع عینی شکل‌گرفته بخشی از همین زنان که در بیست سال گذشته تمام هم‌وغم‌شان به دست آوردن خرده‌ریزی از دربار خلافت «اصلاح‌طلبان» حکومتی بود، امروزه به درگاه امپریالیست‌های آمریکایی دخیل بسته‌اند. اینان از رژیم فاشیستی ترامپ می‌خواهند در امور ایران در «خدمت» به مردم دخالت کند. تلاش دارند امپریالیست‌ها خصوصاً امپریالیست‌های آمریکایی را ناجیان «آزادی» زنان جا بزنند. برای جا انداختن این طرز تفکر ضد زن که قصد دارد، فرودستی زنان را ابدیت بخشد، بسیاری از رسانه‌های فارسی‌زبان امپریالیستی، محلی برای اشاعه‌ی این طرز تفکر شده‌اند. این در حالی است که امروزه افغانستان، عراق و کل خاورمیانه، در نتیجه‌ی تجاوز و اشغال نظامی آمریکا و متحدینش و هم‌چنین سازمان‌دهی جنگ‌های نیابتی از یک‌طرف و از

برای اولین بار بود که زنان خواست‌های خود را به شکلی فشرده و متحد پیش گذاشتند و این‌چنین شکل‌گیری جنبش نوین زنان را پی‌ریزی کردند. **امسال هشت مارس، چهلمین سالگرد بزرگداشت این پایه‌ریزی است.**

چهل سال است که جنبش زنان ایران در مبارزه و مقابله با یکی از ضد زن‌ترین رژیم‌های موجود - که بر پایه‌ی دین، زنان را به برده‌گی و انقیاد کشیده - رشد کرده، عمق یافته و جهش کرده است.

از اولین روزهای تولد جنبش نوین زنان در خیزش ۵ روزه علیه حجاب اجباری تا مبارزات و مقاومت زنان با بی‌حجابی و «بدحجابی»، در طول چهل سال، از سنت‌شکنی و خلاف جریان رفتن در برابر جای‌گاه غالب مردان در مبارزه‌ی سیاسی تا نقش گرفتن برای تغییر بنیادی در جامعه، از شورش علیه نقش سنتی زن در جامعه و به دست گرفتن اسلحه و سهم گرفتن در مبارزه‌ی انقلابی علیه رژیم جمهوری اسلامی

در کردستان تا آفریدن حماسه‌های سازش‌ناپذیر در سیاه‌چال‌های قرون‌وسطایی، از تن ندادن به قوانین اسلامی و ضد زن تا به جان خریدن عواقب به زیر کشیدن ارزش‌ها و اخلاقیات سنتی و دینی، از نقش گرفتن در مبارزات کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، دانشجویان، دانش‌آموزان،

محیط‌زیست تا مبارزه‌ی تعرضی برای لغو حجاب اجباری و ... نشان می‌دهد خشمی که در طول چهل سال در زنان انباشته شده هم‌چون کوه آتش‌فشانی‌ست که می‌تواند همراه با سایر جنبش‌های مبارز و انقلابی، رژیم زن‌ستیز و سرکوب‌گر جمهوری اسلامی را در گدازه‌های خود، ذوب کرده و در پیش‌برد امر انقلاب و ساختن جامعه‌ی نوین انقلابی نقش تعیین‌کننده و حیاتی خود را ایفا نماید.

باید این حقیقت در نظر گرفته شود که زیربنای اعتراضات دوره‌ی اخیر که از دی‌ماه ۹۶ آغاز گشته و کماکان به اشکال گوناگون ادامه دارد، ستم و استثمار است که از طریق دولت طبقاتی ارتجاعی یعنی رژیم جمهوری اسلامی به اکثریت جامعه یعنی کارگران، زحمت‌کشان، کشاورزان و سایر اقشار و طبقات محروم اعمال می‌شود. به همین دلیل مبارزه علیه ستم و استثمار افسارگسیخته، پایه‌ی وحدت تمامی اقشار و طبقات ستم‌دیده است. در نتیجه مردمی که در شرایط کنونی در جنبش‌های گوناگون سهم گرفته و علیه فقر و فلاکت، بی‌آینده‌گی، ستم جنسیتی، ستم ملی، تمایزات طبقاتی و... مبارزه می‌کنند، با همراهی و همگامی با هم، با حمایت فعال از خواسته‌های سایر جنبش‌ها و... می‌توانند استحکام و پیش‌روی در مبارزه را تضمین و نوک پیکان مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی - عامل اصلی ستم و استثمار - را تیزتر کنند.

“

برای اولین بار بود که زنان خواست‌های خود را به شکلی فشرده و متحد پیش گذاشتند و این‌چنین شکل‌گیری جنبش نوین زنان را پی‌ریزی کردند. امسال هشت مارس، چهلمین سالگرد بزرگداشت این پایه‌ریزی است.

طرف دیگر با رشد بنیادگرایی مذهبی و انواع و اقسام رژیم‌های بنیادگرا و زن‌ستیز به زندانی برای اسارت زنان، بدل شده است.

این واقعیات نشان می‌دهد که جنبش‌هایی زنان نمی‌تواند و نباید، نه به امپریالیست‌های مردسالار (که ستم بر زن بخش لاینفک از سیستم ستم و استثمارشان در سراسر جهان است) و نه به نیروهای رنگارنگ مرتجع داخلی که تا مغز استخوان پدرمردسالار هستند، چشم‌امیدی ببندد. این دو رکن اساسی و پایه‌ای یکی از مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین خطوط تمایز فعالین و تشکلات انقلابی زنان است که می‌خواهند برای به دست آوردن آزادی و برابری در تغییر جامعه دخالت آگاهانه کنند.

اما این نیز حقیقتی است که زنان ایران برای پیش‌روی در جهت مبارزه علیه ستم جنسیتی نیاز دارند متحدین بین‌المللی خود را در میان فعالین رادیکال، سازمان‌ها و احزاب مبارز، جنبش مترقی و رادیکال زنان، جنبش ضد نژادپرستی، جنبش محیط‌زیست و... جستجو کنند و راه‌پیمایی کارزار مبارزه با خشونت به مناسبت چهلمین سالگرد جنبش

نوین زنان می‌تواند تبلور چشم‌گیر این اتحاد باشد. در نتیجه باید حمایت و همبستگی همه‌ی کسانی را که می‌توانند مدافع مبارزه علیه حجاب اجباری، مدافع جنبش رادیکال زنان ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی باشند را به راه‌پیمایی کارزار زنان جلب نمود.

جنبش زنان ایران یکی از پیگیرترین و گسترده‌ترین جنبش‌های ایران در طول چهل سال گذشته بوده است اما در

دوره‌ی اخیر بر پایه‌ی شرایط عینی شکل‌گرفته در جامعه، جهش نوینی در مبارزت زنان به وجود آمد. تعرض زنان به پرچم ایدئولوژیک - سیاسی رژیم و به چالش کشیدن قدرت سیاسی رژیم اسلامی با برداشتن حجاب به‌عنوان خط مقدم مبارزه علیه کلیه‌ی اشکال خشونت و ستم بر زن، نشان داد که این نوک کوه آتش‌فشان است و سیل مذاب این آتش‌فشان برای زیر و رو کردن کهنه و خلق نو، در راه است.

هشت مارس امسال مصادف با روز جهانی زن، مبارزه‌ی زنان ایران نیز باید فصل نوینی را آغاز کند که مشخصه‌اش باید ارتقا جنبش زنان به سطحی عالی‌تر، همراه با سازمان‌دهی و تشکل‌یابی در تشکلات رادیکال زنان با نقشه و هدف و در همراهی با سایر جنبش‌های مبارزاتی باشد؛ مبارزه‌ی در خدمت به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی به‌عنوان عامل اصلی فرودستی زنان، فقر و فلاکت توده‌های کارگر و زحمت‌کش، نابودی محیط‌زیست، بی‌کاری، بی‌خانمانی، دربدری میلیون‌ها کشاورزی که بدون هیچ پشتوانه‌ای در اطراف شهرها سرگردان‌اند؛ و به‌طور کلی مبارزه‌ی در خدمت به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی به‌عنوان عامل اصلی ستم و استثمار

افسارگسیخته؛ مشخصه‌اش باید این باشد که بتواند با دخالت سازمان یافته در سایر جنبش‌ها و مبارزات جاری به ارتقای سطح سیاسی آن‌ها یاری رساند؛ مشخصه‌اش باید این باشد که زنان در مبارزات گوناگون شرکت جسته و با برداشتن حجاب به شکل انبوه و توده‌ای و همچنین طرح سایر خواست‌ها، به تعمیق این جنبش‌ها و شکل‌گیری قطبی انقلابی در خدمت به سرنگونی رژیم، خدمت کنند؛ مشخصه‌اش باید این باشد که در برابر جریان‌های حامی و دست‌پرورده‌ی امپریالیست‌ها هم‌چون سلطنت‌طلبان، فرسگردی‌ها، مجاهدین و ... خط و مرز روشن و بدون ابهامی ترسیم کند؛ در برابر همه‌ی این مرتجعینی که روی‌کرد و برنامه‌شان انقیاد زنان و کل جامعه است؛ مرتجعینی که تلاش دارند از مبارزات زنان و به‌طور کلی مبارزات توده‌های جان به لب رسیده استفاده کرده و به مردم حقه‌ن کنند که تنها راه برای خلاصی از شر جمهوری اسلامی، اتکا به آمریکا و سایر قدرت‌های جهانی است.

امسال برگزاری سه روز راه‌پیمایی کارزار زنان، در سه کشور اروپایی هم‌زمان با هشت مارس، بیان اتحاد همه‌ی کسانی است که می‌خواهند برای لغو حجاب اجباری به دست خود زنان که راه را برای برچیدن سایر اشکال خشونت و ستم بر زن باز می‌کند، مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیری را به پیش برند.

هشت مارس امسال، کارزار مبارزه با خشونت بر زنان، در راه‌پیمایی سه‌روزه‌ی خود می‌خواهد به مردم و نیروهای مترقی در این کشورها اعلام کند که تضاد آشتی‌ناپذیر منافع اکثریت زنان با رژیم ضد زن جمهوری اسلامی که از خیزش زنان علیه حجاب اجباری در ۸ مارس ۱۳۵۷ آغاز شد، به نقطه‌ی اوج خود رسیده و اولین قدم تعیین‌کننده در جهت کسب رهایی زنان، تنها و تنها با سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی مهیا می‌شود.

کارزار زنان در سه روز راه‌پیمایی خود می‌خواهد صدای میلیون‌ها زنی را که در طول ۴۰ سال گذشته علیه حجاب اجباری - محور کلیه‌ی خشونت‌های ضد زن در جامعه که از خشونت دولتی تا خشونت اجتماعی و خانگی را در خود فشرده کرده است - به گوش نیروهای مترقی، آزادی‌خواه و انقلابی برساند.

امسال هشت مارس، روز جهانی زن در خدمت به شکل دادن صف گسترده و انترناسیونالیستی به مناسبت چهلمین سالگرد خیزش زنان در راه‌پیمایی سه‌روزه‌ی کارزار زنان، همراه هم شویم تا بتوانیم پیام کارزار زنان را چنان قدرتمند انعکاس دهیم تا الهام‌بخش همه‌ی مبارزین و انقلابیون در ایران و جهان شود. □

“

برای اولین بار این زنان سال ۵۷ بودند که سنگ بنای مبارزه با دولت تئوکراتیک تازه به قدرت رسیده را پی ریختند. این خیزش ۵ روزه علیه حجاب اجباری چنان پر قدرت و سهمگین بود که خمینی را مجبور کرد فتوای ارتجاعی، واپس‌گرا و به شدت زن‌ستیز خود را پس بگیرد. امسال هشت مارس، چهلمین سالگرد، جشن این پیروزی است.



خطرات

و فرصت‌ها

در شرایط حساس کنونی

سِلا پرنیا

سوال برد و به مشروعیت رژیم ضربه‌ی بزرگی وارد کرد. مبارزات اقشار و طبقات محروم جامعه در دی‌ماه سال گذشته فصل نوینی گشود. مبارزاتی که کلیه‌ی تضادهای جامعه را تحت تأثیر خود قرار داد و صفت‌بندی‌های نوینی را شکل داد. هرچند مبارزات توده‌های مردم به همان شکل دی‌ماه ادامه نیافت - که دور از انتظار نبود - اما شعله‌ی این مبارزه خاموش نشده و اشکال مختلفی از مبارزه ادامه دارد.

سوال اما این‌جاست که آیا این مبارزات قادرند رژیم را به طریقی انقلابی سرنگون کنند؟! و این‌که با توجه به تحولات طبقاتی، تضادهای مختلف از جمله تضادهای درون حکومتی، تضاد قدرت‌های بزرگ با جمهوری اسلامی و تضادهای منطقه‌ای چه تأثیری بر این مبارزات خواهند گذارد؟! از طرف دیگر نیروهای مترجع درون و بیرون حکومت و آنانی که در سایه‌ی امپریالیست‌های آمریکایی و غربی پرورده شده‌اند و اینک بوی قدرت به مشامشان رسیده و به تکاپو افتاده‌اند تا چه اندازه قادرند نقشی در این تحولات بازی کنند؟! این‌ها و انبوهی از این قبیل سوالات، فکر بسیاری از نیروهای مبارز و انقلابی، توده‌های مردم و همه‌ی کسانی که در صف مردم قرار دارند را به خود مشغول ساخته است.

پاسخ به این سوالات از یک‌طرف بستگی به بستر و شرایطی دارد که مبارزات در آن جریان دارد، به تغییر و تحولاتی که در عرصه‌ی جامعه، منطقه و در سطح جهانی در جریان است و یا رخ خواهد داد؛ و از طرف دیگر بستگی به روی‌کرد و متد صحیح و علمی نیروی انقلابی دارد که بر بستر شرایط شکل گرفته، چگونه توده‌های منزجر و عاصی از رژیم جمهوری اسلامی را سازمان‌دهی کرده و بر سرعت گام‌هایش برای تسریع انقلاب بیفزاید.

باید در نظر داشت که رژیم جمهوری اسلامی پس از به قدرت رسیدن، تلاش کرد از دو طرف موقعیت خود را تثبیت کند. از یک‌طرف با دست زدن به یک سرکوب عریان و وحشیانه که در صدر آن سرکوب و قلع‌و‌قمع کردن نیروهای انقلابی و کمونیست قرار داشت. اعدام ده‌ها هزار نفر از بهترین مبارزین جامعه در دهه‌ی ۶۰ شمسی ضربه‌ی جبران‌ناپذیری

جامعه‌ی ما در شرایط بسیار حساس و سرنوشت‌سازی قرار گرفته است. اقشار مختلف جامعه که زیر شدیدترین فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به خشم آمده‌اند از کارگران گرفته تا معلمان، زنان، دانشجویان، کامیون‌داران، ملل تحت ستم، مال‌باختگان، کشاورزان، پرستاران، دست‌فروشان، طرفداران محیط‌زیست ... همه و همه به مبارزه دست زده و پژواک مبارزات‌شان در جامعه طنین افکنده است. عمل‌کرد یک رژیم به‌غایت ستم‌گر و استثمارگر به نام جمهوری اسلامی که در طول چهل سال حکومت ننگین خود جز سرکوب و ستم به مردم، خصوصاً طبقات تحتانی جامعه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، تشدید استثمار، زندان، شکنجه و اعدام، غارت، اختلاس، دزدی، فساد در زمینه‌ی مالی و اقتصادی چیز دیگری در بر نداشته، راهی جز مبارزه برای سرنگونی آن در مقابل مردم قرار نداده است. اقشار و طبقات مردم با شجاعت و از خودگذشتگی بی‌باکانه وارد میدان شده‌اند و این واقعیت که چیزی برای از دست دادن ندارند را به یک تفکر عمومی بدل کرده‌اند.

مبارزات کارگران نیشکر هفت‌تپه و فولاد اهواز که علی‌رغم انواع تهدیدات و تضییقات رژیم ستم‌گر و دستگاه سرکوبش، علیه رهبرانش از هیچ نهراسیدند و هم‌چنان بر خواسته‌های به‌حق خود پای فشردند، الهام‌بخش جامعه‌ی زخم‌خورده‌ی ما بوده و هست. زخم‌هایی که توسط شمشیر یکی از ارتجاعی‌ترین، مستبدترین و بی‌رحم‌ترین رژیم‌ها، در طول چهل سال در جای‌جای پیکر این جامعه احساس می‌شود و هیچ مرهمی، التیام‌بخش آن نخواهد بود مگر سرنگونی انقلابی این رژیم و سیستم ستم‌گرانه و استثمارگرانه‌اش.

مبارزات رادیکال و جسورانه‌ی مردم در دی‌ماه سال گذشته در بیش از ۱۰۰ شهر و به‌خصوص شهرهای کوچک و دورافتاده - که ساکنین آن‌ها از محروم‌ترین اقشار جامعه بودند - کلیت رژیم جمهوری اسلامی را به زیر

وضع اقتصادی

بر جامعه و آینده سیاسی آن وارد نمود. علاوه بر آن تشدید ستم و سرکوب زنان و وضع قوانین زن‌ستیز، سرکوب اقلیت‌های ملی در کردستان، خوزستان، بلوچستان، ترکمن‌صحرا و... همه و همه در خدمت تثبیت رژیم بود. از طرف دیگر سرکوب روحیه‌ی پرشور نسلی که برای دنیایی عاری از ستم و استثمار مبارزه می‌کرد، خوش‌خدمتی به قدرت‌های بزرگ امپریالیستی نیز بود. به همین دلیل در برابر کشتار بی‌رحمانه‌ی هزاران هزار زندانی سیاسی، امپریالیست‌ها مهر سکوت بر لب زده بودند. جمهوری اسلامی باید برای ادغام هر چه بیشتر در سیستم امپریالیستی خوش‌خدمتی خود را از زوایای گوناگون نشان می‌داد؛ اما کشتار وسیع راه‌حلی مادام‌العمر برای رژیم سرکوب‌گر جمهوری اسلامی نبود. اگرچه کل هیئت حاکمه بر سر سرکوب وحشیانه‌ی انقلاب و مردم متحد بودند، اما دیری نپایید که در میان شان بر سر چگونگی حفظ نظام ستم و استثمارشان اختلاف افتاد؛ بر سر قدرت بیشتر، بر سر تقسیم غنائم، بر سر چگونگی سرکوب، بر سر سیاست‌های داخلی، بر سر وابستگی به قدرت‌های بزرگ و... همه‌ی این مسائل مورد اختلاف‌شان بود. سردمداران رژیم طی سال‌های متمادی تلاش کرده‌اند که مردم را در گرداب انتخاب بین بد و بدتر گرفتار کرده و به سیاهی‌لشکر خود بدل کنند؛ اما با تعمیق تضادها بین جناح‌های مختلف رژیم و تعمیق تضادهای اجتماعی و به‌خصوص رو آمدن تضادهای یک سیستم استثماری و ستم‌گرانه دیگر نتوانستند این بازی فریبکارانه‌شان را ادامه داده و به اجرا بگذارند. شکست این بازی فریبکارانه در شعار «اصلاح‌طلب! اصول‌گرا! دیگه تمومه ماجرا!» - که در مبارزات دی‌ماه سال گذشته طنین افکند - بازتاب یافت.

در شرایط کنونی علی‌رغم اتحاد و سازش جناح‌ها و باندهای مختلف کنونی بر سر چگونگی حفظ نظام، بر سر سرکوب وحشیانه‌ی مبارزات مردم و دستگیری و شکنجه و اعدام مخالفین، اما تضادهای درون حکومتی به نقطه‌ی بحرانی رسیده است. این تضادها بخشی جداناپذیر از سیستم ستم و استثمار حاکم است.

فقر و فلاکتی که جامعه را در بر گرفته از حد تصور خارج شده است. بخش عظیمی از مردم خصوصاً طبقات محروم جامعه، تحت بدترین شرایط قرار گرفته و از ابتدایی‌ترین حق زنده‌گی یعنی سیر کردن شکم خود و فرزندان‌شان محروم‌اند. اگر از بیکاری و بیکاری‌های پنهان که تحت عنوان دست‌فروشی، دوره گردی و ... پنهان مانده‌اند، بگذریم؛ از ارقام هولناک تن‌فروشی و اعتیاد در میان زنان و مردان جوان؛ از میلیون‌ها نفر حاشیه‌نشین که وضعیت امروز تا فردای‌شان روشن نیست؛ از کارگران روزمزدی که در ماه بیش از چند روز قادر به یافتن کاری نمی‌شوند؛ از خیل عظیم کارتن‌خواب‌ها و گورخواب‌ها و ... اگر از این همه بگذریم؛ آن دسته از مردمی که رسماً شاغل هستند و به‌مثابه‌ی کارگر، معلم و ... کار می‌کنند و زحمت می‌کشند هم قادر نیستند اولیه‌ترین مایحتاج زنده‌گی‌شان را فراهم کنند. قدرت خرید مردم، به‌خصوص اقشار تحتانی جامعه تا چند برابر در نوسانات ارزش پول کشور کاهش یافته است.

در کشاندن اقتصاد جامعه‌ی ایران بدین نقطه که آن را در یکی از بدترین شرایط طول تاریخ‌اش قرار داده است، عوامل متعددی عمل می‌کند؛ اما آنچه در مرکز همه‌ی عوامل قرار دارد، عمل کرد سیستم استثماری و ستم‌گرانه‌ی است که عامل اصلی تولید و بازتولید نابرابری، فقر و فلاکت است. رژیم جمهوری اسلامی از زمان قدرت‌گیری به‌خصوص پس از پایان جنگ ایران و عراق تلاش‌های بسیاری کرده است تا هر چه بیشتر اقتصاد ایران را در شبکه‌ی اقتصاد جهان سرمایه‌داری که در کنترل قدرت‌های بزرگ امپریالیستی است ادغام کند. اقتصاد جامعه بر مبنای سیستمی استثمارگرانه و ستم‌گرانه بنیان گذارده شده است. سیستمی که بدون ادغام در شبکه‌ی جهانی، رشد و کارایی و یا به‌عبارت‌دیگر سوددهی ندارد و به‌ناچار باید خود را به‌مثابه‌ی بخشی و در تابعیت از اقتصاد سرمایه‌داری جهانی قرار دهد. این ادغام، سرانجام جمهوری اسلامی و طبقات مرتجعی که نماینده‌گی می‌کند را قادر می‌سازد که از قیل‌چنین حرکتی خود و سرمایه‌های وابسته به خود را گسترش داده و با انسجام خود چنگال‌هایش را هر چه محکم‌تر بر گلوئی مردم خصوصاً طبقات محروم، فشار دهند. بدین ترتیب است که رژیم جمهوری اسلامی، کل اقتصاد را در یک رابطه‌ی خاص و درکنش و واکنش‌های معینی در وابستگی و در کنترل سرمایه‌های مالی امپریالیستی قرار داده است. چنین ادغامی از طرف دیگر ویژه‌گی خاصی را نیز به آن می‌بخشد. اقتصادی که عمدتاً بر صدور نفت می‌چرخد، عمده درآمد دولت و کشور از نفت است، قسمت اعظم بودجه هم‌چون سال‌های گذشته قرار است از درآمد نفت تأمین شود. آن‌گاه در شرایطی که شیر نفت از طرف امپریالیست‌ها بسته شود، اقتصاد به‌طور کلی فلج خواهد شد؛ اما در کنار این اقتصاد متکی بر نفت، ادغام در شبکه‌ی جهانی سرمایه، الزامات مهم دیگری را در پی دارد، باز کردن درها بر روی سرمایه‌های خارجی، برداشتن هرگونه مانع بر سر راه سرمایه‌های امپریالیستی، برداشتن هرگونه سوبسید از مایحتاج عمومی مردم مثل انرژی و نان و دهها شرط و شروط دیگر که باعث می‌شود درنهایت سیاست‌های اصلی و واقعی اقتصادی عملاً توسط نهادهای مالی امپریالیستی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تعیین شوند. حذف یارانه‌ها از انرژی و مواد اولیه‌ی غذایی و تبدیلی آن به یارانه‌ی نقدی که اینک با هزاران منت آن را بر سر مردم می‌کوبند در ادامه‌ی همین پیشنهادات نهادهای بین‌المللی مالی به دولت احمدی‌نژاد بود که مورد توافق همه‌ی جناح‌های حکومتی قرار داشت؛ اما این کمک‌هایی که به نام یارانه‌ی نقدی به مردم داده می‌شود بسیار کمتر از مبلغی است که از سوبسیدهای مربوط به انرژی و مواد غذایی حذف شده است. این مبلغی هم که اینک داده می‌شود بعد از سقوط ارزش ریال حتا طبق گفته‌های مقامات رژیم ارزشش به یک‌سوم رسیده است.

همین کنش‌ها و واکنش‌ها بین یک کشور تحت سلطه و سرمایه‌ی امپریالیستی به‌گونه‌ای پیش رفته است که به‌غیراز تولید و صدور نفت خام، جامعه برای پایه‌ای‌ترین مواد غذایی به واردات وابسته است. تولید بسیاری از مواد غذایی مثل تولید گندم، برنج، چای و... یا از بین رفته یا کفاف بخش کوچکی را نیز نمی‌دهد و عملاً باید از خارج از کشور وارد شود. چراکه برای سرمایه‌داران و انحصارگرانی که اقتصاد را در دست دارند سودآورتر است که این مواد غذایی از خارج وارد گردد تا این‌که از محصولات داخلی تأمین شوند.

در چنین شرایطی است که اعمال تحریم‌ها توسط آمریکا به‌مثابه‌ی قدرتمندترین اقتصاد جهان و با توجه به کنترلی که بر اهرم‌های مالی اقتصادی جهان دارد، می‌تواند تأثیرات کاری‌بی بر اقتصاد ورشکسته و بحران‌زده‌ی جمهوری اسلامی وارد آورد

تحریم‌ها و تأثیرات آن بر اقتصاد ایران

امپریالیسم آمریکا هم‌چنان در تلاش است تا نظم نوین جهانی خود را شکل دهد. وظیفه‌ای که از زمان حمله به افغانستان و عراق آغاز شد، کماکان در دستور کارش قرار دارد؛ اما در هر دوره موانع تازه‌ای در مقابلش ایجاد شده و عملاً این وظیفه، ناتمام باقی‌مانده است. واقعیت این است که جنگ در عراق و افغانستان و بعدها در سوریه که قرار بود در خدمت نظم نوین جهانی انجام شود، عملاً نتوانست توازن قوای منطقه را به نفع متحدین اصلی امپریالیسم آمریکا یعنی اسرائیل و عربستان سعودی به هم زند. بلکه به درجات زیادی نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه را افزایش داد و او را به یکی از بازیگران اصلی در منطقه مبدل کرد. معاهده‌ی برجام که عملاً تأییدی بر این نقش جمهوری اسلامی بود. به همین دلیل این مسئله شدیداً مورد مخالفت اسرائیل و عربستان سعودی و جناح‌هایی از امپریالیسم آمریکا به‌خصوص

جناح فاشیست دست راستی و حزب جمهوری خواه بود و با بر روی کار آمدن ترامپ، آمریکا خود را از این معاهده بیرون کشید. سیاست کنونی امپریالیسم آمریکا تمرکز بیشتر بر روی خاورمیانه به‌مثابه‌ی یکی از اصلی‌ترین نقاط تمرکز تضادهای جهان است. در چنین شرایطی است که آمریکا تلاش دارد موقعیت و تکلیف ایران را به هر وسیله‌ای که شده، یکسره کرده و توازن قوا را به نفع متحدین اصلی خود به هم بزند و نفوذ ایران را به حداکثر کاهش دهد. هرچند که جمهوری اسلامی در مرکز این معادله قرار گرفته است اما زیر فشار قرار دادن رژیم جمهوری اسلامی، پیش‌برد تحریم‌ها و... توسط امپریالیسم آمریکا حمله به

روسیه و تا حدی تصفیه حساب با اروپا را نیز در بردارد. روسیه در تلاش است که جای پای خود در خاورمیانه را از طریق نفوذ ایران گسترش و تحکیم کند. از طرف دیگر سیاست تشریک منافع آمریکا و اروپا در رابطه با ایران، هم از نظر روابط اقتصادی و هم از نظر نقش ایران در منطقه - که از طریق برجام برقرار شده بود - نیز با بیرون آمدن آمریکا از این معاهده به هم خورد؛ بنابراین تحت نام فشار بر ایران در واقع اعلام جنگی علیه روسیه و به‌نوعی دیگر علیه اتحادیه‌ی اروپا از طرف آمریکا صورت گرفته است.

این موضوع را هم باید در نظر گرفت که در نتیجه‌ی این تحریم‌های سفت‌وسخت علیه ایران، کشورهایی که دارای روابط با ایران هستند نیز خسارت می‌بینند به همین جهت آن‌ها با تحریم‌ها مخالفانند. شکی نیست که این تحریم‌ها در واقع فشار بسیاری بر جمهوری اسلامی خواهد گذاشت. به‌خصوص این که موقعیت جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی شدیداً بحرانی است؛ اما مهم است که چند نکته‌ای در مورد این تحریم‌ها گفته شود. اول این که این تحریم‌ها به هر صورتی که اعمال گردند بیشترین فشار آن بر توده‌های مردم خواهد بود. امپریالیسم آمریکا و دولت فاشیستی ترامپ هم بر این مسئله واقفانند و همین را هم می‌خواهند. البته آرزوی ترامپ برای تحریم کامل نفت غیرممکن است. جمهوری اسلامی و کشورهایی که مخالف تحریم‌ها هستند بدون شک تلاش خود را خواهند کرد که تا حد ممکن این تحریم‌ها را دور بزنند. موضوع در این جا فقط یک بُعد روابط اقتصادی نیست. مسئله گردنکشی ترامپ نه‌تنها برای ایران بلکه هم‌چنین برای دیگر

66

واقعیت این است که جنگ در عراق و افغانستان

و بعدها در سوریه که قرار بود در خدمت نظم

نوین جهانی انجام شود. عملاً نتوانست توازن

قوای منطقه را به نفع متحدین اصلی امپریالیسم

آمریکا یعنی اسرائیل و عربستان سعودی به

هم زند. بلکه به درجات زیادی نفوذ جمهوری

اسلامی در منطقه را افزایش داد و او را به یکی از

بازیگران اصلی در منطقه مبدل کرد. معاهده‌ی

برجام که عملاً تأییدی بر این نقش جمهوری

اسلامی بود.

کشورهای قدرتمند مثل روسیه، چین و اتحادیه‌ی اروپا نیز هست. به همین علت یک مقاومت امپریالیستی در مقابل آن صورت خواهد گرفت و بخشی از جنگ اقتصادی و سیاسی مابین امپریالیست‌ها خواهد بود. هرچند ممکن است به‌آسانی نتوانند در مقابل این گردنکشی ترامپ بایستند اما حداکثر تلاش خود را خواهند کرد که این پروژه‌ی ترامپ به شکست بیانجامد؛ بنابراین علی‌رغم بیرون کشیدن بسیاری از شرکت‌های بزرگ اروپایی از قراردادهای بازرگانی و تجاری در ایران اما شرکت‌های کوچک و متوسط بسیاری که رابطه‌ی چندانی با آمریکا ندارند جایگزین شرکت‌های بزرگ‌تر در ایران شده‌اند. هم‌چنین ممکن است همین شرکت‌های بزرگ نیز تحت عناوین دیگری دست به ایجاد و تأسیس شرکت‌های کوچک‌تری بزنند و در

ایران معاملات خود را به انجام برسانند. مثلاً صادرات آلمان به ایران طبق داده‌های اداره‌ی فدرال آمار آلمان در ماه اکتبر ۲۰۱۸ نسبت به ماه اکتبر ۲۰۱۷ به میزان ۸۵ درصد افزایش داشته است. طبق گفته‌ی میشل توکوس یکی از مقامات اتاق بازرگانی آلمان و ایران، چنین افزایشی را برای ماه‌های نوامبر و دسامبر ۲۰۱۸ نیز پیش‌بینی می‌کنند و برای سال ۲۰۱۹ روی یک تجارت با ثبات ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیون یورویی در ماه حساب می‌کنند. وبسایت دویچه‌وله از طرف دیگر ممنوعیت استفاده از سوئیفت - که در انحصار آمریکا است - نیز برای مبادلات مالی با ایران، مشکل دیگری برای نقل و انتقال ارز حاصل از فروش کالاها ایجاد می‌کند که اروپا در نظر دارد مکانیسم مالی ویژه‌ای برای مبادلات با ایران برقرار سازد. هرچند که بر طبق برخی گزارش‌ها خبری از ایجاد چنین مکانیسمی نیست اما موضوع این است که این مسئله، جدا از مسئله‌ی ایران برای اروپا یک اهمیت استراتژیک دارد و اتحادیه‌ی اروپا تلاش لازم را خواهد کرد که برای برطرف کردن این ضعف خود حداقل پایه‌ای را در مقابل وابستگی به آمریکا ایجاد کند.

جمهوری اسلامی تلاش خواهد کرد که در درجه‌ی اول درآمدهای محدود را در خدمت به حفظ نظام و دستگاه سرکوبش هزینه کرده و جیب باندهای حاکم را پر کند. طبقات انگلی بسیاری هم‌چون دوره‌ی قبل تحریم‌ها از قبل تحریم‌ها ثروت‌های نجومی به جیب خواهند زد. از طرف دیگر این فرصت به رژیم داده خواهد شد تا تحریم‌ها را عامل اصلی و پایه‌ی اوضاع بد اقتصادی سیستم و عامل کمبودها معرفی کرده و حتا سمپاتی بخش‌هایی از جامعه را نیز به خود جلب کند و خواسته‌ها و مطالبات صنفی مردم، هم‌چون کارگران، معلمان، کامیون‌داران و دیگر اقشار و طبقات را توجیه و یا سرکوب کند. در این میان این معاش توده‌های مردم است که بیش‌ازپیش آب خواهد رفت و صدها هزار و یا میلیون‌ها کودک و اقشار و طبقات فقیر با کم‌غذایی و بی‌دروبی در معرض خطر مرگ قرار خواهند گرفت و از اولیه‌ترین مایحتاج زنده‌گی محروم خواهند شد. شکی نیست که قربانیان این تحریم‌ها در درجه‌ی اول کودکان و توده‌های مردم به‌خصوص توده‌های تحتانی و تحت ستم خواهند بود.

رضا پهلوی و هواداران اش

جریانات سلطنت طلب و طرفداران آن هم چون جریان ارتجاعی فرسنگرد که با سیاست های فشار ترامپ بر جمهوری اسلامی جان تازه ای گرفته اند، کارزار ادامه و تشدید تحریم ها را به راه انداخته اند و حتی حمله ی نظامی علیه ایران را به خاطر به قدرت رسیدن خود، ترغیب می کنند؛ با امکاناتی که کانال های تلویزیونی من و تو، ایران اینترنشنال، صدای آمریکا، بی بی سی و... در اختیارشان قرار داده و برنامه های شان را تبلیغ می کنند. اینان در تبلیغات شان با استفاده از نفرتی که مردم از ادغام دین و دولت دارند، وعده می دهند که در دولت مورد نظرشان دین از دولت جدا است. فارغ از این که این ادعا، دروغی بیش نیست و اینان نیز هم چون اخلاف خود از دین برای تحمیل توده ها استفاده کرده و می کنند، هم چنین به مردم نمی گویند که کلیه ی سیاست ها و برنامه های شان در چارچوب سیاست ها و برنامه های امپریالیسم آمریکا در منطقه و سازمان دهی نظم نوین آنان، قرار دارد. در ۱۷ سال گذشته، ماحصل جنگ و اشغال نظامی امپریالیست ها و در رأس شان آمریکا (در افغانستان و عراق و...) ایجاد حکومت های اسلامی در این کشورها با ادعای «رهای» زنان در افغانستان و دموکراسی در عراق بوده است. در حال حاضر هم حمایت های مادی و نظامی آشکار و پنهان شان از ارتجاعی ترین بنیادگرایان اسلامی در سوریه اتفاقی نیست. هرچقدر مردم آن منطقه زیر سیطره ی نیروهای بنیادگرای مذهبی قرار داشته باشند، امپریالیست ها خصوصاً امپریالیسم آمریکا بیشترین منفعت را در اهداف کوتاه و دراز مدت خود خواهند داشت. در عین حال رژیم فاشیستی ترامپ به اشاعه ی هر چه بیشتر بنیادگرایی مسیحی در کشورش و سایر نقاط جهان مبادرت کرده است. در نتیجه ادعای سلطنت طلب ها به عنوان نیرویی وابسته به امپریالیسم آمریکا، در مورد جدایی دین از دولت، شعاری توخالی و برای فریب مردم است.

تبلیغ دیگر این است که سلطنت طلب ها ادعا دارند در دولت مورد نظرشان در آینده «موضوع دموکراسی» را اجرا خواهند کرد. آن ها به مردم قول می دهند که آزادند که عقاید خود را بیان کنند؛ اما هم زمان که این وعده و وعیدها را در بوق و کرنا کرده اند، از همین امروز که در قدرت هم نیستند برای نیروهای انقلابی و کمونیستی خط و نشان می کشند.

بحث دموکراسی، بحث جدیدی نیست. چرا که سالیان سال است که مقوله ی دموکراسی از جانب ایدئولوگ های سرمایه داری به عنوان استاندارد آرزوهای مردم در سطح جهانی تبلیغ می شود. یکی از دلایل اصلی تبلیغات سلطنت طلب ها در مورد دموکراسی مورد دلخواه خود در شرایط کنونی جامعه ی ما، این است که مردم را از فکر ریشه کن کردن نظم کهنه و پوسیده و بنای نظمی کاملاً متفاوت از طریق انقلاب دور کنند. ما در جامعه ای زنده گی می کنیم که عمیقاً با تمایزات طبقاتی و نابرابری های اجتماعی رقم خورده است. در جامعه ای که زنان تحت شدیدترین ستم جنسیتی قرار دارند، در جامعه ای که کارگران و زحمت کشان به طور وحشیانه تحت استثمار طبقاتی قرار دارند، در جامعه ای که روشنفکران و هنرمندان مترقی از ابراز عقاید خود محروم اند و... صحبت کردن از دموکراسی بدون صحبت کردن در مورد ماهیت طبقاتی آن دموکراسی و این که این دموکراسی به کدام طبقه خدمت می کند، اوج فریب کاری است. مسئله ای که اینان از مردم در مورد دموکراسی پنهان می کنند این است که دموکراسی ربط مستقیم به این دارد که چه طبقه ای در جامعه حکومت می کند. سلطنت طلب ها یک نیروی پروامپریالیستی هستند، در نتیجه در نظام طبقاتی مورد نظر اینان دموکراسی شان به استمرار تمایزات طبقاتی و روابط استثمار، ستم گرانه و نابرابری های عظیم اجتماعی خدمت خواهد کرد.

جریانات سلطنت طلب اگر تا مدتی پیش تلاش می کردند با ظاهر دموکراتیک مردم فریبی کنند حالا که پشت شان به رژیم ترامپ و نیروی فشار او گرم شده است، شمشیر را از رو بسته اند. جریانی هم چون فرسنگرد که تا مغز استخوان به آمریکا وابسته است با شعار ضدیت با سرخ ها به میدان می آید.

عامل اصلی تحرک بیشتر اینان شرایط عینی شکل گرفته در جامعه است. به همین دلیل هم تلاش دارند با پیش گذاشتن شعارهایی هم چون «ایران را پس می گیریم!» به تفکرات مردم سمت و سوی دلخواه خود را بدهند. در پس این شعار است که به شدت تلاش دارند، ناسیونالیسم ایرانی و شوونیسم فارس را در ذهن و فکر مردم عمده کنند. در عین حال باید در نظر داشت که تبلیغات اینان بر سر ناسیونالیسم ایرانی و شوونیسم فارس در شرایط کنونی، همبسته با عروج فاشیسم و نیروهای دست راستی در سطح جهان خصوصاً در آمریکا است. اگر در آمریکا عظمت طلبی سفیدپوستان توسط رژیم فاشیستی ترامپ پیش گذاشته شده است، در ایران توسط جریانات سلطنت طلب ناسیونالیسم ایرانی و برتری ملت فارس پیش گذاشته می شود.

این واقعیت را باید بار دیگر پیش گذاشت که ظهور رژیم جمهوری اسلامی ماحصل عملکرد یک رژیم مستبد شاهنشاهی بود که مردم را به تنگ آورده بود و به خاطر رهایی از آن، به این مرتجعین بنیادگرای اسلامی تن دادند. این آن حقیقتی است که رضا پهلوی، فرسنگردان و ... پنهان می کنند. رژیم جمهوری اسلامی نیز بر ارثیه ی نظام شاهنشاهی که همان سیستم ستم و استثمار بود تکیه کرد و ابعاد آن را تشدید نمود. سوال این است که آیا یک بار دیگر این مسئله تکرار خواهد شد و تنگ آمدن مردم از رژیم جمهوری اسلامی باعث خواهد شد که به یک رژیم مرتجع دیگر از همان جنس تن دهند؟! آیا مردم تجربه های تن دادن به انتخاب بین بد و بدتر از بین جناح های مرتجع جمهوری اسلامی و نتایج آن را فراموش می کنند؟! آن چه که مردم نباید فراموش کنند این است که این دار و دسته که هم اکنون به رژیم فاشیستی ترامپ تکیه زده اند، هم اکنون برای نیروهای انقلابی و کمونیستی خط و نشان می کشند، هم اکنون می خواهند تحت اوامر و سیاست های نهادهای امپریالیستی هم چون صندوق بین المللی پول قرار گیرند، مگر کاری به غیر از به ارث بردن و امتداد همان مناسبات اقتصادی و سیاسی ورشکسته ی جمهوری اسلامی را انجام خواهند داد؟! آن چه توده های مردم خصوصاً طبقات محروم جامعه از آن رنج می برند، وجود یک رژیم مبتنی بر ستم و استثمار است که با تکیه ی علنی و غیرعلنی بر مناسبات و روابط اقتصادی - سیاسی سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان شیرهای جان شان را کشیده است. پس چرا باید به همان مناسبات با اسم دیگری تن دهند؟!

اما آن چه را که باید تأکید کرد این است که تنفر مردم از ارتجاع رژیم جمهوری اسلامی، به معنی هواداری از ارتجاع شاهنشاهی نیست. مبارزات مردم علیه استبداد جمهوری اسلامی به هیچ وجه به معنی قبول استبداد شاهی نیست. ضدیت مردم با فساد و دزدی ها و اختلاس سران جمهوری اسلامی با عمامه و بدون عمامه به معنی صحنه گذاردن بر فساد و غارت های شاهانه نیست. انزجار مردم از اعدام و شکنجه جمهوری اسلامی به معنی راضی بودن از اعدام ها و شکنجه های آریامهری نیست. تنفر مردم از دستگاه های اطلاعاتی رژیم جمهوری اسلامی به معنی صحنه گذاشتن بر دستگاه مخوف ساواک شاهنشاهی نیست. مخالفت مردم با دخالت جمهوری اسلامی در کشورهای منطقه و مبالغه هنگفتی که در این زمینه برای اهداف ارتجاعی خود هزینه می کند به معنی موافقت با ژاندارم شدن شاه و یا شاهزاده ها در منطقه و سرکوب نیروهای مبارز در منطقه - همانند سرکوب رژیم شاه از انقلابیون ظفار - نیست.

زنان در این مبارزات نقش مهمی ایفا می‌کرد و هم به طرح خواست‌های سیاسی و خط‌کشی عمیق‌تر با نظام جمهوری اسلامی، خدمت می‌کرد. متأسفانه اما تمایلی برای طرح خواسته‌های زنان در این جنبش‌ها - خصوصاً به خاطر غلبه‌ی روابط پدر/مردسالاری - وجود ندارد؛ و بدتر این‌که برای توجیه این کمبود مهم و تعیین‌کننده، دلایل سیاسی بافته می‌شود. تکلیف جریانات راست که مشخص است. آنان اساساً یا به خاطر غلبه‌ی مذهب و یا تسلط افکار و ایده‌های آشکارا زن‌ستیز، نه‌تنها علاقه‌ای به طرح مسئله ندارند بلکه در تضاد و دشمنی با آن قرار دارند.

اما در همین دوره‌ی اخیر ما با دو گرایش در درون جنبش منتسب به چپ نسبت به موضوع زنان و به‌طور مشخص مبارزه علیه حجاب اجباری روبه‌رو بوده‌ایم. یک گرایش اگرچه با ستم جنسیتی مخالفت دارد و خواست برابری زن و مرد در جامعه‌ی آینده را طرح می‌کند، اما در شرایط کنونی به گونه‌ای به موضوع ستم جنسیتی می‌پردازد که باعث تقویت تفکرات زن‌ستیز می‌شود. این نیروها با پیش گذاشتن درک‌شان هم‌چون «تحقق عالی‌ترین حقوق دمکراتیک زنان در گروه حل مشکلات اساسی طبقه‌ی کارگر» است و یا طرح مبارزه علیه حجاب اجباری «مردان خانه یعنی برادران، همسران، پدران و رفقای کارگر را هدف قرار می‌دهد» و یا «ستم بر زن یعنی ستم بر زن زحمتکش» و ... عملاً طرح شعارها و خواسته‌های زنان را بی‌ربط، بی‌فایده و تفرقه‌افکنانه قلمداد می‌کند. این نوع طرز تفکر که در ظاهر از مبارزه‌ی طبقاتی و پیش‌برد آن دفاع می‌کند، از این تحلیل علمی عاجز است که ستم بر زن از سنگ بناهای تاریخی نظام مالکیت خصوصی است. ما با سیستمی روبه‌رو هستیم که فرودست بودن زن از هر طبقه‌ای نسبت به مرد امری طبیعی و یکی از پایه‌های سیستم طبقاتی حاکم در سطح جهان است. این سیستم بدون سلطه‌ی مرد بر زن - که این سلطه شامل طبقه کارگر و زحمتکش نیز می‌شود - نمی‌تواند نظام ستم و استثمارش را ادامه دهد. به همین دلیل موضوع سلطه‌ی مرد بر زن را نمی‌توان از قدمت تخاصم میان طبقات جدا کرد. برخی از فعالین و نیروهای چپ موضوع ستم بر زن را به این می‌کشاند که باید تنها علیه ستم بر زن کارگر و زحمتکش مبارزه شود. چارچوب این مبارزه هم تنها ستم طبقاتی است. از این بگذریم که حتا در رابطه با ستم جنسیتی که بر زنان کارگر و زحمتکش اعمال می‌شود نیز نمی‌تواند کاری انجام دهند، چراکه به شکاف قابل دید بین زن و مرد کارگر و زحمتکش باور ندارند. آنچه بارز است این است که این طرز تفکر از دست‌وپنجه نرم کردن با یک تضاد خاص نه‌تنها طفره می‌رود، بلکه قادر نیست رابطه‌ی بین این تضاد خاص با تضاد عام را ببیند و برای رفع ستم جنسیتی از همین امروز طرح و برنامه‌ای داشته باشد.

این درست است که ستم جنسیتی نهایتاً در جامعه‌ای که ستم و استثمار از آن رخت بسته است، از بین خواهد رفت و اولین قدم در خدمت به ایجاد چنین جامعه‌ای، سرنگونی انقلابی نظام طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی است؛ اما می‌توان این سوال اساسی را در مقابل طرز تفکرات طرح‌شده پیش گذاشت که آیا به دنبال جامعه‌ای هستیم که بر سرلوحه‌اش نوشته شده باشد مرگ بر هرگونه برتری و امتیاز، من جمله برتری و امتیاز مرد بر زن یا نه؟!

گرایش دیگر درون جنبش منتسب به چپ پا را از چارچوبه‌های برابری حقوقی زن با مرد فراتر نمی‌گذارد. این تفکر بورژوا - دمکراتیک مبارزه برای کسب مطالبات پایه‌ای زنان را عین رهایی زنان و به‌عنوان مطالبات سوسیالیستی می‌بیند و تبلیغ می‌کند. در نتیجه زنان را از دخالت و آگاهانه سهم گرفتن در پیش برد مبارزه جهت رهایی کامل از ستم جنسیتی و ستم طبقاتی و در خدمت به رهایی کل انسان‌ها بازمی‌دارد. باید در نظر گرفت که سوسیالیسمی که اینان ترسیم می‌کنند، جامعه‌ی رهایی بخشی برای زنان نخواهد بود.

زمینه‌ساز تبلیغات این نیروهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیست‌ها - هم‌چون سلطنت‌طلب‌ها - این است که از یک‌طرف مبارزات مردم که از دی‌ماه سال گذشته آغاز گشته است هم‌چنان به اشکال مختلف ادامه دارد و از طرف دیگر مردم از داشتن رهبری انقلابی خود محروم‌اند. در چنین شرایطی است که بیش از هر زمان دیگر لازم و ضروری است که نیروهای مبارز و انقلابی همه‌ی توان و انرژی مبارزاتی خود را برای سازمان‌دهی توده‌ها به‌کارگیرند. حاصل مبارزات و جان‌فشانی مردم باید در خدمت به تدارک آگاهانه و پی‌ریزی آنترناتیوی انقلابی در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، قرار گیرد. آنترناتیوی که منافع اکثریت توده‌های مردم خصوصاً طبقات محروم جامعه در رأس برنامه‌هایش قرار داشته باشد.

نقش زنان در مبارزات دوره‌ی اخیر

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های مبارزات توده‌ای اخیر که از دی‌ماه سال گذشته آغاز گشته و هم‌چنین در ادامه‌ی آن، مبارزاتی که از جانب دانشجویان، معلمان، کارگران، مال‌باختگان، فعالین محیط‌زیست و ... به‌پیش رفته است، شرکت زنان و به‌خصوص نقش فعال و پیش‌روی بسیاری از آن‌ها در این مبارزات است. این علاوه بر مبارزاتی است که زنان به‌صورت مستقل در ضدیت با حجاب اجباری و به‌طور مشخص مبارزه‌ی «زنان خیابان انقلاب» علیه حجاب اجباری به پیش برده‌اند. نقش زنان در این مبارزات نه‌تنها از نظر میزان مشارکت و حضور بلکه انجام سخنرانی‌ها و دست زدن به تبلیغ، تهییج و افشگری برجسته است. به‌خصوص حضور فعال زنان در صف تجمع و تظاهرات کارگران هفت‌تپه و مشارکت برخی از آن‌ها در کار تبلیغ و ترویج، هم‌چنین در صفوف دانشجویان فعال و معلمان چشمگیر بوده است. این در شرایطی است که رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای روی کار آمدنش تمام تلاش خود را بکار بست تا زنان را به حداکثر از صحنه‌ی جامعه حذف کند. اعمال حجاب اجباری بر زنان از فردای قدرت‌گیری ضدانقلاب، تصویب قوانین ضد زن مبتنی بر شریعت اسلامی، تقویت و نهادینه کردن فرهنگ پدر/مردسالاری، اشاعه‌ی سنت‌های زن‌ستیزانه، تبعیض‌های آشکار و ستم‌گرانه‌ی جنسیتی علیه زنان، برای به انقیاد کشیدن نیمی از جامعه به‌پیش رفته است؛ اما زنان نیز در برابر فرمان حجاب اجباری بپا خاستند و در طی پنج روز متوالی هم‌زمان با هشت مارس/سفند ۱۳۵۷ اعلام کردند که تن به این برده‌گی نخواهند داد.

از آن روز تاکنون زنان - که در مرکز مبارزات‌شان علیه فرودستی، مبارزه با حجاب اجباری قرار داشته است - در مقابل رژیم ایستاده‌گی کرده‌اند. آنچه زمینه‌ساز شکل نوبنی از مبارزه علیه حجاب اجباری و سایر عرصه‌های ستم بر زن شده است، سرکوب و وحشیانه‌ای است که به مدت چهل سال بر زنان اعمال شده است. خشم زنان به‌گونه‌ای فوران کرده است که می‌توان بازتاب آن را در هر مبارزه‌ای که در جامعه شکل می‌گیرد، دید. از دی‌ماه سال گذشته تاکنون هیچ مبارزه‌ای در جامعه شکل نگرفته است که زنان در آن حضوری چشم‌گیر نداشته باشند.

درعین‌حال این حقیقت را هم باید در نظر داشت که فقر در ایران زنانه است. بخش بزرگی از ریاضت‌کشی اقتصادی بر زنان تحمیل می‌شود. ستم جنسیتی بیش از هر زمان دیگری بر گرده‌ی زنان خصوصاً زنان کارگر و زحمتکش قرار دارد. این‌ها عوامل اصلی است که باعث شده است زنان مصمم‌تر از هر زمان دیگر در صحنه‌ی مبارزاتی جامعه نقش بگیرند و از دادن هزینه‌ی ابایی نداشته باشند؛ اما کمبودی که در این مبارزات به چشم می‌خورد عدم طرح شعارهایی علیه ستم جنسیتی است. عدم طرح خواسته‌های زنان در این مبارزات است. اگر در مبارزات شورانگیز کارگران هفت‌تپه و فولاد خواسته‌های زنان خصوصاً شعارهایی در ضدیت با حجاب اجباری طرح‌شده بود، هم در گسترش شرکت

طبقه، سن و ملیتی و... در مبارزات گوناگونی که از دی‌ماه ۹۶ آغاز گشته، دخالت داشته‌اند. این درجه از بیداری مردم، آن فرصت طلایی است که نیروهای انقلابی بتوانند از آن بیشترین استفاده را کرده و به ایجاد تشکلات توده‌ای و اشکال مختلفی از سازمان‌دهی در میان اقشار و طبقات مختلف بپردازند و زیرساخت‌های لازم را در خدمت به تدارکی آگاهانه در جهت سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، ایجاد کنند. این آن ضرورتی است که بدون عملی کردن آن نمی‌توان از زیر و رو کردن مناسبات کهنه و خلق نو، سخنی به میان آورد.

همان‌گونه که در بالا نیز بدان اشاره شد، زنان در مبارزات دوره‌ی اخیر نقش بالایی ایفا نموده‌اند؛ اما هنوز نتوانسته‌اند خواسته‌های خود را در مبارزات گوناگون طرح کنند. این واقعیتی است که زنان به‌طور خود به خودی به این امر مهم دست نمی‌یابند، بلکه با سازمان‌دهی شدن در تشکلات توده‌ای خود می‌توانند به درجاتی آگاهی انقلابی کسب کرده و در پیش‌برد مبارزه سهم آگاهانه‌تری ایفا نمایند. در نتیجه امروزه و در شرایط کنونی بیش از هر زمان دیگری نیاز است که تشکلات انقلابی و به‌طور کلی بخش رادیکال این جنبش به ساختن تشکلات توده‌ای زنان مبارز و هم‌زمان در هر کوی و برزی خواسته‌های زنان که در مرکز آن مبارزه علیه حجاب اجباری به‌عنوان مرکز خشونت رژیم جمهوری اسلامی است را پیش‌گازده و بر سر فراگیر کردن آن تلاش نمایند.

کلام آخر: برای این‌که مبارزات جهت درست‌تری پیدا کند، برای این‌که نوک پیکان مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی تیزتر شود، لازم و ضروری است که خواسته‌های اقشار و طبقات مختلف در مبارزات خصوصاً شعارهای وحدت طلبانه در ضدیت با دشمن پیش‌گذاشته شود. پیش‌برد این وظیفه بیان درک درست از دشمن واقعی کلبه‌ی طبقات تحت استثمار و اقشار تحت ستم است که چرخ‌هایش را بر اساس استثمار طبقاتی می‌چرخاند. ریشه و منشأ کلبه‌ی ستم‌ها از جمله ستم جنسیتی از همین‌جا ناشی می‌شود و به همین دلیل باید از مبارزات کلبه‌ی اقشار و طبقات علیه این سیستم ستم و استثمار دفاع نمود و برای متحد کردن آنان در جهت سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی تلاش نمود. این موضوع مهم را هم باید در نظر داشت که طبقه‌ی کارگر بدون متحد کردن اقشار و طبقات ستم‌دیده، بدون طرح خواسته‌های اقشار مختلف که در پیش‌برد امر انقلاب دینفع‌اند، نمی‌تواند به‌تنهایی رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کند و جامعه‌ی آینده را بی‌ریزی کند.

بی‌شک باید در نظر داشت که در شرایط بسیار تعیین‌کننده‌ی کنونی دشمن در تلاش است که صفوف مبارزاتی مردم را پراکنده کند تا با پراکنده کردن هر یک بتواند آنان را سرکوب نماید؛ اما همبستگی و دفاع از مبارزات اقشار و طبقات گوناگون، طرح خواسته‌ها خصوصاً خواسته‌های نیمی از جامعه یعنی زنان به جنبش مردم قدرت می‌بخشد و شرایط را برای جهش در مبارزات ایجاد می‌کند. جهشی که می‌تواند آغازی باشد برای بالا بردن درک آگاهانه‌ی انقلابی که بتواند برنامه‌ها و عمل‌کرد همه‌ی نیروهای رنگارنگ ارتجاعی را تشخیص دهد و با آن‌ها برای پیش‌برد مبارزه‌ی قاطعانه علیه دشمن، مرزبندی کند. امروز هم نیروهایی در تلاش‌اند هم‌چون سال ۵۷ از نبود آلت‌رناتیو انقلابی استفاده کرده و مبارزات مردم و حاصل آن را به سرقت برده و یک رژیم ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم را جایگزین کنند؛ بنابراین مبارزه‌ی سازش‌ناپذیر با ارتجاع جمهوری اسلامی و کلبه‌ی امپریالیست‌ها و اتحاد و همبستگی بر این پایه، مارش ما به‌سوی سرنگونی انقلابی رژیم زن‌ستیز و سرکوب‌گر جمهوری اسلامی است و حرکت به‌سوی ساختن جامعه‌ای که رهایی همه‌ی انسان‌ها از قید ستم و استثمار در دستور کارش قرار دارد. □

در این‌جا لازم است که تأکید شود که نیروی انقلابی نه‌تنها باید از مطالبات پایه‌ای زنان و یکی از برجسته‌ترین این خواسته‌ها یعنی مبارزه علیه حجاب اجباری - که در طی چهل سال گذشته به اشکال گوناگون پیش‌رفته - دفاع کند، بلکه برای تحقق این مطالبات مترقی و عادلانه از طریق ایجاد تشکلات توده‌ای زنان، آنان را درگیر مبارزه کرده و صفوف انقلاب را برای زیر و رو کردن مناسبات کهنه و خلق نو، گسترده کند. در عین حال این حقیقت را نیز باید بیان کنیم که در جامعه‌ی سوسیالیستی هرچند موقعیت زنان کیفیتاً تغییر می‌کند (همان‌گونه که موقعیت زنان در انقلابات سوسیالیستی شوروی و چین در قرن گذشته تغییر کیفی کرد) ولی هنوز زنان رها نشده‌اند و هنوز شکاف میان زن و مرد موجود است و برای از بین رفتن این شکاف مبارزه به اشکال و سطوح مختلف ادامه دارد.

مؤخره

در شرایط خطیر کنونی، در شرایطی که توده‌های مردم جان به لب رسیده مبارزات خود را به اشکال گوناگون علیه رژیم جمهوری اسلامی ادامه می‌دهند، در شرایطی که همه‌ی نیروهای طبقاتی خصوصاً نیروهای طبقاتی وابسته به امپریالیست‌ها مترصد فرصتی برای طرح برنامه‌ها و اهداف شوم‌شان هستند، نیاز مبرمی است که نیروهای انقلابی با تحلیل مشخص از شرایط مشخص به این اوضاع پاسخ درخوری دهند.

در شرایط حساس کنونی شاهد این هستیم که در رابطه با هر دو ارتجاع یعنی رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها نظریه‌ها و برنامه‌های گوناگونی در مقابل مردمی که برای خواسته‌های خود مبارزه می‌کنند، پیش‌گذاشته می‌شود. در دوره‌ی کنونی و تغییری که در روحیه‌ی مبارزاتی مردم شکل گرفته است، دار و دسته‌ی اصلاح‌طلبان تلاش دارند در ضدیت با فشارهای آمریکا بر ایران، با پیش‌گذاشتن انواع و اقسام طرح‌ها از فروریختن نظام ورشکسته و بحرانی رژیم جمهوری اسلامی تحت عنوان گوناگون هم‌چون رفاندوم، جمهوری سوم و ... جلوگیری کنند. از طرف دیگر دار و دسته‌های تا مغز استخوان وابسته به امپریالیست‌ها خصوصاً امپریالیسم آمریکا، هم‌چون مجاهدین و سلطنت‌طلب‌ها تلاش دارند مسیر مبارزات توده‌های مردم را منحرف کرده و آنان را در چارچوب برنامه‌های امپریالیستی سازمان‌دهی کنند. این نیروها چه آن‌هایی که در پی حفظ رژیم جمهوری اسلامی - با اسم رمزی مختلف - هستند و چه آنانی که به آمریکا و دولت فاشیستی ترامپ اتکا دارند، یک حقیقت بزرگ را از مردم پنهان و یا تحریف می‌کنند. این واقعیت که امپریالیست‌ها به‌طور کل و امپریالیست‌های آمریکایی به‌طور خاص در عین داشتن تضاد با رژیم جمهوری اسلامی اما بر بستر ستم و استثمار بیشتر مردم، با هم متحدند و برای بقای این سیستم تلاش‌های‌شان در یک‌جهت است.

این واقعیت را باید در نظر داشته باشیم که رژیم جمهوری اسلامی از زمان به قدرت رسیدن تاکنون، بدون کمک‌های سیاسی - اقتصادی و نظامی قدرت‌های بزرگ نمی‌توانست به حیات انگلی خود ادامه دهد. از طرف دیگر نیز امپریالیست‌ها برای کسب مافوق سود و انباشت سرمایه به مرتجع‌ترین دولت‌ها هم‌چون رژیم سرکوب‌گر و زن‌ستیز جمهوری اسلامی نیاز داشته و دارند.

اما در شرایط کنونی، وجه مشترک همه‌ی این مرتجعین یکی‌ست، این‌که با تلاش‌های بی‌وقفه‌شان مردم را از مسیر درست مبارزه دور کرده و آنان را سیاهی‌لشگر خود کنند. این تلاش‌ها در شرایطی صورت می‌گیرد که جامعه بیش از هر زمان دیگری آماده‌گی تحول انقلابی را دارد. امروزه ما از جامعه‌ای صحبت می‌کنیم که کارگران، کشاورزان، حاشیه‌نشینان، دانشجویان، معلمان، کامیون‌داران، تاکسی‌رانان، فعالین محیط‌زیست، ملل تحت ستم و زنان از هر

حجاب و سازمان مجاهدین

اکبر فرزانه

رژیم افزوده‌اند. این سازمان خواستار تغییر رژیم است اما می‌خواهد با اتکا و دخالت امپریالیست‌های آمریکایی و دیگر قدرت‌های جهانی این امر اتفاق بیفتد.

خشونت و سرکوب زنان طی ۴۰ سال حکومت جمهوری اسلامی در ایران، از اولین و اساسی‌ترین عملکردهایی است که با آن، این رژیم تعریف می‌شود و اجباری کردن حجاب اولین قدم تاریخی در عملی کردن این سرکوب بوده است. رژیم تازه به قدرت رسیده‌ی ایران، بلافاصله بعد از قبضه‌ی قدرت، با فرمان حجاب اجباری، شمشیرها را علیه زنان از رو بسته و وقیحانه پرچم خود را برای اعلام جای‌گاه فرودست زنان به اهتزاز درآورد. آنان برای کالا خواندن زنان و لزوم کنترل و تملک‌شان توسط مردان، چنان بی‌صبرانه عمل کردند که خشم هزاران زن را در روزهای اول بعد از «انقلاب» برانگیختند و اولین تظاهرات عظیم چندروزه در اعتراض به عملکرد این رژیم از طرف زنان شکل گرفت و به‌ناچار، تاکتیکی و کوتاه‌مدت از این فرمان تعرضی، عقب نشستند.

مصادره‌کننده‌گان انقلاب سال ۵۷ بعد از تثبیت پایه‌های حکومت زن‌ستیز خود، بار دیگر فرمان حجاب اجباری را صادر کرده و این بار با قوای قهریه‌ی انتظامی سفت‌وسخت از آن حراست کردند. برخورد پاسیو و عدم حمایت نیروهای انقلابی در قبال مبارزات زنان در سال ۵۷ علیه اجباری شدن حجاب و هم‌چنین در مقابله با یورش مجدد جمهوری اسلامی به حق آزادی پوشش، از خطاهای آشکار این نیروها بود و عموماً از تمرکز یک سویه‌ی آن‌ها به روی مبارزه‌ی طبقاتی و توهم آنان نسبت به «ضدامپریالیست» بودن رژیم خمینی و کم‌بها دادن به خواسته‌های جنبش زنان نشئت می‌گرفت؛ امری که بعدها مورد نقد قرار گرفت و بسیاری از این نیروها هم به اشکال مختلف این نقد را پذیرفته‌اند.

طی ۴۰ سال گذشته مبارزه‌ی زنان علیه اشکال مختلف ستم و تبعیض و خشونت در سطح جامعه و خانه - که یا به‌حکم مستقیم قانون به آنان تحمیل شده و یا با حمایت سیاست‌های زن‌ستیزانه‌ی حکومتی متحمل شده‌اند - همواره ادامه داشته است. از این میان حجاب اجباری که بدون

جمهوری اسلامی با اختلاس‌های نجومی، دزدی، فساد، سلب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از آحاد جامعه و در نتیجه اشاعه‌ی فزاینده‌ی فقر و اعتیاد و فحشا، چنان عرصه را بر زحمتکشان و اقشار تحت ستم در کشور تنگ کرده که هرگونه توهمی نسبت به کل این نظام در ایران فروریخته است. روزی نیست که صدای رسای اعتراضات برحق ستم‌دیده‌گان ایران از ده‌ها شهر و روستا شنیده نشود. اعتراضات کارگران، زنان، کامیون‌داران، معلمان، دانشجویان، پرستارها، مال‌باختگان و ... روزبه‌روز گسترده‌تر و منسجم‌تر می‌گردد. حمایت اقشار مختلف از اعتراضات یک دیگر که در موج تازه‌ی اعتراضات بارها اتفاق افتاده است، نشانی است از رشد جنبش‌های اعتراضی و قدم مهمی است برای سرنگونی رژیم.

در شرایط عینی موجود در جامعه که از مبارزات وسیع مردم تحت ستم شکل گرفته و نشانگر تضاد آشتی‌ناپذیر توده‌های ستم‌دیده با رژیم است، همه از سرنگونی جمهوری اسلامی حرف می‌زنند؛ اما بحث اصلی این است که اگر ما به دنبال تغییرات بنیادین در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه هستیم، برای ایجاد زمینه‌ی چنین تغییراتی لازم است که در گام اول رژیم به دست توده‌های آگاه مردم و با یک رهبری انقلابی به زیر کشیده شود. هدف این نیست که یک حکومت برود و حکومت دیگری بر همان سیستم ستم و استثمار تکیه زند یعنی همان اتفاقی که در سال ۵۷ افتاد. ضدانقلاب جمهوری اسلامی بر همان سیستم ستم و استثمار محمدرضا شاه تکیه زد و آن را عمق بخشید. این اتفاقی است که در عراق، مصر و لیبی بعد از سرنگونی صدام، مبارک و قذافی افتاد و در خلأ سازمان‌یابی انقلابی توده‌های آگاه، بار دیگر رژیم‌های دیکتاتور و مرتجع وابسته به امپریالیست، با القابی دیگر بر همان سیستم دست‌نخورده‌ی گذشته حاکمیت خود را بنا ساختند.

شرایط عینی ایران اوضاعی را به وجود آورده است که همه‌ی نیروهای طبقاتی ارتجاعی از جمله مجاهدین بر حجم تبلیغات خود برای «تغییر»

خود بیاوند. جالب است که گروهی با ایدئولوژی اسلامی و رعایت حجاب توسط رهبر و اعضا، بخواهد مبارزات زنان پیش‌روی ایران علیه حجاب که سمبل کالا و قابل تملک بودن است را مصادره کرده و ادعای رهبری آنان در فردای ایران را داشته باشد. در کنفرانس‌ها و نمایش‌های تبلیغی این سازمان نه‌تنها حجاب بر سر رهبر و اعضایش است و این علامت مشخصه‌ی این سازمان با ایدئولوژی اسلامی است، بلکه در برنامه‌های شان حتا تفکیک جنسیتی هم به‌وضوح قابل‌مشاهده است. مردان این سازمان در یک‌طرف و زنان در طرف دیگر می‌نشینند؛ درست همان کاری که رژیم جمهوری اسلامی در دانشگاه‌ها و سایر اماکن عمومی به زنان و مردان ایران تحمیل کرد. حجاب در این سازمان که بر پایه‌ی دین و شریعت اسلامی است هیچ تفاوتی با جمهوری

اسلامی ندارد. مریم رجوی تنها با تقبیح «اجباری» بودن حجاب، تلاش می‌کند که صف خود را از جمهوری اسلامی جدا نشان دهد و این جریان خائن، مرتجع و پروامپریالیستی را به‌عنوان آلت‌رناتیو حکومتی، بعد از سرنگونی رژیم کنونی در ایران به خورد مردم ایران دهد.

سازمان مجاهدین که اعضای زن آن از رهبری تا بدنه با حفظ حجاب، همان تفکر و پیامی را منتقل می‌کنند که زنان حکومتی جمهوری اسلامی طی ۴۰ سال گذشته در نگاه کالایی خود به زن و جای‌گاه فرودستش منتقل کرده‌اند، حتا زمانی که از این مبارزات حمایت می‌کند، یکی از عکس‌های «دختران خیابان انقلاب» را در هیچ‌یک از خروجی‌های خود درج نکرده است. ظاهراً این تصاویر همان‌قدر که لرزه بر اندام جمهوری اسلامی می‌اندازد، برای «سازمان مجاهدین خلق» هم ناخوشایند بوده و عبور از خط قرمزهایشان

محسوب می‌شود. داستان‌های بسیاری در مورد روابط به‌شدت جنسیتی در کمپ‌های «سازمان مجاهدین خلق» گزارش می‌شود که نگاه ارتجاعی این جریان را به مسئله‌ی زن نشان می‌دهد. برای مثال تعیین ساعات متفاوت برای زنان و مردان برای مراجعه به تنها پمپ‌بنزین کمپ، درجه‌ای از تفکیک جنسیتی را نشان می‌دهد که حتا هنوز به عقل جمهوری اسلامی هم نرسیده است!

در این میان اما شاهد حمایت آمریکا و سایر امپریالیست‌ها از اعتراضات مردم هم هستیم که قطعاً نه از سر دلسوزی برای مردم ایران بلکه باهدف باز کردن جای پای خود در حکومت بعدی و در رقابت با سایر جهان‌خواران امپریالیست است. هنوز فراموش نکرده‌ایم که بوش برای توجیه حمله به افغانستان و حضور نظامی درازمدت خود، مبارزه با طالبان برای تأمین آزادی زنان را بهانه کرده بود و شاهدیم که حاصل این حمله و حضور نظامی آمریکا امروز وضعیت اسفناک زنان و مذاکره با طالبان، این نیروی ارتجاعی و به‌غایت ضد زن، برای تقسیم دوستانه‌ی قدرت است.

استثنا بر همه‌ی زنان از سنین کودکی تحمیل شده و هر حضور و هر نقش اجتماعی آنان را متأثر ساخته، در سطحی بسیار وسیع‌تر از سایر اشکال خشونت، مورد مناقشه بوده است. گشت‌های مختلف انتظامی و نیروهای ویژه برای کنترل پوشش زنان با بودجه‌های عظیم تأسیس شده تا صدای اعتراض زنان را خاموش سازند. زنان اما هرروز محکم‌تر و پرتلاش‌تر از دیروز ایستادند و با «بدحجابی» و بی‌حجابی به‌فرمان بی‌چون‌وچرای حکومتی، دهن‌کجی کرده از حق آزادی پوشش خود دفاع کردند. در اوج تازه‌ی اعتراضات پدیده «دختران خیابان انقلاب» بود که شکل گرفت و به‌سرعت تکثیر شد. این بار ولی‌نیروهایی که خود را اپوزیسیون جمهوری اسلامی می‌خواندند دیگر نمی‌توانستند ساکت بمانند. حتا راست‌ترین نیروها به‌سرعت در حمایت از این پدیده موضع‌گیری کردند که مبادا از قافله عقب بمانند.

سازمان مجاهدین، تحت عنوان «۱۵۰ سال مبارزه‌ی زن ایرانی برای آزادی و برابری» لیستی از مبارزات قبل و بعد از «انقلاب» زنان را آورده‌اند. در این لیست که به ترتیب تقدم تاریخی آمده و از مشارکت زنان در انقلاب مشروطه آغاز می‌شود در چهارمین بند به شرکت گسترده‌ی زنان در انقلاب ضدسلطنتی سال ۱۳۵۷ اشاره می‌کند و سپس بلافاصله به افشای سیاست‌های ارتجاعی خمینی طی سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ می‌پردازد. روشن است که برای سازمان مجاهدین مبارزه‌ی زنان بعد از به قدرت رسیدن رژیم خمینی تا قبل از سال

۵۸ اصولاً مطرح نیست و از این‌که سخنی در رابطه با تظاهرات عظیم زنان در اسفند ۵۷ علیه حجاب اجباری بگویند احتراز می‌کنند. این برخورد نشانگر نگرش این سازمان به تحمیل حجاب به زنان و حقانیت مبارزه علیه آن است؛ و جالب است که با اوج گرفتن مبارزات ضد حجاب در ایران و طرح اعتراضات عظیم زنان در اسفند ۵۷، حالا این سازمان ادعا می‌کند که در آن تظاهرات شرکت کرده و وظیفه‌ی محافظت از زنان را به عهده گرفته است!

از «سازمان مجاهدین خلق» که جریانی با ایدئولوژی اسلامی است نه‌تنها نمی‌توان انتظار داشت که با ریشه و محتوای زن‌ستیزانه‌ی حجاب که زن را به کالایی تملک‌پذیر فرو می‌کاهد، مخالفتی داشته باشد، بلکه روشن است که بر اساس آموزه‌های اسلامی و به شهادت لباس فرم رهبر و کلیه‌ی اعضای آن، خود حامی و مبلغ بسته‌بندی کالایی به نام زن، برای تحویل بی‌نقص و دست‌نخورده‌ی آن به شوهر هستند؛ اما آن‌ها هم لازم بود در مقابل موج جدید و وسیع اعتراضات ضد حجاب در ایران موضع «حمایتی» گرفته و از این پشم کلاهی در اثبات «حقانیت دمکراتیک»

“

عنوان یکی از مقالات مریم رجوی «هشدار! به زن‌ستیزان عمامه‌دار!» است. آیا روسری مریم رجوی کمتر از عمامه‌ی آخوندها نشان از تفکری زن‌ستیزانه دارد؛ از آن گذشته مگر زن‌ستیزی تنها به عمامه‌داران خلاصه می‌شود. بسیاری از قوانین ضد زن در قانون اساسی جمهوری اسلامی همان قوانینی هستند که از رژیم بدون عمامه‌ی شاه، به ارث رسیده و هم‌چنان مورد استفاده قرار می‌گیرد. مگر در کشورهای غربی با رهبرانی بدون عمامه، سکسیسم، تجارت سکس، پورنوگرافی و ... که از پایه‌های سیستم سرمایه‌داری است. اعمال زن‌ستیزی به میلیون‌ها زن نیست.



▲ سخنرانی جان مک کین در یکی از مراکز سازمان مجاهدین در آلبانی - فروردین ۱۳۹۶

دوره کوتاهی در زمان ریاست جمهوری نیکلا سارکوزی مسئولیت امور مربوط به حقوق بشر فرانسه را به عهده داشت و شاهدانه ترکی فیصل از این جمله بودند.

«جان کری، در گفتگویی با «تلویزیون اسکای نیوز»، گفته است: اجازه بدهید در این جا خبرهای خوبی را اعلام کنم زیرا که ما داریم از شرایط سختی عبور می‌کنیم. به دلیل درگیری‌ها (در سوریه و عراق) چالش‌هایی وجود دارد که خبرهای خوبی نیستند اما بسیار مهم است که اعلام کنیم که ما یک دستاورد انسانی طی هفته‌های گذشته داشتیم و من صبح در ژنو بودم و روز جمعه ۲۸۰ تن از اپوزیسیون ایران از مجاهدین خلق از کمپ لیبرتی در عراق خارج شدند و این بعد از یک ابتکار عمل دیپلماتیک آمریکا صورت گرفت تا جان بیش از ۳۰۰۰ تن از اعضای سازمان مجاهدین خلق را که در عراق در خطر بود، تضمین کنیم. کمپ آن‌ها در آن جا، بارها مورد حمله قرار گرفت و برخی زخمی و برخی کشته شدند. لذا دست‌به‌کار شدیم. ما طی ده سال گذشته این چالش را می‌شناختیم. من از زمانی که عضو کنگره بودم وارد این موضوع شدم و در اولین سالی (که وزیر خارجه شدم) یکی از مهم‌ترین دستیارانم و کسی را که مورد اعتماد بود برای کمک به مجاهدین خلق اختصاص دادم تا از عراق خارج شوند. بعد از پیشروی کمی که طی چند ماه داشتیم، من خودم به تیرانا رفتم و با دولت و رئیس‌جمهور آلبانی درباره انتقال بقیه مجاهدین خلق که در کمپ لیبرتی بودند صحبت کردم.»

روشن است که امپریالیسم آمریکا روی سازمان مجاهدین به‌عنوان یکی از آلترناتیوهای حکومت بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی سرمایه‌گذاری کرده است. این امر که به‌تنهایی برای هر جریان مدعی انقلابی و مردمی بودن، می‌تواند بزرگ‌ترین لکه‌ی ننگ و باعث سرافکنده‌گی باشد برای جریان مرتجع و وابسته‌ای مثل مجاهدین نقطه‌ی اتکا و افتخار بوده و از آن با مباحث یاد می‌کنند.

مریم رجوی در برنامه‌ی ده ماده‌ای خود از حق آزادی انتخاب پوشش زنان و سایر حقوق دمکراتیک دم می‌زند و می‌خواهد یک‌بار دیگر

سازمان مجاهدین که مدت‌هاست به پیشینه‌ی رادیکال و ضد امپریالیستی بنیان‌گذاران خود خیانت کرده، برای گرفتن قدرت بعد از سرنگونی رژیم، حاضر به تن دادن به هر درיוزگی است. این سازمان خود را به مرتجع‌ترین و راست‌ترین جناح‌های حکومت آمریکا آویخته و برای مقبول واقع شدن و اثبات سرسپردگی خود به آنان، از هیچ خوش‌رقصی کوتاهی نمی‌کند. مجاهدین برای این که خود را آلترناتیو مناسب حکومت فعلی ایران معرفی کند، همواره اتکا به بالایی‌ها داشته و با افتخار از حضور جنایت‌کارترین عناصر امپریالیستی در نشست‌های خود یاد می‌کند. تنها نگاهی به چند نمونه از روابط متقابل مجاهدین با جانین امپریالیست که دست‌شان به خون میلیون‌ها نفر از زحمت‌کشان جهان آلوده است، می‌تواند جای‌گاه فعلی این سازمان را در صف دوستان و دشمنان مردم ایران آشکار سازد.

«در نشست سالانه‌ی سازمان مجاهدین خلق که در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۸ در پاریس برگزار شد، ده‌ها مقام سیاسی و نظامی سابق و تعدادی از مقام‌های فعلی کشورهای غربی شرکت داشتند. از جمله، رودی جولیانو وکیل دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا، سازمان مجاهدین خلق را «یک آلترناتیو قوی» برای جمهوری اسلامی ایران معرفی کرد که می‌تواند دموکراسی را محقق کند» ... «این سیاست‌مدار حزب جمهوری‌خواه آمریکا، ابراز امیدواری کرد که مریم رجوی به‌عنوان شخص اول حکومت ایران جانشین آیت‌الله خامنه‌ای شود. وی افزود: «این اتفاق خواهد افتاد و سال آینده ما این گردهمایی را در تهران خواهیم داشت.» جان بولتون، مشاور امنیت ملی دونالد ترامپ که از اردیبهشت‌ماه گذشته به این سمت منصوب شده، از حامیان معروف سازمان مجاهدین خلق در واشنگتن است.» (به نقل از بی‌بی‌سی فارسی ۳۰ ژوئن ۲۰۱۸)

«در نشست ۲ سال پیش سازمان مجاهدین هم که در روز شنبه ۹ ژوئیه ۲۰۱۶ در حومه پاریس برگزار شد، چندین شخصیت سیاسی خارجی حضور یافتند. فیلیپ کراولی، سخنگوی پیشین وزارت خارجه آمریکا، هوارد دین رئیس پیشین حزب دموکرات آمریکا و خانم رامایاد که طی

حکومتی که به‌عنوان نماینده‌ی بلافضل آمریکا، بی‌چون‌وچرا حامی جنگ‌افروزی‌های امپریالیستی در منطقه و مجری سیاست‌های خانمان برانداز بانک جهانی در کشور خواهد بود.

این سوال مطرح است که چرا سازمان مجاهدین حتا در حرف با اساس حکومت مرتجع فعلی ایران مشکلی ندارد و خصومت و افشاگری‌های خود را نه نسبت به سیاست‌های کلان این رژیم، نه نسبت به سرسپردگی و تبعیت از سیاست‌های اقتصادی بانک جهانی که زحمت‌کشان جامعه را به فلاکت کشانده و ... بلکه نسبت به فلان آخوند یا بهمان پاسدار ابراز می‌دارد. عنوان یکی از مقالات مریم رجوی «هشدار! به زن‌ستیزان عمامه‌دار!» است. آیا روسری مریم رجوی کمتر از عمامه‌ی آخوندها نشان از تفکری زن‌ستیزانه دارد؛ از آن گذشته مگر زن‌ستیزی تنها به عمامه‌داران خلاصه می‌شود. بسیاری از قوانین ضد زن در قانون اساسی جمهوری اسلامی همان قوانینی هستند که از رژیم بدون عمامه‌ی شاه، به ارث رسیده و هم‌چنان مورد استفاده قرار می‌گیرد. مگر در کشورهای غربی با رهبرانی بدون عمامه، سکسیسم، تجارت سکس، پورنوگرافی و ... که از پایه‌های سیستم سرمایه‌داری است، اعمال زن‌ستیزی به میلیون‌ها زن نیست. با این تیتراهای به‌ظاهر «حامی زنان» و دست نبردن به ریشه‌های زن‌ستیزی، شاید بتوان برخی اعضا و هواداران ناآگاه مجاهدین را چند صباحی قانع کرد اما برای میلیون‌ها زن ستم‌دیده در جهان که با اشکال مختلف زن‌ستیزی سرکوب‌شده‌اند، دیگر نمی‌توان دم خروس افکار ارتجاعی و امپریالیستی را مخفی ساخت.

زحمت‌کشان ایران که زیر تیغ سرکوب و وحشیانه‌ی این رژیم زنده‌گی می‌کنند، خیلی وقت است که خواهان نابودی کل رژیم جمهوری اسلامی بوده و جسورانه پایان کار طیف‌های مختلف حاکمیت را رسماً اعلام کرده‌اند و با شعار «اصلاح‌طلب، اصولگرا، دیگه تموم ماجرا» سرنگونی انقلابی کل نظام را چاره‌ی کار می‌دانند. سرنگونی انقلابی کل نظام به مفهوم رفتن جمهوری اسلامی و آمدن یک جمهوری اسلامی دیگر که این بار نشان رهبرش نه عمامه بلکه روسری باشد نیست. سرنگونی انقلابی کل نظام با نابودی زیربنایی سیستم اقتصادی/نظامی موجود و قانون و فرهنگ ارتجاعی‌اش ممکن می‌شود. سازمان مجاهدین که به دنبال کسب قدرت سیاسی و نشستن بر اریکه‌ی قدرت با حفظ پایه‌های همان نظام پوسیده و وابسته‌ی فعلی است، در ایران هیچ پایه‌ی مردمی ندارند و بی‌پایه‌گی شعارهایش برای مردم ایران کاملاً روشن است. نیرویی که نه به اتکای توده‌ها بلکه به اتکای قدرت‌های امپریالیستی جهانی قرار است سکان قدرت را در کشور به دست گیرد نه می‌خواهد و نه می‌تواند تغییری در موقعیت فرودست زن که برای تداوم سیستم اقتصاد سرمایه‌داری و نهادینه کردن نابرابری در سطح جهان حیاتی است، به وجود آورد. سازمانی که بر پایه همان تفکر و سیاست‌های نظام مرتجع فعلی در ایران، به زن و جای‌گاه فرودست او نگاه کرده و درعین حال به عوام‌فریبی پرداخته و تلاش می‌کند با «شعارهای حقوق بشری» خود را موجه جلوه دهد، نه برنامه‌ای برای رهایی زنان می‌تواند داشته باشد و نه جایی در آینده‌ی سیاسی ایران. □

حکومتی که اسلام و قرآن را پایه‌ی حکومت خود قرار داده است و خود را یک «حکومت دمکراتیک اسلامی» می‌خواند به‌عنوان حکومتی حامی حقوق توده‌ها و آزادی‌های فردی معرفی کند. او در مصاحبه‌ای که در روز ۱۱ خرداد ۱۳۹۵ با رادیو فرانس کولتور، انجام داد اعلام کرد که: «قرآن تصریح می‌کند مردم از هر جنسی چه زن و چه مرد باهم برابرند؛ و تفاوتی بین آن‌ها وجود ندارد. درحالی‌که آخوندها زن‌ستیزی را در قانون‌شان به ثبت داده‌اند، اما زنان ایران همواره در برابر رژیم ملایان مقاومت کرده‌اند.»

مریم رجوی فراموش کرده که اگر مردم ایران تا قبل از حکومت جمهوری اسلامی توهمی نسبت به این‌گونه تفاسیر از قرآن داشتند حالا بعد از ۴۰ سال تحمل جنایات و فجایع و زن‌ستیزی‌های این حکومت که با شلاق اسلام و به استناد مفاد قرآن بر گرده‌ی زنان و افشار ستم‌دیده‌ی جامعه فرود آمده، دیگر گول این دروغ‌ها را نمی‌خورند. او چگونه می‌تواند نص صریح قرآن که در آیه‌ی ۲۲۳ از سوره‌ی بقره، زن را کشتزار مرد می‌نامد توجیه کند. آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی نساء که به مردان، کتک زدن زن نافرمان را توصیه می‌کند را می‌خواهد در چه زوروقی بیچد که با افکار زن قرن بیست و یکم قابل فهم باشد. سهم زن از ارث را که صراحتاً در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی نساء نصف مردان تعیین شده را چگونه توجیه می‌کند؛ و صدها آیه‌ی دیگر که از بی‌اعتباری شهادت زن تا نداشتن حقی در حضانت فرزند، از حق مرد برای کشتن همسر و فرزند تا خیانت به زن و ازدواج‌های مکرر دائم و موقت، از حق طلاق تا انتخاب محل زنده‌گی و محروم کردن زن از اشتغال و حتا دیدار خانواده‌ی خود، توسط شوهر... را صریحاً مقرر کرده، توجیه کند. در بهترین حالت مریم رجوی هم همان توجیهاتی را می‌تواند بیاورد که جمهوری اسلامی با ۴۰ سال تجربه‌ی حکومتی و با استفاده از بهترین «مغزهای متفکر ایدئولوگ اسلامی» تا به حال آورده است و در جامعه‌ی ایده‌آل خود با همان شلاقی گرده‌ی زنان را می‌نوازد که در این سال‌ها جمهوری اسلامی نواخت.

نمی‌شود هم خود را رهبری مسلمان و تابع قرآن نامید و هم ادای دمکرات و حامی حق زن بودن را درآورد. نمی‌توان روسری این سمبل کالا بودن زن را به سر کرد، تفکیک جنسیتی در کمپ‌های مجاهدین را به منتها درجه اعمال کرد، از قرآن به‌عنوان مظهر برابری سخن گفت و درعین حال قوانین جمهوری اسلامی را که از متن قرآن آمده نقد و رد کرد. مجاهدین تلاش می‌کنند با قرائت «نوبنی» از قرآن، به مخاطبین خود بقبولانند که می‌توان در حکومتی اسلامی از برابری و آزادی‌های دمکراتیک سخن گفت و زنان را رها ساخت؛ حال آن‌که پایه‌های اسلام بر برده‌گی زن و جنس دوم بودن او بنا نهاده شده و با هیچ قرائت مدرنی از قرآن و اسلام نمی‌توان این جای‌گاه را تغییر داد و آیات زن‌ستیز قرآن را پنهان نمود.

حکومتی که مجاهدین برای مردم ایران تدارک دیده‌اند، جهنمی است در تداوم حکومت جمهوری اسلامی. حکومتی به‌غایت مرتجع و زن‌ستیز که از یک‌طرف بر پایه‌ی ایدئولوژی پوسیده و قرون‌وسطایی اسلام برنامه‌ریزی شده و از جانب دیگر از ابتدا به اتکا و حمایت بزرگ‌ترین دشمنان مردم یعنی امپریالیست‌ها و بیش از همه امپریالیسم آمریکا طراحی شده است.

تحلیل بصری اجزاء پرفورمنس دادخواهی/ « زنان خیابان انقلاب»



کیرا پیدار

قاب اجرای خویش قرار دادنش، به‌گونه‌ای که حواس و تمرکز هر

بیننده‌ای را مغلوب هدف خویش کنند، برمی‌دارند. زن خیابان انقلاب با نمایش فیگور دوپهلوی بی‌دفاع که فاقد امکان دسترسی مادی به عناصر قهری است، تحمیل قهر نمادین را به گوشه‌ای پرت و تحقیر می‌کند؛ چون درنهایت شفافیت اعلام می‌دارد که ابزار قهر در واقع در دست دشمن سرکوب‌گر قرار گرفته و اگر این یک جنگ است پس چه جنگ نابرابری؛ جنگی که اعلان آن بلافاصله از سوی حاکمیت نوتأسیس، با اجباری کردن حجاب و اشاره‌ی غلتیدن تیغ بر بدن زن صورت گرفت تا به‌این‌ترتیب هویت خود را به جهان معرفی کرده و درصحنه‌ی قدرت پرچم افرازد. حالا همان زن با تمام قهرش به خیابان آمده و در فیگور دوپهلوی خویش بر آشتی‌ناپذیری با حاکمیتی تأکید می‌کند که چهل سال تن او را به زیر تیغ حجاب و سرکوب و سانسور برده است. حاکمیتی که به‌زودی به قاب نمایش وارد می‌شود تا دیگر بار قوای قهریه‌ای را که در همین خیابان در قالب گشت‌های ارشاد و منکرات و ... با فیگور دغل‌کار حق‌به‌جانبش پیوسته با عناوین مختلف برای سرکوب زنان به کار گرفته است، این بار بر بلندای سکوی جارِ نمایش اجرا کند. حال آن‌که مدت‌هاست این فیگورِ شعله‌ور سرکوب، قهقهه‌ای تلخ و دردناک را از زبونی این قُلْ قُلْ در حال خاموشی، بر لب می‌آورد. شعله‌ی دست‌به‌دست شده‌ی خشم زنان تاریکی‌ناپذیر، اینک به دست زن خیابان انقلاب رسیده تا این بار به شیوه‌ای متناسب با حال، اعلان جنگ دهد. روح همواره عاصی اسفند پنجاه‌وهفت در کالبد خیابان انقلاب می‌دمد و تکثیر می‌شود؛ اما در فرم کنونی‌اش بنا بر قوای هرچند نامتوازن اما متناقض تراژیک-کمدی، ابزاری که به زن خیابان

یکی از عناصر تأثیرگذار پرفورمنس «زنان خیابان انقلاب»، به‌کارگیری «کنتراست» است. کنتراستی به هدف تشدید قدرت بینایی برای درک و دریافت ضرورت آن قابی که چشم در مقابل آن با ابزارهای متعدد قدرت حاکمه، ناتوان و عاجز شده است. کنتراستی به هدف دهان‌کجی سکون اعمال گشته در مقابل حرکتی مصادره و منحرف‌شده، دهان‌کجی سکوت در مقابل ازدحام صدای سلب شده، دهان‌کجی حقانیت طبیعی تن در مقابل مصنوع مبتنی بر نفع خصوصی و تزریق آن در تعریف طبیعی تن! دهان‌کجی یک تن در مقابل ارتش‌های گردآمده‌ی سرکوب! دهان‌کجی تنهایی یک هویت عاصی زنده در مقابل هم‌دستی جنایت‌کارانه‌ی اجزاء تاریخیِ غول‌طبقاتی پدر/مردسالارانه، به هدف قتل این هویت!

این فصل گشوده‌ی کنایی، بر بستر سرکوب و مصادره‌ای تمام‌قد، به‌ضرورت می‌رسد. زن خیابان انقلاب بر سکوی فرمان و بر بلندای می‌رود تا تمام اعتراض خود را به جای‌گاه فرودستش، در کلیت فرم اجرای خود به‌مثابه‌ی کلیت خشمش اعلام دارد. ازین روست که زنانی دیگر کدهای عاصی این فرمان زیسته را درمی‌یابند، قوت می‌گیرند، بر سکوی فرمان رمزی می‌روند و تکثیر می‌شوند. بالا می‌روند تا نشان بدهند، می‌توانند قدم در راهی دیگر بگذارند و در هیبتی جز آن‌چه با زور به‌عنوان تنها شاکله‌ی حضور، بر آنان تحمیل می‌شود، در آیند. راهی که با کسب آگاهی و با درک و دریافت نقشه‌ی حرکت، می‌تواند به مقصدی منتهی شود که در آن مهر نابرابری و برده‌گی هرچند به کار گرفته اما ناپذیرفته را از پیکر پاک کند. به این منظور اولین قدم در این مسیر را با برداشتن حجاب و در مرکزیت توجه

انقلاب می‌دهد، ابزار هجو است. زن خیابان انقلاب بر این سکو به شیوهی رایج فریاد نمی‌کشد، چون خشم او در قالب ساختارهای مردانه‌ی زبان موجود نمی‌گنجد بلکه با طرح دیگرگونی از «سکوت» ضرورت به چالش کشیدن ساختارهای زور علیه خود را پیش رو می‌گذارد. او با تمثالی تاریخی، ونوس‌وار و در هیبت الهه‌ای، پای بر فرق مدنیت سیمانی و ستم‌گرانه می‌گذارد و نامعادله را به ریشخند می‌گیرد: پس این اجرا در انسجام فرمی خود عنصری فرافرادی دارد. او اگر نمی‌دود، حرکت نمی‌کند، چیزی پرت نمی‌کند، به‌جای آن نشان می‌دهد که به‌طور سیستماتیک «تن» که به این کارها مبادرت می‌ورزد از او دریغ شده است. تن او تابو شده است. تن او «دیگر» شده است. تن او به قتل رسیده است؛ پس خطی را می‌جوید که هم‌چون دشمنی دادخواهی، قلب قاتل را نشانه گرفته است تا بر آن، نقطه‌ی قهر تنانه اش را بگذارد و دیگر نقطه‌های رهایی را به امداد و امتدادش فراخواند. او که حتا تنش از او گرفته‌شده و به زنجیر در آمده است، برای از دست دادن چه دارد جز حلقه‌های پوست و گوشت و استخوانی زنجیرش؟ پس در جنگ برای رهایی تن، تن را سپر می‌کند و به‌این‌ترتیب پرده‌ای را در مقابل چشم می‌گشاید که فاصله‌ی میان نمایش و واقعیت در آن نیست؛ که دیگر در کلام هم جایی برای اماوگر و توجیه و سرپوش و خوانشی غرض‌ورزانه باقی نمی‌گذارد. او با تنش فریاد می‌کشد و چشم‌ها را گشاده به صدای تنانه‌اش خیره می‌کند. او پیش از هر چیزی واضح‌ترین معادل جسمیت یافته‌ی ابزار سرقت تنش را، میله‌های قفس وجودی‌اش را، آلت قتاله‌ی هویتش را به دار می‌کشد. او در جنگ با ذهنیت حل‌شده در اسارت جامعه، شکل جسمیت یافته و نماد اجباری از کلیت «حجاب» را به دار می‌کشد. او ذهنیت و عینیت حجاب، به‌مثابه‌ی ابزار هژمونی و زور اعمال‌شده‌ی مادی توسط جانی خود را به دار می‌کشد. چراکه صدایش از میان کیسه‌ی متحرک مرگ به گوش حیات نخواهد رسید و هویت زنده‌اش را پی نخواهد گرفت. او به دنبال زنده‌گی و در تضاد با نظم نمادین اسارت، تمام عناصر را به‌گونه‌ای می‌چیند که تماشاگر را از سطح روزمره‌ی عادات بصری، به شک و سپس به ترک/گسست عادات و درنهایت به دگرگونی و طرحی نو فراخواند. او مدارک قتلی که در چرخه‌ی تکرار محوشده‌اند را از سرگیجه‌ی این چرخش می‌گیرد و در معرض وجدان قضایی هوشیار و عاجل‌الاجراء قرار می‌دهد. او اساساً عملکردی خلاف جریان را مد نظر دارد. خلاف ورزش هر تصویر و صوت و حرکت می‌ایستد و در غایت جرئت و اطمینان، آن‌چه را می‌خواهد در لحظه‌ی قابی زنده‌گی می‌کند. او این مخالفت عینی فراکلامی را به‌عنوان فرمانی انقلابی و به‌عنوان دستی که می‌تواند گوشه‌ای از پرچم انقلاب را لمس کند، پیش‌روی جامعه می‌گذارد. او خیابان را عنصر واسطه‌ای زن و انقلاب قرار می‌دهد و ضرورت حرکت از زن/محبوب‌خانه‌گی به انسان/معترض‌خیابانی را نشان می‌دهد. او به بستر حاصل‌خیز عصیان و اعتراض اشاره دارد پس در صحن خیابان، یعنی جایی که خشونت دولتی، اجتماعی و خانه‌گی علیه زن با یکدیگر تلاقی یافته‌اند تا فرمان مرکز و حکم از بالا، مشدد اجرا شود، قرار می‌گیرد؛ یعنی همان حلقه‌ای که فاش می‌کند هیچ‌کدام از ابعاد خشونت و هیچ‌کدام از حلقه‌های زنجیر استثمارگر از یکدیگر جدا نبوده بلکه درهم‌تنیده شده‌اند تا سیستم استثمار و ستم محکم شود و بتواند ادامه پیدا کند. او در تعریف بصری این درهم‌تنیده‌گی عینی نشان می‌دهد که امر خصوصی امر عمومی است و امر خصوصی و امر عمومی هر دو امر سیاسی هستند؛ او به نقطه‌ی اوج هیاهو، شلوغی، صدا، حرکت، حضور، می‌رود و تمام این عناصر

بریده از هستی ساقط‌شده‌اش را در تضاد با این فضا قرار می‌دهد تا در مرکز این کنتراست بر یک‌چیز پای بفشارد: رهایی تن خویش از پرچم ایدئولوژیک دشمنش! ازین روست که نهایتاً همین تضاد، همین کنتراست، همین دهن‌کجی و هجو تحقیرآمیز، ابزارهای قهر و سرکوب را مبهوت، وحشت‌زده و به همان حرکت و واکنشی وامی‌دارد که زن خیابان انقلاب بر آن واقف، به آن معترض و در مقابل آن، به دادخواهی، قیام کرده است. او پیش‌ازین، حرکت و جهت سرکوب و نمایش قهر را پیش‌بینی کرده است. پس سرکوب‌گر فریبکار را به قاب نمایش خود می‌کشاند و او را مجبور می‌کند تا دیگرار در مقابل حضار تماشاگر، نقاب از چهره بردارد. صحت و نقطه‌ی اوج این امر را می‌توان در پرت شدن از سکوی نمایش نقاب‌افکن اش دید. جایی که آشتی‌ناپذیری حضور تنانه‌ی زن و حاکمیت سرکوب دوباره اعلام و آشکار می‌شود. هم‌زمان جایی و به طرزگی که ضعف و زبونی حاکمیت ناچاراً عریان شده و به تصویر درمی‌آید؛ هرچند به‌ظاهر و در موضع قدرت در چشم تماشاگر زل می‌زند تا مرعوبش سازد اما درواقع ماهیت دروغین خود را بلندبلند فاش می‌کند. پرفورمنس هجو این قدرت، پرفورمنس هجو دروغ‌های شاخ‌دار وحشت‌زده‌ای است که می‌خواهد وحشت‌ساز و کنترل‌گر باشد. پرفورمنس هجو تلخ قیمومیتی استثمارگر است. پرفورمنس هجو پلیس است به‌مثابه‌ی رکن اساسی و نگهبان مدنیته متبسم با دشمنی در دستش؛ پرفورمنس تناقض بی‌رحم و تعارف یک کاخ پوشالی است. ازین رو زن خیابان انقلاب در اجرای خویش یک نافرمانی مدنی را اعلام نمی‌کند بلکه کلیت این مدنیت را به هجو گرفته و فاش می‌کند. او ساختارهای قدرت را نشانه گرفته است. او از نمادها بهره گرفته و کدها را به‌گونه‌ای کنار هم می‌چیند که به‌وقت بازگشایی به نفع نظم دغل‌کار سرکوب مصادره نخواهد شد. او تصویرسازی نمادین این نظم را به‌وسیله‌ی نمادهای نوین خویش و با زهرخندی فلج می‌کند تا دشمن‌های کین‌ساختاری ویران‌گر و البته محکوم به ویرانی را بیرون بکشد بالا ببرد و نشان بدهد.

او بر رخنه‌ای عمیق دست می‌گذارد که انقلاب پیش رو نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. رخنه‌ای که بدون در نظر داشتن آن، صحبت از هر امکان‌رهایی ناقص و اجرایی قابل بازگشت خواهد بود. او نه‌تنها زن خیابان انقلاب است بلکه زنی در انقلاب است؛ زنی بر بستری عاصی که روزبه‌روز وسیع‌تر می‌گردد. او زنی در انقلاب است، چراکه در اجزای فرمی به کار گرفته در اجرای منسجمش، روی ساختارها انگشت می‌فشارد. او که بر سکوی هجو اصولی پوسیده ایستاده است از باقی مبارزات برحق که علیه ساختارهای ستم‌گرانه‌ی موجود صورت می‌گیرد جدا نیست. دهان‌کجی تن مصادره شده‌ی او دهان‌کجی یک تاریخ به مالکیت خصوصی است. این همان نقطه‌ی عطفی است که ضرورت به هم پیوستن امواج عاصی انقلاب را به یکدیگر پرننگ می‌کند. او در جای درست خود ایستاده است. همان‌جایی که در طوفان سهمگین انقلاب پیش رو باید با فریاد تنش به دادخواهی از استثمار تاریخی برود که تمام او را به دار آویخته. او رهاننده‌ی برتر خویش است. پرچم خود را بالا می‌گیرد و نه خواهان آزادی مصادره به مفهوم و مدنیت سیمانی و مبتنی بر ستم که خواهان رهایی همه‌جانبه از ساختارهای کهنه و شکل نوینی از هستی است. دختر خیابان انقلاب پرچمی را بالا می‌برد که منظومه‌های تاریخی بسیاری بر روی آن حک شده است. او به دادخواهی تنش، هویتش، نامش، زبانش، او به دادخواهی خودش آمده است. زن خیابان انقلاب به قامت رهاننده‌ی انقلاب خوش آمده است. □

معیار و مفهوم

آزادی پوشش



ایدئولوژیک و نظامی همه‌جانبه دولتی‌اند، از راه ایدئولوژی مذهبی و نگاه مردسالار درون خانواده، جامعه و بسیاری دیگر نیز سرکوب و از تصمیم‌گیری در خصوص نوع پوشش‌شان منع شده و تابعی از نظر مردان قرار گرفته‌اند، بلکه حجاب و نوع پوشش نقش سیستماتیک و ویژه‌ای در تعیین نقش زن (و البته نقش مرد به شکل دادن یک امتیاز مردسالارانه و عقب‌مانده) در ساختار اجتماعی موردنظر جمهوری اسلامی، در سرکوب زن به لحاظ فکری و عملی، در توجیه و اعمال دیگر قوانین، نرم‌ها و رسوم زن‌ستیزانه و سرکوب‌گرانه از همه مهم‌تر در حفظ سلسله‌مراتب قدرت ستم و استثمار نیز داشته است.

مبارزه با حجاب اجباری در ایران تنها برداشتن یک‌قدم بزرگ برای رسیدن به آزادی پوشش نیست بلکه قدمی اولیه و بسیار مهم در جهت به دست آوردن هر چه بیشتر حق کنترل بر بدن و دیگر حقوق نیز هست و باید باشد.

مطالعه‌ی تاریخ جوامع بشری نشان می‌دهد که مسئله‌ی تاریخ حجاب، به‌طور کل پوشش و اجبار به شکل خاصی از پوشش به‌ویژه به زنان که به قرن‌ها پیش برمی‌گردد، تنها منحصر به دین نبوده بلکه پیش از آن و در بسیاری از جوامع نیز وجود داشته است. هرچند که دین و در رأس آن حکومت دینی نقش تعیین‌کننده در تقویت و نهادینه کردن آن‌ها و فرهنگ و دیگر قوانین برخاسته از آن‌ها (و به‌طور خاص حجاب) داشته و دارد. این دو موضوع ما را به فکر وامی‌دارند که چرا و از کدام مقطع از تاریخ، پوشش زنان، کنترل و تعیین آن، این‌که چه و چطور بپوشند، به موضوع مهم جوامع تبدیل شد؟

به‌طور کل تا قبل از پیدایش شکلی خاص از روابط تولیدی و اجتماعی، نیازها و فرهنگ منطبق بر آن در جامعه، پیدایش طبقات و درنهایت دولت به‌عنوان طبقه‌ی مسلط که به‌طور منسجم و سیستماتیک از این روابط و فرهنگ محافظت کند، مسئله‌ی حجاب (در هر شکلی) و پوشش (به‌طور خاص پوشش زنان) نیز اساساً نمی‌توانست به یک «مسئله» تبدیل شود. در طول تاریخ و از زمان پیدایش جوامع طبقاتی شکل و نوع پوشش ضرورتی مهم در «نمایش» تمایزات طبقاتی و سلسله‌مراتب اجتماعی بوده است. به این شکل که بین نوع پوشش (جنس، مدل و نحوه‌ی پوشش) و این‌که افراد متعلق به کدام طبقه یا گروه خاص هستند و از چه موقعیتی در جامعه برخوردارند (برده یا برده‌دار، رعیت یا ارباب، فقرا یا اشراف، زن یا مرد) رابطه وجود داشته است. این موضوع در رابطه با زنان اما شکلی بسیار خاص‌تر دارد؛ زیرا پیدایش اولین شکل دولت طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی تولید (برده‌داری) پدیده‌ای به نام مردسالاری را نیز درون خود و به‌عنوان بخشی مهم از تکامل کارکرد و ماهیتش پدید آورد که به‌طور خاص برای مطیع کردن، مالکیت و کنترل زنان و توان جنسی و تولیدمثلی آنان بوده و هست. بعدها با آمدن مذهب و شکل‌گیری ادیان، مسئله‌ی چگونگی کنترل بدن زن و تداوم فرودستی موقعیت او نسبت به مرد نه‌تنها در این فرهنگ و سیستم مردسالار مبتنی بر ستم و استثمار طبقاتی تنیده شد بلکه اشکال ایدئولوژیک «خدایی و طبیعی» به خود گرفت. از آن پس نوع و چگونگی پوشش زنان یکی از موضوعات مهم تعیین‌کننده‌ی این دولت‌ها (مردسالار مبتنی بر ستم و استثمار طبقاتی) در کنترل بدن زنان و تملک آن و هر آن‌چه می‌تواند سودآور یا تولیدکننده باشد و تحکیم نقش فرودست زن در برابر مرد به‌عنوان ابزار جنسی و تولیدمثلی بوده است.

از این رو شکل پوشش زنان، مفهوم پوشش، اختیار، آزادی و اجبار آنان، همه و همه به‌طور بی‌قیدوشرطی در هر دوره از تاریخ درنهایت با نوع و ماهیت دولت طبقاتی، نوع مناسبات تولیدی و اجتماعی، فرهنگ، ضروریات و نیازهای آن و نوع نگاه به زن و جسم و فکر او نیز رابطه داشته و دارد.

در ایران نیز در شرایط کنونی دین و ماهیت سرکوب‌گرانه و ایدئولوژیک رژیم جمهوری اسلامی، در کنار کارکرد یک سیستم سرمایه‌داری که به ایجاد تمایزات ستم‌گرانه و تقویت آن در جهت کسب سود، استثمار و کنترل هر چه بیشتر منابع طبیعی و انسانی نیاز دارد، نقش بسیار زیادی در این امر داشته به‌گونه‌ای که اجبار همگانی زنان را در داشتن حجاب در بر دارد. زنان ایران نه‌تنها به‌طور سیستماتیک تحقیر و فرودست می‌شوند، مورد سرکوب

آزادی پوشش یعنی چه؟

بحث آزادی در بسیاری موارد نیازمند یک تعریف غنی و پربار است زیرا تعریفی که در جامعه رواج دارد تعریفی است که بر مبنای درک لیبرالی و فردگرایانه از آن داده شده است و این که گویا افراد در خلأ زنده‌گی می‌کنند. این در حالی است که نرم‌های فرهنگی که به‌طور اجتماعی ساخته شده‌اند از راه تأثیر گذاشتن بر انتخاب، اعتقاد، امیال و جهت‌گیری‌های فکری ما بر زنده‌گی و انتخاب آزادانه‌ی ما تأثیر می‌گذارند. به‌گونه‌ای که حتی زمانی که می‌توانیم یک انتخاب «آزاد» هم داشته باشیم این فاکتورها و نرم‌ها انتخاب ما را تعیین و یا محدود می‌کنند. این امور عمیقاً شخصی و خصوصی که در عین حال انتخاب‌هایی به‌شدت اجتماعی‌اند به‌درستی نشان می‌دهند که شعار «خصوصی، سیاسی است» چقدر حقیقت دارد. تقریباً همه‌ی ما در زنده‌گی‌مان به اشکال مختلف تجربه کرده‌ایم که به‌نوعی زیر فشار نرم‌های جامعه قرار داریم که ظاهرمان را چطور نشان دهیم و یا هم‌رنگ جماعت کنیم! پوشش، با اشکال گوناگون و در جوامع گوناگون، چه آشکار و مستقیم و چه موزیانه و پنهان هم‌چنان در حال کنترل بدن و فکر ما است؛ بنابراین وقتی می‌گوییم حق انتخاب پوشش، این انتخاب واقعاً باید آزادانه باشد و مجموعه‌ای از حقوق را با هم باید در برگیرد تا کنترل بدن و فکرمان به‌وسیله‌ی خودمان، واقعی‌تر و آگاهانه‌تر باشد.

به همین دلیل حق آزادی پوشش یعنی داشتن هم‌زمان «حق انتخاب» هر نوع لباس و شکل پوشش، داشتن حق «خودکفایی و استقلال فکری» و حق داشتن عمل بر این مبنای داشتن «حق بیان». بیانی از توان فکر، عمل، انتخاب و مانور ما در تنش بین موجودیت‌مان از یک‌سو به‌عنوان افرادی که قادر به عمل هستیم، نیاز و میل فردی داریم، باورهای فکری داریم ... و از سوی دیگر عضو از اعضای یک سیستم فرهنگی - سیاسی - اجتماعی هستیم که رفتارها، نیازها، امیال و باورهای ما را تعیین می‌کند. داشتن حق «کنترل بر بدن» که امری ضروری در حفظ شأن انسانی و موجودیت‌مان و یکی از ابتدایی‌ترین حقوق ما است. در غیر این صورت گویی بدن‌مان را از ما گرفته‌اند. اگر بدن‌مان مال خودمان نباشد، نمی‌توانیم دنیا را به‌مثابه‌ی یک فرد آزاد تجربه کنیم چون گویی یک برده‌ایم. به‌خصوص در ایران که به‌طور خاص یک برده‌گی و تحقیر آشکار و همه‌جانبه از نوع بنیادگرایی مذهبی است.

انتخاب و آزادی پوشش نقش مهمی در رشد هویت و موجودیت فردی و اجتماعی بازی می‌کند و پایه‌ای برای تمرین دیگر حقوق فردی و هم‌چنین نیازی اولیه برای تکامل انسان است. به لحاظ یک جنبه از تکامل اجتماعی، روان‌کاوی و فرهنگی؛ مد و دیگر اشکال تغییر پوشش و لباس، نقش یگانه و منحصربه‌فردی در تکامل فردی و شکل دادن به یک «خود» اجتماعی به‌عنوان یک عضو جامعه بازی می‌کنند و به‌ویژه اگر از سوی یک دولت انقلابی حمایت شود و بتواند پایه‌ای برای پیش‌برد دیگر مبارزات زنان باشد در جامعه‌ای هم‌چون ایران می‌تواند باعث جهشی اولیه در رشد و شکوفایی خلاقیت‌ها، فرهنگ نو، شکستن نرم‌های کهنه، تنوع فرهنگی و فکری و ... در زمینه‌ی روابط و نقش اجتماعی بین زن و مرد شده و در عین حال می‌تواند زمینه‌ای مناسب برای چالش آن‌ها را در جامعه فراهم نماید.

پوشش آزاد تنها به معنی انتخاب یک‌تکه پارچه برای پوشاندن بدن نیست. بیان هنر و خلاقیت است. آزادی عقیده است. بیان این است که بدن‌مان به‌طور طبیعی مال خودمان است و می‌توانیم بخشی از «خود» درونی‌مان را،

احساسات، حالات روانی، عقاید فکری، سیاسی، هنری و حتی مذهبی را به شکلی اجتماعی، عملی و قابل‌مشاهده به تصویر بکشیم؛ و یا اصلاً نکشیم! می‌خواهیم پاسیو باشیم و چیزی را نشان ندهیم. می‌خواهیم کسی ما را نبیند و کلاه‌مان را تا آخر پایین بکشیم! هرچند باهم داریم چیزی را از زاویه خودمان ابراز می‌کنیم. خودمان هستیم و می‌خواهیم خودمان باشیم.

درواقع پوشش جنبه‌ای از بیان شخصیت ما و ابراز آن توسط ما است؛ اما! این‌طور نیست که ما تنها چون حق کنترل بر بدن داریم بر آن مینا حق انتخاب داریم؛ و یا چون آزادی بیان باید داشته باشیم. یا این‌که چون فرهنگ و «هویت» افراد متفاوت است و همه باید برابر باشند و تبعیض بر مبنای فکر و عقیده و ... نباشد. یا این‌که چون در بسیاری موارد نمی‌توان آن را از فرهنگ، عقیده، ملیت، جنسیت و ... افراد جدا کرد. **اگر فقط به این‌ها**

به‌طور جداگانه فکر کنیم به سیاست هویتی و جبرگرایی می‌انجامد؛ زیرا در واقع رفتار افراد را مساوی با نژاد، جنس و جنسیت، ملیت، حق او در کنترل بدن و یا یک فرهنگ و ماهیت تغییرناپذیر می‌بیند. برای آن‌ها «هویت» تعریف می‌کند و برچسب می‌زند (درحالی‌که «هویت» به‌وسیله‌ی نُرْم‌ها، فرهنگ و قوانین شکل می‌گیرد، و به همین دلیل قابل تغییر و گسست است). افق دیدمان را پایین می‌آورد. هرکسی را همان‌طور که هست به حال خودش رها می‌کند. در همان چارچوب و بسنده به آن رها می‌کند. نه تنها در خود جبرگرایی در ذات و هویت انسان‌ها را در بر داشته بلکه آن را تقویت می‌کند و در جایی که لازم است به‌نوعی در تقابل با **گسست** از آن نُرْم‌ها و به قولی هویت‌ها نیز قرار می‌گیرد. زیرا اگر قرار است تغییری هم داده شود در نهایت **رفرمی می‌شود که در همان چارچوب** باید انجام گیرد و یا در همان چارچوب مفهوم می‌یابد که در نهایت به نفع سیاست و فرهنگ برآمده از آن چارچوب مبتنی بر تمایز و طبقه حاکم بر آن می‌شود. یا **تنها** به این می‌پردازد که گویا چون فرهنگ، عقیده یا مذهب‌شان این‌طور است، آن‌طور لباس می‌پوشند. یا پیش‌داوری می‌کند که گویا چون آن‌طور لباس پوشیده پس لابد مذهبی است، لابد مسلمان است، لابد سطح‌اش پایین است و عقب‌مانده است، لابد ملیت‌اش فلان است، لابد تن‌فروش است و دل‌اش می‌خواهد، لابد زن است، لابد هم‌جنس‌گرا است، چون مرد یا زن است پس باید آن‌طور بپوشد، چون حق کنترل بر بدن و انتخاب دارد و ... دیگر به این موضوع نمی‌پردازد که به‌طور مثال چه عاملی باعث شده که آن‌طور لباس بپوشد؟ آیا یک انتخاب «واقعی» است و یا اجبار؟ اگر مسئله فرهنگ و مذهب است این‌ها چطور ساخته شده است؟ و یا این‌که فرد با این کار چه چیزی را دارد می‌گوید؟ آیا به لحاظ حفظ شأن انسانی او و رهایی واقعی بدن و فکر او از قید هرگونه مالکیت و کنترل، درست یا آزادانه است و یا نه؟ اگر درست نیست آیا می‌توان آن را آگاهانه تغییر داد و یا این‌که بگوییم نه نمی‌شود چون «هویت»‌شان است و یا بدن‌شان مال خودشان است! آیا می‌توان آن‌طور لباس پوشید ولی لزوماً زن، مرد، هم‌جنس‌گرا، تن‌فروش، و ... نبود و به دلیل بودن در یک جامعه‌ی طبقاتی با تمایزات ستم‌گرانه و سرکوب‌گرانه، برچسب نخورد و ارزش‌یابی نشد؟

و یا به‌طور مثال صرف‌نظر از اجبار سیاسی - ایدئولوژیک پوشش در ایران، بسیاری افراد هستند که به‌اجبار شرایط اقتصادی اجتماعی خاص، خانواده، نرم‌های غالب و ... پوشش خود را «انتخاب» کرده‌اند. اما نگاه جامعه اغلب نگاهی تبعیض‌آمیز و مبتنی بر معیارهای ارزش است که بر شکل ظاهر و پوشش منطبق شده است. این به‌طور خاص در مورد زنان بسیار برجسته

از پهلوی تا جمهوری اسلامی... مبارزه ادامه دارد!

پوشش زنان ایران در دو نظام پهلوی (رضاشاه) و جمهوری اسلامی موضوع کشمکش بوده است. «آزادی» زنان در هر دو نظام، مشروط به تن آنان بوده و به‌زور نیروهای ویژه‌ی سرکوب‌گر به زنان اعمال شده است. یک‌جا به‌اجبار برمی‌دارد و یک‌جا به‌اجبار می‌گذارد! این مهم نیست که این دو نوع اجبار پیامدهای متفاوتی در جامعه داشته‌اند. مهم این است که در هر دو حالت تن زنان برای به ثمر نشاندن اهداف سیاسی مورد استفاده بوده است و این محکوم است. چه اجبار به تحمیل حجاب و چه اجبار در برداشتن آن، نمایان‌گر مردسالاری، تملک جسم، خواسته و استقلال فکری و عملی زنان است. در دوره‌ی محمدرضا شاه نیز که حجاب اجباری نبود و دین به‌اصطلاح قرار بود از دولت جدا باشد، پوشش آزاد زنان به معنای این نبود که نگاه جامعه بر بدن آن‌ها مردسالارانه، جنسی، مذهبی و یا سلطه‌گرانه نبود. یا مذهب و شریعت اسلام در تعیین قوانین ضد زن و نابرابر نقش نداشتند. بلکه یک کنترل مردسالارانه‌ی دولتی و اجتماعی از راه این قوانین و عرف بر بدن و فکر زنان هم‌چنان موجود بود. نه تنها دین و مذهب از سوی دولت تبلیغ می‌شد بلکه مقامات حکومتی از جمله خود محمدرضا شاه (و حتی برخی از مقاماتی که مذهبی هم نبودند) در توجیه تلاش‌های زنان معترض می‌گفتند که قوانین و اصلاح آن با دین اسلام و دستورات آن و نهاد روحانیت نباید مغایرت داشته باشد! زیرا منفعت حکم می‌کرد این‌گونه باشد!

از زمان به قدرت رسیدن رژیم فاشیستی و بنیادگرایی جمهوری اسلامی نیز زنان ایران همواره در کشمکش و مبارزه با قانون زن‌ستیزانه و در رأس آن حجاب اجباری بوده و هستند. زنان با اعلام حجاب اجباری از سوی خمینی، به خیابان‌ها ریختند و اعتراض کردند. آن‌ها می‌گفتند که علیه رژیم استبدادی پهلوی انقلاب نکردند تا به عقب برگردند. اما حجاب با زور تیغ و اسید به زنان اجباری و تحمیل شد. از آن به بعد نیز جمهوری اسلامی به مدت چهار سال است که در تلاش است با اعمال حجاب با زور نیروی نظامی ویژه، زنان را در برده‌گی و فرودستی نگه دارد. اما زنان با انواع و اقسام «بدحجابی»ها نه تنها در طول چهار سال این قانون را به سخره گرفته‌اند بلکه هم‌زمان با خیزش دی‌ماه ۱۳۹۶ موج نوین اعتراض و مبارزه با حجاب اجباری آغاز شده است. این مبارزات بیان این است که زنان دیگر به «بدحجابی» بسنده نمی‌کنند بلکه با دست خود و در خیابان‌ها، با ابتکار عمل‌ها و روش‌های گوناگون در حال لغو قانون حجاب‌اند. پیام همه یکی است: «پایان سرکوب در هر شکلی، حق انتخاب و آزادی پوشش».

متأسفانه در شرایط و وضعیت بحرانی کنونی تنها ال‌ترناتیوهای ارتجاعی گوناگون در حال مطرح کردن خود هستند. همه‌ی درباره‌ی آزادی زنان حرف می‌زنند چون از اهمیت مبارزات زنان و نقش آن در سرنگونی جمهوری اسلامی نمی‌توان چشم پوشید. این نیروها که هرکدام خود را متفاوت از دیگری و بهترین گزینه می‌نامند و برای حق آزادی پوشش زنان نیز در حال شعار دادن‌اند، همه گزینه‌هایی حمایت‌شده و برنامه‌ریزی‌شده از سوی قدرت‌های امپریالیست غربی و آمریکا هستند. همان‌هایی که با استثمار تن، بدن و فکر انسان‌های کشورهای تحت سلطه و منابع طبیعی آن در حال غارت آن‌ها و همواره پشتیبان موجودیت و دوام نیروهای بنیادگرا از جمله رژیم جمهوری اسلامی بوده‌اند. رژیم‌های بنیادگرایی که فرودستی زنان و مالکیت بر جسم آنان برای‌شان امری «خدایی و طبیعی» است. هرچند این مهم‌ترین جنبه از ماهیت این نیروهاست اما تنها جنبه نیز نیست. هرکدام از آن‌ها خصوصیات ویژه و مهم خود را نیز دارند و با ظاهری متفاوت در تلاش برای سوارشدن بر موج مبارزات مردم و زنان‌اند.

به‌طور مثال یکی از موضوعات مهم سازمان مجاهدین خلق پرداختن به حق انتخاب آزادانه‌ی پوشش است! سازمانی که در مورد لباس و پوشش بالاترین محدودیت‌ها و فشارها را بر روی افرادش اعمال می‌کند. تمام زنان آن به‌طور اجباری حجاب دارند و فرم و ظاهر پوشش‌شان نیز به‌طور اجباری یکسان است و این یک مسئله‌ی کاملاً ایدئولوژیکی برای آنان است! ولی می‌بینیم که چطور در حال بوق و کرنا کردن برنامه‌های «آزادی‌بخش و دموکراتیک» خویش برای مردم‌اند و چگونه از سوی امپریالیسم آمریکا و غرب در حال حمایت و تبلیغ شدن هستند.

به نیروهای مربوط به سلطنت‌طلب‌ها و جریان‌های هم‌چون فرسگرد و ... نگاهی کنیم که قصد دارند به شکلی کاملاً عوام‌فریبانه حکومتی را بر مردم تحمیل کنند که چهار سال پیش به دست مردم سرنگون شد! این نیروها (به‌طور خاص «فرسگرد») با طرح شعارهای مبهم و عام لیبرال دموکراسی و

است. این‌جاست که می‌بینیم نه تنها به ترم‌ها و تفکرات نهادینه‌شده در جامعه، و ساختار و چارچوب سیاسی - اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر تمایز نگاه نمی‌کنند بلکه اتفاقاً به دلیل بودن در همان چارچوب حتی آن‌جا که افراد معتقدند «هر فرد حق دارد درباره‌ی پوشش خود تصمیم بگیرد (چه غلط و چه درست)»، بازهم به پوشش به‌مثابه‌ی یک حق در خود و منحصربه‌فرد نگاه نمی‌کنند. به بدن زن به‌مثابه‌ی بخشی طبیعی از موجودیت او و رها از قید هرگونه تفکر مبتنی بر مالکیت، شرم و تحقیر و یا ابزارگرایانه نگاه نمی‌کنند. بلکه پوشش هم‌چنان واسطه یا وسیله‌ای شده است برای تعیین موقعیت و ارزش افراد و یا هویت‌سازی برای آنان.

به همین دلیل حق انتخاب و آزادی پوشش همه‌ی این‌ها را (حق بیان، انتخاب، کنترل بر بدن و ...) در برمی‌گیرد اما به هیچ‌کدام به‌تنهایی محدود نمی‌شود. به حق انتخاب لباس و هر نوع پوشش باید در خودش و به‌مثابه‌ی یک حق منحصربه‌فرد به‌عنوان فعالیت ارزشمند فردی و اجتماعی نگاه کرد که اساساً شخصی است. چیزی که به بدن و موجودیت فیزیکی فرد مربوط است. به برداشت و تجربه فردی از زندگی و عمل در انطباق با آن مربوط است. این‌که این حق باید به‌مثابه‌ی یک حق فردی در نظر گرفته شود که فرد بتواند هر نوع پوشش را بدون اجبار از سوی کسی، بدون

برچسب تعلق به فرهنگ و ماهیت

تغییرناپذیر زده شدن و بدون پیش‌داوری‌ها

و تعیین موجودیت انسان‌ها بر آن مبنا (زن، مرد و غیره) انتخاب کند یک‌چیز است. این‌که به افراد آگاهی داده شود که بتوانند به‌طور واقعی به حق انتخاب و آزادی خود دست یابند، و بدن‌شان را از فرو کاسته شدن به یک ابزار جنسی در هر شکلی و یا ابزاری برای کسب سود در هر شکلی، و از افکاری که بر این مبنا در جامعه در هر شکلی نهادینه‌شده رها کنند و ویرای آن چارچوب رفته از آن‌ها گسست کنند ... یک‌چیز دیگر است. به همین دلایل چون همه‌چیز را در برمی‌گیرد، پس ماهیت آن چارچوب و درواقع دولت، فرهنگ و نیازهای آن و ساختار اقتصادی - اجتماعی و سیاسی آن را نیز قبل از هر چیز باید در برگیرد.

جهانی و قبل از هر چیز آمریکا مهار شود و بتواند منافع طبقاتی خود شما را برآورده کند که این یعنی ادامه‌ی ستم و استثمار توده‌های مردم و در رأس آن زنان، همان‌هایی که در خیابان‌ها و اعتصابات شرکت کرده و می‌کنند. شعار جدایی دین از دولت و یا آزادی پوشش و شعار عوام‌فریبانه‌ی لیبرال دمکراسی شما به‌هیچ‌عنوان به معنای رهایی زنان و مردم ایران از قید قوانین نابرابر، مبتنی بر سنت، مذهب و دین نیست. زیرا نه تنها مردسالاری، مذهب، سنت‌ها و افکار کهنه، سیاست و اقتصاد مبتنی بر استثمار و تمایز، همه درهم تنیده شده‌اند بلکه فرودستی زنان و استثمار همه‌ی مردم به‌طور مشخص در کشورهای تحت سلطه، وجود تمایزات و نابرابری‌ها در جامعه ... از الزامات توسعه‌ی امپریالیسم، افسارگسیختگی استثمار، جهانی شدن سود و انباشت هر چه بیشتر سرمایه است که شما ناگزیر متعهد به انجام آن هستید. دیدیم که امپریالیست‌های جنگ‌افروز آمریکا و غرب، و نیروهای دست‌نشانده و مورد حمایت‌شان، تحت نام «آزادی و دمکراسی» چه بلایی بر سر زنان و مردم عراق، افغانستان، سوریه و لیبی و ... آوردند.

حق آزادی پوشش زنان به‌طور مستقیم به مالکیت بر بدن زنان گره‌خورده است. به‌حق انتخاب زنان در تصمیم‌گیری برای هر آن‌چه مربوط به آن‌ها و تن‌شان به‌عنوان یک انسان است گره‌خورده است. به‌حق انتخاب در داشتن یا نداشتن فرزند، تولیدمثل و یا سقط‌جنین گره‌خورده است. به تحقیر نشدن تن و موجودیت او و ابزار جنسی نبودن در هر شکلی، چه در حجاب و چه در پورنوگرافی و تبلیغات بر محور بدن او گره‌خورده است. به این‌که به دلیل فقر مجبور به فروش تن و بدن خود نباشند و یا مورد تجاوز قرار نگیرند گره‌خورده است. به‌حق داشتن یک زنده‌گی که به‌عنوان نوع بشر شایسته‌اش هستند گره‌خورده است. زنده‌گی در جامعه‌ای که مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگ‌سازی‌اش تنها بر اساس تأمین منافع و نیاز مردم و در جهتی است که در آن تن و بدن هیچ انسانی دست‌ماهی سود و استثمار، ارزش‌ها و تمایزات مبتنی بر آن نباشد و بر این معیارها تعریف نشود. این بخش مهم از ماهیتی است که یک آلت‌رناتیو واقعی را از غیرواقعی در جهت منافع زنان و مردم متمایز می‌کند. چیزی که شما هرگز نمی‌توانید باشید.

آزادی واقعی پوشش نه تنها در لغو قوانین عریان سرکوب‌گرانه و نوشته‌شده علیه زنان، بلکه در درک قوانین نانوشته‌ای است که به شکل نامرئی پوشش اجباری و در کل چگونگی پوشش ما را از همان ابتدا رقم‌زده و می‌زنند. و در استفاده از این درک برای تغییر این واقعیت‌ها و قوانین است. یعنی ما تا زمانی که در جوامع زنده‌گی می‌کنیم که فرم و نوع لباس ما و ارزش ما و بدن‌مان را در نهایت یا تفکر بنیادگرایی مذهبی فاشیستی و تفکرات کهنه و سنتی، و یا دستان نامرئی سود بازار سرمایه‌داری

امپریالیستی و تفکر جامعه‌ی مردسالار عقب‌مانده نسبت به بدن زن، به اشکال گوناگون (از چادر و نقاب گرفته تا پورنوگرافی و لباس‌های «سکسی»)، تعیین می‌کند، باید به‌طور مداوم در حال مبارزه با این‌گونه افکار، مناسبات و قوانین باشیم و به این شکل آزادی خود را بیشتر و بیشتر به دست آوریم. این چیزی است که یک آلت‌رناتیو واقعی به‌طور عملی و علمی در دستور کار خود می‌گذارد و از همین لحظه برای تمام این‌ها در ارتباط باهم برنامه می‌ریزد. □

سکولاریسم و ایران آزاد و ... و این‌که پوشش باید آزاد باشد و تبعیض نباشد ... قصد دارند خود را آزادی‌خواه نشان دهند. برخی حقوق ابتدایی، ناچیز و بدیهی را که معادل رهایی و آزادی زنان می‌دانند با آب و لعاب برمی‌شمارند و فکر می‌کنند باید آب از لب‌ولوچه مردم آویزان شود. آن‌جا که از «برابری زن و مرد» حرف می‌زنند به‌صراحت می‌گویند فضا باید برای ورود «زنان توان‌مند» باز شود تا همراه با مردان صحنه‌ی سیاسی اجتماعی جامعه را رهبری کنند؛ اما با عوام‌فریبی تمام، قسمت اصلی داستان را پاک می‌کنند. این‌که اگر مختصات جامعه و چگونگی سازمان‌دهی تولید تعریف و تحلیل نشده باشد و به‌عمد مسکوت گذاشته شود، یعنی سازمان‌دهی بر مبنای همان تولید مبتنی بر سود سرمایه‌داری. درواقع یعنی این‌بار زنان «آزاد» و «لیبرال» هم در یک دمکراسی مبتنی بر سود سرمایه‌داری همراه با مردان در استثمار مردم (که لابد «توان‌مند» نیستند!) نقش ایفا کنند.

این‌ها به‌دروغ می‌گویند که ما آینده‌ی ایران و تصمیم‌گیری برای شکل حکومت را به دست مردم می‌سپاریم. البته منظور چیزی شبیه فراندومی است که خمینی و دار و دست‌هایش در آغاز حکومت‌شان (که می‌گفتند کارشان دخالت در سیاست نیست و فقط خواهان رفتن شاه هستند!) به‌اصطلاح به دست مردم سپردند و درواقع با دروغ و حقه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را به مردم حقه کردند بدون این‌که مردم بدانند ماهیت آن چیست.

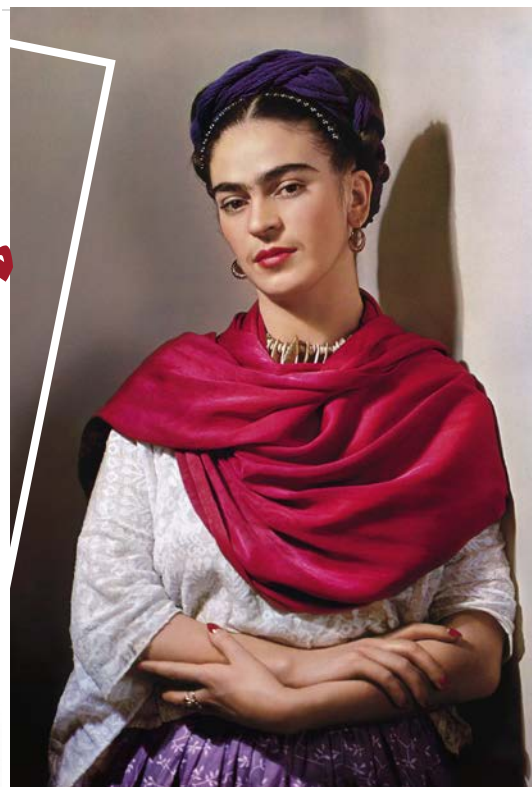
«فرشگرد»ی‌ها که با وقاحت تمام دخالت آمریکا و رئیس‌جمهور فاشیست آن و پشتیبانی آن‌ها را عادی‌سازی، بدیهی و منطقی جلوه می‌دهند و عملاً با نامه از او درخواست «کمک» می‌کنند، این حقیقت را پنهان کرده‌اند که خمینی زن‌ستیز، اسلام سیاسی و همان ارتجاع سیاهی که از آن حرف می‌زنند پدیده‌ای بود که به‌طور کاملاً هدفمند به‌عنوان آلت‌رناتیو در برابر ایده‌های مارکسیستی و آلت‌رناتیو کمونیستی از درون کنفرانس گوادولوپ از سوی ۴ کشور غربی و در رأس آن آمریکا زاده شد و با چراغ سبز و رضایت کامل آن‌ها، بی‌درنگ فاجعه‌ی سرکوب و کشتار وحشیانه‌ی نیروهای آزادی‌خواه، مرفقی و کمونیست را در سکوت جهانی رقم زد.

«فرشگرد» با ریاکاری به مردم می‌گوید که دمکراسی، برابری حقوقی و جدایی دین از دولت را برای مردم و زنان می‌خواهد. درحالی‌که آن‌ها از مردم پنهان می‌کنند نه تنها بخش بسیار مهمی از این سطح دمکراسی که در کشورهای غربی است مدیون چپاول و عقب نگاه داشته شدن **آگاهانه و نقشه‌مند** کشورهای تحت سلطه هم‌چون ایران است، یک پایه‌ی مادی داشته و بر بنیان‌های اقتصادی استوار است (سرمایه‌داری پیشرفته و الزامات آن)، بلکه این دمکراسی که از نوع بورژوازی است به این معنا است که همه می‌توانند **«بر مبنای چارچوب و حفظ سرمایه‌داری امپریالیستی و گسترش آن»** و فرهنگ و مناسبات اجتماعی منطبق بر آن انتخاب کنند، انتخاب شوند ... جامعه و در رأس آن بنیان‌های اصلی‌اش را به‌پیش برند.

ما با صراحت به گروه‌هایی هم‌چون فرشگرد و امثال آن‌ها می‌گوییم، که خانم‌ها و آقایان دلسوز که اسم خود را «شبکه» گذاشته‌اید! اسم مهم نیست، محتوا و ماهیت مهم است. شما که کاملاً هدفمند و به ناگهان از مبارزات مردم سر برآورده‌اید! و تا خرخره در بودجه‌های میلیونی از سوی آمریکا غرق هستید تا سوار بر موج مبارزات مردم و زنان از افشار مختلف جامعه یک آلت‌رناتیو ارتجاعی دیگر را به خورد جامعه دهید! آلت‌رناتیو و برنامه‌ی شما این است که چطور این وضعیت به بهترین شکل برای تداوم منافع امپریالیسم



«آنچه در ظاهر
می بینیم، می تواند
فریبنده باشد»،
پس باید به عمق
نفوذ کرد.



هنر و شخصیت فریدا:

بعد از دو ساعت که از طریق نمایشگاه غرق در زنده گی و کارهای فریدا می شویم، شاید به سختی بتوان مرزی بین زنده گی، هنر و افکار او مشاهده کرد. دشوار نیست که دریابیم هنر فریدا با زنده گی اش درهم آمیخته است. زنده گی او هنرش بود و هنرش نشئت گرفته از زنده گی او. او هویت خود به مثابه ی یک زن، به مثابه ی یک مکزیک، به مثابه ی یک مبارز وفادار به اعتقاداتش را به تصویر می کشد.

یکی از سوزهای کارش، زنده گی اش، تصویر خود و اطرافیان اش است؛ اما سخت نیست که دریابیم این تمرکز بر خود نه از زاویه ی خودستایی و خودمکزینی است و نه سلف پرتره هایش همانند بیوگرافی های اندویدوآلیستی بیان یک هنرمند اگوئیست و خوددوست است. خیر! او «واقعیت خود را به تصویر می کشد». واقعیتی با تمام تضادها، زشتی ها و زیبایی هایش. تلاشی ندارد که هیچ چیز را پنهان کند و به عکس، تلاش می کند واقعیت های پوشیده ی خود را آشکار کند؛ و حتا زشتی ها و بدی ها را برجسته کند و زیبایی های متعارف در جامعه که موجب تعریف و تمجید و ستایش دیگران می شود را کم رنگ و کم رنگ تر کند؛ ابروهای به هم پیوسته و صورت طبیعی، زیورآلات محلی و گردن بندی که انتخاب می کند، نوعی که لباس می پوشد و موهایش را آرایش می کند، بیانگر قصه ی است از زنده گی اش، افکارش، هنرش، سیاست، سختی ها و دردهای درونی و جسمی او. به نظر می رسد هر کاری و هر جزئی از کارش بی دلیل نیست بلکه تلاشی است برای بیان نکته ای که از اعماق افکارش بیرون می جهد او فقط آن ها را برای مخاطبانش به تصویر می کشد و همین زنده گی و کارهایش را در عالم هنر منحصر به فرد می کند و بر زیبایی هنر او می افزاید.

اهمیت این نمایشگاه در آن است که می توان از طریق آن مجموعه ای از توانایی ها و کیفیت های هنری، نظری و عملی را دید که در هم ادغام شده و شخصیتی به نام فریدا را ساخته اند. بسیاری از منتقدین مهم ترین هنر او

نمایشگاه: فریدا کالو در موزه ی «ویکتوریا و آلبرت لندن»

ارسال توسط یکر از خواننده گان نشریه هفتاد و نهم

عکس ها، برخی کارهای تمام شده و ناتمام، تصویر خوشی ها و سختی ها، لباس های محلی با رنگ های زیبا و گردنبندها و دستبندها و خلاصه زیورآلات محلی ساخته شده با دست و از مواد اولیه، کرسه های گچی نقاشی شده و پای مصنوعی که به بخشی از بدن فریدا تبدیل شده بودند و حتا شیشه های خالی داروها و پمادها، همگی جایی در نمایشگاه یافته بودند. قبل از دیدن نمایشگاه، به نظر می رسید که اگر نمایشگاه نه آثار و کارهای فریدا بلکه لباس ها و برخی متعلقات او را به نمایش گذاشته است شاید تنها بتواند توجه طراحان و علاقه مندان مد و لباس را به خود جلب کند؛ اما نمایشگاه نشان داد که دیدن هر آنچه بخشی از زنده گی فریدا بوده، به کارهای او معنا و مفهوم بیشتری می بخشد و به مخاطب اجازه می دهد رابطه ی بهتری با واقعیت او و افکارش برقرار کند و حتا فراتر از آن درک بهتری از رابطه ی هنر و زنده گی واقعی و روزمره - به مثابه ی یک کل - دریافت کند.

این نمایشگاه در «موزه ی ویکتوریا و آلبرت» لندن برای اولین بار در خارج از مکزیک به نمایش گذارده شد و در شرایطی ممکن شد که قفل خانه ی فریدا در سال ۲۰۰۴، ۵۰ سال بعد از مرگش، باز شد و واقعیت های تازه ای را در مورد زنده گی فریدا روشن کرد. از این طریق با نظرات، سمت گیری ها، علائق و خلاصه سفرش در میان پیچ و خم های زنده گی آشنا می شویم، سفری که لحظاتی در آثار فریدا متبلور می شوند.

تعداد زیادی از هزاران عکسی که فریدا در کلکسیون عکس هایش داشت در معرض نمایش بود و به این ترتیب داستانی تصویری از زنده گی فریدا برای بازدیدکنندگان مهیا بود. فریدا در سال ۱۹۰۷ در «کویوآکان» مکزیک در خانه ای به نام «کازا آژول» (خانه ی آبی) به دنیا آمد و بیشتر عمرش را در آن جا زیست.

را زنده‌گی‌اش می‌نامند. تلاش می‌کنند با نشان دادن شخصیت کاریزماتیک و مقاومت و مقابله‌اش با سختی‌ها، چنین وانمود کنند که برجستگی و شهرتش به خاطر کاراکتر اوست و نه هنرش و تلویحاً این‌که تابلوهای او از ارزش و کیفیت بالای هنری برخوردار نیست و هنرش به زنده‌گی خود او محدود می‌شود؛ اما این یک‌جانبه‌نگری است؛ او تلاش کرد زنده‌گی خود، افکار و سختی‌ها و خوشی‌ها، بدی‌ها و خوبی‌ها و خلاصه همه‌ی واقعیت‌های آشکار و پنهان درونی خود و دوران خود را با هنرش ارائه دهد و این چنین هنر زیبایی و زیبایی هنر را به تصویر بکشاند.

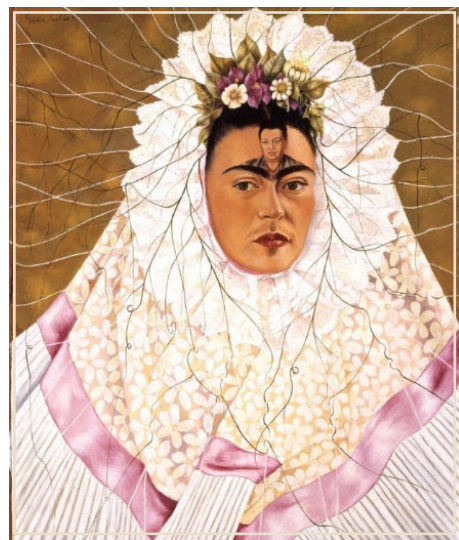
لباس‌ها و زیورآلات او در نمایشگاه نشان می‌دهند که فریدا به شدت از فرهنگ توده‌های مکزیکی و آمریکای لاتین الهام گرفته است؛ و حتا احساسات خود را در قالب آن لباس‌ها و زیورآلات بیان می‌کند. نمونه‌ی خیلی مشخص آن یکی از کارهای فریدا است که در آن به‌مثابه‌ی فردی از اهالی «ته‌خوانا» (tehuana) ظاهر می‌شود، با لباس سفیدی که دورتادور صورتش را می‌پوشاند، به‌گونه‌ای که گویا در مرکز شبکه‌ای از تارهای عنکبوت قرار دارد و بر روی پیشانی‌اش تصویر کوچکی از دیه‌گو ریورا، همسرش نقش بسته است. این تابلو ما را با بسیاری از آن چه فریدا به آن عشق می‌ورزد و آن چه از آن نفرت دارد آشنا می‌کند.

این‌گونه به نقاشی‌هایش روح می‌دمد و به آن‌ها زنده‌گی می‌بخشد. او برخلاف معمول نمی‌خواست نقاشی‌هایش انعکاسی از ظاهر باشد بلکه می‌خواست درون و باطن اشیاء و اشخاص را نیز به تصویر بکشد، از این‌روست که می‌گوید «ظاهر می‌تواند فریبنده باشد» و این فلسفه‌ی هنری فریدا بود. این واقعیتی است که آن‌چه را در ظاهر می‌بینیم و می‌شنویم واقعیت پدیده‌ها را بیان نمی‌کند. این ظواهر می‌توانند تصاویر غلط و مغشوشی را از خود ارائه دهند؛ مهم این است که از آن‌جا به درون نفوذ کرد و واقعیت پدیده را شناخت. همان‌طور که خود او در مورد سلف‌پرت‌هایش گفته است «من خودم را بیش از هر چیز دیگر می‌شناسم و واقعیت خودم را به تصویر می‌کشم؛ من هر آن‌چه را که در مغزم می‌گذرد بدون هیچ‌گونه مراعاتی می‌کشم.» این شیوه‌ی نگرش و اجرای آن در عرصه‌ی نقاشی و به‌خصوص در سلف‌پرت‌ها به‌طور قطع می‌توان یک نوآوری در هنر نقاشی به‌حساب آورد؛ و یا آن‌گونه که برگزارکننده گان نمایشگاه در توضیح یکی از سلف‌پرت‌های او می‌نویسند «از سال ۱۹۳۵ تا آخر عمر، فریدا ده‌ها اثر هنری آفرید که انقلابی در عرصه‌ی سلف‌پرت‌ها محسوب می‌شود...»

فریدا در شش‌سالگی به فلج اطفال مبتلا شد که ۹ ماه تمام او را خانه‌گیر کرد؛ اما این مسئله باعث نشد او از زنده‌گی عقب‌نشینی کند و بالعکس در مدرسه به‌عنوان کسی که در ابراز عقایدش شجاع و جسور بود، معروف شد. در دورانی که کمتر دختری وارد ورزش می‌شد او با تشویق پدرش فوتبال بازی می‌کرد، به شنا می‌رفت و حتا کشتی می‌گرفت؛ اما در سال ۱۹۲۲ وقتی که ۱۵ ساله بود در یک حادثه تصادف اتوبوس شهری به‌شدت از ناحیه‌ی ران، ستون فقرات و لگن (پلوئیس) ضربه خورد. این تصادف او را برای چندین ماه کاملاً زمین‌گیر کرد. برای این‌که بتواند این زمان را به‌صورت مفید بگذراند والدینش برای او یک جعبه رنگ خریدند و سه‌پایه‌ای را بر روی تختش نصب کردند که او بتواند خوابیده نقاشی کند. پس از آن او بیشتر و بیشتر به نقاشی علاقه‌مند شد. در سال ۱۹۲۸ «دیه‌گو ریورا» که یکی از برترین و شناخته‌شده‌ترین نقاشان مکزیکی بود کارهای فریدا را دید و فوق‌العاده تحت تأثیر کارهایش قرار گرفت.

یک سال بعد فریدا با دیه‌گو که ۲۰ سال از او مسن‌تر بود ازدواج کرد. خانواده‌اش این ازدواج را پیوند فیل و فنجان نامیدند. فریدا و دیه‌گو هر دو فعال سیاسی بودند. دیه‌گو عضو حزب کمونیست مکزیکی بود و فریدا نیز در همان سال به این حزب پیوسته بود. در چند سال اول ازدواج آن‌ها بود که فریدا همراه با دیه‌گو چندین بار به نیویورک سفر کرد که برخی از آن‌ها ماها به طول انجامید. عکس‌های بسیار معروفی از فریدا در لباس‌های زیبای محلی مکزیکی و با رنگ‌های زنده که در نمایشگاه بود در نیویورک در منطقه‌ی منهتن گرفته شده‌اند. رابطه‌ی فریدا با دیه‌گو با افت‌وخیز همراه بود. دیه‌گو با استفاده از موقعیت خویش وارد روابط متعددی با زنان دیگر می‌شد که این مسئله باعث جدایی او از فریدا در سال ۱۹۳۹ شد. آن دو یک سال بعد دوباره ازدواج کردند.

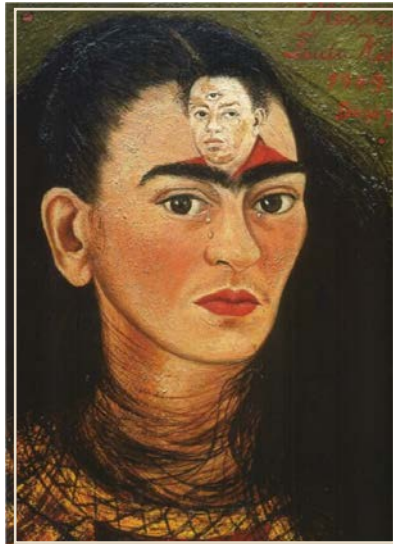
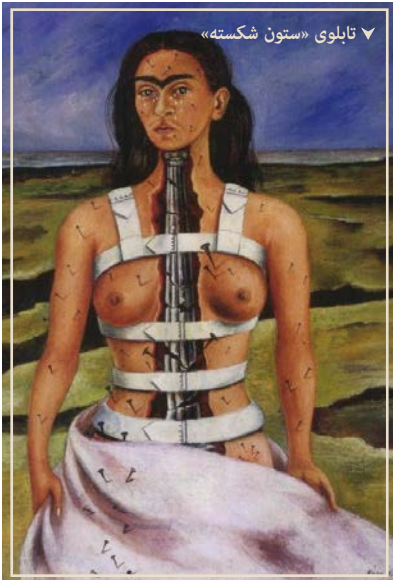
در این‌بین سلامتی فریدا روزبه‌روز بدتر شد. یکی از کارهای او که در سال ۱۹۴۴ به پایان رسید تابلوی «ستون شکسته» است. این نه‌تنها بیانی گویا از جنگی بود که فریدا با اعضای ناتوان بدن خود و درد و رنج‌های گسترش‌یافته به‌پیش می‌برد بلکه نشانه‌ای از یک کیفیت بالاتر هنری بود که وی کسب کرده بود، بیانی گویاتر و روشن‌تر از شیوه‌ی هنر او که به کیفیت بالایی رسیده بود.



LAS APARIENCIAS ENGAÑAN:
LOS VESTIDOS DE FRIDA KAHLO



فریدا به مثابه یك زن:



فریدا یک زن بود و هم‌چون بقیه‌ی زنان با محدودیت‌ها و فشارهای جامعه‌ی مردسالار در همه‌ی عرصه‌های زنده‌گی برای زنان نیز روبه‌رو بود؛ اما بازم دشوار نیست که دریابیم چگونه او اسیر محدودیت‌هایی که جامعه برای زنان ایجاد می‌کرد نشد. این مسئله به‌خصوص از آن نظر حائز اهمیت است که در اوایل قرن بیستم جو مذهبی و سنتی در جامعه قوی بود. زن بودن فریدا کافی بود که کارهای هنری‌اش جدی گرفته نشود. او، حتا بعد از مرگش، نه به خاطر کارهای خودش بلکه تنها با نام دیه‌گو ریورا، شوهرش، شناخته می‌شد. هم‌چون «کامیل کلودل» مجسمه‌ساز فرانسوی که کارهایش همیشه تحت‌الشعاع «رودن» مجسمه‌ساز مشهور فرانسوی بود؛ و بسیاری دیگر از زنان هنرمند. حتا در فرهنگ مختصر هنر و هنرمندان آکسفورد تا سال ۱۹۹۰، تنها کلماتی که زیر نام فریدا کالو آمده بود، به‌سادگی این بود: «رجوع شود به: دیه‌گو ریورا» و هنگامی که به دیه‌گو ریورا رجوع می‌شد بعد از تعریف و تمجید از او به‌عنوان یکی از «مشهورترین» و «مهم‌ترین» هنرمندانی که توانست هنر را به موضوعی برای تجلیل از تاریخ و مردم (مکزیک) مبدل کند، تنها در انتهای آن متن نوشته شده بود که دیه‌گو دارای روابط عاشقانه‌ی متعددی بود و سه بار ازدواج کرد که زن دوم او یک نقاش به نام فریدا کالو (۱۹۰۷-۱۹۵۴) بود. (توجه کنید: یک نقاش به نام فریدا کالو و نه فریدا کالوی نقاش) و این در حالی است که فریدا کالو به‌مثابه‌ی یکی از مشهورترین، مطرح‌ترین و برجسته‌ترین نقاشان قرن بیستم به‌حساب می‌آید. هرچند که چاپ‌های اخیر این فرهنگ بخش قابل‌ملاحظه‌ای را به فریدا اختصاص داده است، اما درعین حال دیه‌گو ریورا را هم‌چنان به‌عنوان مشهورترین شخصیت نقاش دیواری و تا حد پدر هنر مدرن مکزیک بالا برده است؛ اما در مورد فریدا تنها به حوادث زنده‌گی او که او را ناتوان و در بسیاری موارد مریض و رنجور می‌کرد می‌پردازد تا به کارها و سبک هنری فریدا و تأثیرات او بر هنر نقاشی.

(رجوع شود به Will Gompertz Arts editor@WillGompertzBBC در سایت بی‌بی‌سی ۱۶ ژوئن ۲۰۱۸)

البته همین طرز تفکر به اشکال متفاوتی در جامعه‌ی هنری در مورد فریدا تکرار شده است. مثلاً به این شکل که «شخصیت کاریزما فریدا» باعث مشهور شدن او بوده است؛ یا این که این «زنده‌گی فریدا و سختی‌های زنده‌گی اش است که او را معروف و مطرح کرده است»؛ یا این که «کارهای فریدا را به‌سختی می‌توان فرای تابلوهایی که از خودش کشیده است، دید»؛ و غیرمستقیم او را به‌عنوان کسی که به خود علاقه داشت و هنرش در همین حد است و بس مطرح می‌کنند.

بدون شک این مسئله با این که چگونه مناسبات مردسالارانه نه‌تنها در جامعه به‌مثابه‌ی یک کل بلکه حتا در جامعه‌ی هنری که بخش حساسی از جامعه است تا این حد رسوخ کرده و هم‌چنان سخت‌جانی می‌کند، بی‌ارتباط نیست؛ اما بالاخره ارزش کارهای فریدا کشف شد و در این راه تلاش بسیاری شد. با رشد جنبش زنان و به‌خصوص جنبش فمینیستی در سال‌های ۷۰ و تلاش‌های بعدی، ارزش هنری و تأثیرات او بر هنر نقاشی بیشتر و بیشتر شناخته شد و رسمیت یافت.

فریدا بدون شک این محدودیت‌ها و تبعیض‌های جنسیتی را عمیقاً احساس کرده و مبارزه با این محدودیت‌ها را به‌پیش برده بود. از یک‌طرف خود را محصور به این نکرد و بی‌پروا قدم در مناطق ممنوعه برای زنان در جامعه‌ی مردسالار نهاد و از طرف دیگر در سطح کلی‌تر و برای تغییر در جامعه، در راستای اعتقادات سیاسی‌اش به مبارزه پرداخت. علاقه‌ی فراوان فریدا به لباس‌ها و زیورات محلی ته‌خوانا که در نمایشگاه مشهود بود با این مسئله نیز مرتبط بود که ته‌خوانا جامعه‌ای بود که هنوز روابط ماتریارکال در آن رایج بود. این لباس پایه‌ای برای مدل لباس‌های فریدا از جوانی تا آخر عمرش، نشانه‌ای از قدرت زنان بود.

شاید فریدا واقعیت جامعه‌ی مردسالار را بیش از همه در مناسبات زناشویی عمیقاً درک کرده بود. پتک دیگری که جامعه‌ی مردسالار بر سر او کوبید. او هرگز علاقه و عشق خود به دیه‌گو را پنهان نکرد و حتا در کارهایش و به‌خصوص در تابلوی «با لباس سفید ته‌خوانا»، نشان می‌دهد که دیه‌گو همیشه بخشی از فکر و مغز او را اشغال کرده است. دلیل این مسئله هم آن بود که رابطه‌ی بین فریدا و دیه‌گو حول یک رابطه‌ی هنری و هم‌چنین فعالیت و کار سیاسی صیقل خورده بود؛ اما علی‌رغم آن واقعیت‌های جامعه‌ی مردسالار در مناسبات بین فریدا و دیه‌گو که در رفتارهای دیه‌گو و روابط او با زنان دیگر اغلب خود را نشان می‌داد، قدرت و وزن خود را بر رابطه‌ی آن‌ها تحمیل و آن را اغلب با افت‌وخیز و یا طوفان همراه می‌کرد که بالاخره به جدایی موقت آن‌ها در سال ۱۹۳۹ منجر شد. نمایشگاه در توضیح یکی از عکس‌ها این جمله‌ی فریدا که در مورد رابطه‌اش با دیه‌گو بیان کرده است را می‌آورد: «من در زنده‌گی با دو تصادف جدی روبه‌رو شدم، یکی آن اتوبوس شهری که من را به زمین کوبید و ... دیگری دیه‌گو که دومی بسیار بسیار شدیدتر بود.» گرچه نباید این واقعیت را پنهان کرد که فریدا در این مورد از خود ضعف نشان داد. او بعد از جدایی دوباره با دیه‌گو ریورا ازدواج کرد اما مناسبات آن‌ها در همان سطح باقی ماند. در این دوران بود که موقعیت جسمی و بدنی و دردهای فریدا رو به وخامت گذارد و بر ناتوانی‌های او افزوده شد. در این زمان او در مناسبات زناشویی بیش‌ازپیش خود را تنها احساس می‌کرد و تمرکز خود را بر کار هنری، سیاسی و حمایت از انقلاب متمرکز کرده بود.

یک انقلابی:

کرست‌هایی که داس و چکش و ستاره و گل بر روی آن‌ها نقاشی شده بود نیز در معرض نمایش بودند. کرست‌هایی که بیشتر عمر با فریدا همراه بودند. فریدا با این کارهایش در این کرست‌ها روحی دمید تا هنر و اعتقادش به انقلاب را برای همیشه در معرض نمایش بگذارد. نمایشگاه دو مسئله را در مورد فریدا به خوبی نشان می‌دهد؛ علاقه‌ی او به هنر و سیاست و مبارزه‌ی او علیه جنبه‌های مهمی از سنت‌های کهن. اگرچه او در عرصه‌ی هنر نقاشی و به‌خصوص سلف‌پرتره نوآوری داشت، اما فلسفه‌ی هنرش نمی‌تواند بی‌ربط با تفکر و اعتقاداتش و تلاش و تقلا برای نفوذ از سطح به عمق و تغییرات بنیادین در جامعه باشد. بی‌دلیل نیست که او



در یک عمل سمبلیک تصمیم می‌گیرد که سال تولد خود را تغییر دهد تا بتواند هویت خود را با سالی که آغاز خیزش‌های سیاسی و اجتماعی در مکزیک و خلاصه انقلاب مکزیک است، مشخص کند. انقلابی که از آن تأثیرات بسیار گرفت و بالاخره به افکار و اعتقادات او شکل داد. مادر فریدا اعتقادات مذهبی داشت و به‌گونه‌ای که عکس‌های خانواده‌گی‌اش نشان می‌دهند علی‌رغم این‌که پدرش آنتونیست بود اما رسم و رسوم مذهبی در خانواده صورت می‌گرفت مثلاً در نمایشگاه، عکسی بود که او را در سن ده‌سالگی نشان می‌دهد لباس سفید یک‌دستی بر تن دارد و در کلیسا در مقابل کشیش در حال اجرای مراسم مذهبی «کامنیون» یا صمیمیت (رسم مهمی است در کلیسای کاتولیک که برای اولین شرکت در مراسم مذهبی برگزار می‌شود) است. سفیدی نشانی از خلوص نیت و پاکی است. فریدا بعدها کاتولیسیسم و در کل دین و مذهب را رد کرد و در پشت همین عکس نوشت: *idota* (چه احمقانه).

فریدا در دوران مدرسه یعنی در دورانی که انقلاب اکتبر در روسیه در حال وقوع بود تحت تأثیر افکار مارکس و ایده‌های کمونیستی قرار گرفت. در این نمایشگاه عکسی از فریدا و دیه‌گو می‌بینیم که نشان می‌دهد ۳ ماه قبل از ازدواج‌شان در راه‌پیمایی اتحادیه‌ی کارگران فنی مکزیک، نقاشان و مجسمه‌سازان، همراه با تنی چند از نقاشان معروف مکزیک حضور دارند. فریدا نه تنها جزو معدود زنان حاضر در این تظاهرات بود بلکه او را در صف اول تظاهرات می‌بینیم که برعکس همیشه لباس محلی بر تن ندارد و آن‌گونه که برگزارکنندگان نمایشگاه در توضیحش نوشته بودند: «لباسی همانند رفقای کارگر کمونیست بر تن دارد با کلاه کارگری در دست».

در نمایشگاه هم‌چنین عکسی از طرح اولیه‌ی یکی از کارهای فریدا از مجسمه‌ی آزادی نیویورک می‌بینیم و آن‌چه مجسمه بر رویش ایستاده است یک زندان مخوف است. در پس کله‌ی «آزادی» کلاه عمو سام و نیمی از صورتش بیرون زده است و آن‌چه را که مجسمه‌ی آزادی در دست راستش بلند کرده است کیسه‌ای است پر از دلار.

در بیشتر زنده‌گی‌نامه‌هایی که از فریدا نوشته شده است، عقاید سیاسی او یا سانسور شده است و یا به صورتی معوج ارائه شده‌اند و به‌سختی می‌توان تصویر دقیقی از عقاید سیاسی او دریافت. این نمایشگاه با عرضه‌ی برخی از عکس‌ها و کارها و وسایل زنده‌گی فریدا این امکان را فراهم می‌کند که بتوان تصویر نسبتاً روشن‌تری از عقاید و زنده‌گی او گرفت؛ اما نمی‌توان برگزارکنندگان این نمایشگاه را کاملاً بی‌طرف انگاشت؛ و از طرفی دیگر متعلقات و کارهای فریدا در این نمایشگاه به‌اندازه کافی ماتریال در اختیار نمی‌گذارند که بتوان تصویر نسبتاً دقیقی از افکار و سمت‌گیری‌های او به دست آورد. گرچه واضح است که فریدا در دوران‌هایی، به‌خصوص بعد از ازدواج، متأثر از روبرا است، به‌ویژه در بی‌اعتمادی به امکان ساختمان سوسیالیسم در روسیه و جهت‌گیری نسبی او با تروتسکی و تروتسکیسم. در نتیجه در سال‌های بعد از ازدواج فعالیت‌های سیاسی فریدا به سطح پایین‌تری می‌رسد؛ اما در سال‌های ۱۹۴۰ و به‌خصوص اواسط آن، جدایی نظری بین فریدا و روبرا بالا می‌گیرد و به‌موازات آن فعالیت سیاسی فریدا شدت بیشتری می‌یابد و در سال ۱۹۴۸ دوباره به حزب کمونیست می‌پیوندد. او در این زمان می‌گوید «تا به حال تلاشم این بوده است تا بیان صادقانه‌ای از خودم بدهم ... اما حالا باید با تمام توانم مطمئن شوم تا حدی که سلامتی‌ام اجازه می‌دهد به انقلاب کمک کنم، تنها دلیلی که مرا زنده نگاه می‌دارد.» به‌عبارت‌دیگر او تلاش می‌کند که ناامیدی را که در سال‌های آخر عمرش در نتیجه‌ی زنده‌گی با روبرا در او رشد پیدا کرده بود، با عشق به انقلاب و کمک به آن خنثا کند و همان‌گونه که خود می‌گوید به او زنده‌گی بخشد. او این کمک به انقلاب را در قالب حمایت از انقلاب چین تحت رهبری مائو و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی تحت رهبری استالین، انجام می‌داد و کارهای هنری او در این سال‌ها با کشیدن تابلوهایی از این رهبران و رهبران انقلابی مکزیک هم‌چون زاپاتا ادامه یافت.

او علی‌رغم مخالفت دکترش، در آخرین نمایشگاهی که در زمان حیاتش از کارهایش برگزار شد حضور پیدا کرد، اما مجبور شد با تختش به آن جا برود، تختی که در بالای آن عکس‌هایی از مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو و هم‌چنین عکس‌هایی از انقلابیون مکزیک و خانواده‌اش نصب شده بود. این‌ها همه بیانی است از عشق و علاقه‌ی فریدا به کارش و اراده و عزمش برای تلفیق زنده‌گی واقعی و زنده‌گی هنری‌اش.

فریدا یک مبارز بود؛ نه تنها در عرصه‌ی هنری و سیاسی، بلکه در عرصه‌ی زنده‌گی، مسائل خانواده‌گی و نُرْم‌های جامعه. زنده‌گی او الهام‌بخش است. او نه تنها درد و رنج و سختی‌های زنده‌گی را تحمل کرد، بلکه آن‌ها را به نیروی مهمی برای مبارزه‌اش و عاملی برای تغییر مبدل کرد.

نمایشگاه فریدا در لندن پایان یافت اما با توجه به استقبال بی‌سابقه و علی‌رغم این‌که دو هفته تمدید شد، در تعطیلات آخر هر هفته به‌صورت ۲۴ ساعته ادامه داشت، بلیط‌های آن از چندین هفته پیش به فروش رسیده بود. بعد از لندن هم قرار است این نمایشگاه در «موزه‌ی منهتن» نیویورک به نمایش گذارده شود. □



اخبار توسط بکر از خوانندگان افغانستان نشریه هفتاد و نهمین

کشور اردن. در این سفر تیم ملی فوتبال زنان افغانستان به دلیل این که حجاب اسلامی را رعایت نکرده بود، هدف هجوم رسانه‌های اجتماعی و شماری از روحانیون در افغانستان قرار گرفت. حدود یک سال پیش تیم ملی فوتبال زنان افغانستان در دیداری با تیم ملی اردن به میدان رفت، بازی‌کنان افغان که اغلب مقیم خارج بودند بدون روسری به میدان رفتند. پس از انتشار عکس تیمی و جریان بازی تیم‌های افغانستان و اردن در صفحات اجتماعی، پوشش بازی‌کنان تیم باعث واکنش‌های تندی از سوی عناصر مذهبی و واپس‌گرا شد.

دبیر کل فدراسیون فوتبال که گفته می‌شود در دفتر کارش اطاق مخصوص برای تجاوز به زنان داشته است، تلاش می‌کند که با وارونه ساختن خبر، اذهان و افکار را از تجاوز و آزار جنسی فوتبالیست‌ها به مسئله‌ای دیگر یعنی بی‌حجابی زنان فوتبالیست منحرف کند. به عبارت دیگر او می‌خواهد در این زمینه، زنان فوتبالیست را مقصر و در مقام اتهام قرار دهد و این‌گونه بر جنایات خود سرپوش بگذارد و با توسل به مذهب و برانگیختن افکار مذهبی حاکم بر جامعه این خبر را خنثا سازد و یا به یک ضد حمله علیه زنان فوتبالیست مبدل کند، چنانچه می‌گوید: «چون تیم ملی فوتبال افغانستان از یک کشور اسلامی نماینده‌گی می‌کند، فدراسیون فوتبال مجبور است تا تمام قوانین اسلامی را رعایت کند».

اما «خالده پوپلزى» که قبلاً کاپیتان تیم افغانستان بوده است و در تهیه‌ی گزارش روزنامه‌ی گاردین دخیل بوده، با رد سخنان آقازاده گفت که کمک‌مربیان تیم ملی فوتبال زنان «مشکلات اخلاقی» داشتند و هر بار که این مسئله با فدراسیون فوتبال مطرح می‌شد، به جای این که این افراد «تنبيه شوند، ترفيع می‌گرفتند».

چندی پیش در روزنامه‌ی گاردین مطلبی مبنی بر «آزار و تجاوز جنسی به زنان فوتبالیست افغانستان» به چاپ رسید که انعکاس وسیعی یافت و تیتر رسانه‌های خارجی و داخلی افغانستان را در بر گرفت و واکنش‌های متفاوتی را در پی داشت. این روزنامه مدعی است افرادی که با تیم ملی فوتبال زنان افغانستان از نزدیک در تماس‌اند به این روزنامه گفته‌اند که سوءاستفاده در دفتر فدراسیون فوتبال افغانستان در کابل و در یک اردوی تمرین تیم ملی فوتبال افغانستان در فبروری سال گذشته در کشور اردن اتفاق افتاده است. این مسئله رئیس‌جمهور افغانستان، اشرف غنی را وادار به احضار مسئولین فدراسیون فوتبال در شام روز دوشنبه دوازدهم قوس و سپردن این معضل به سارنوالی عالی (دادستانی کل) کشور نمود. اشرف غنی ضمن حمایت از فعالیت‌های فدراسیون فوتبال گفت: «هیچ نوع بی‌احترامی برای سپورت مین‌ها به پسران و یا دختران افغانستان مورد قبول ما نیست. من تحمل بداخلاقی را ندارم.»

جالب این‌جاست که سارنوالی افغانستان که به‌ندرت در برابر فساد و تجاوز جنسی اقدامی انجام می‌دهد، این بار موضوع را جدی گرفته و تعلیق قرار دادن وظایف رئیس فدراسیون فوتبال و سه تن از همکارانش را از نتایج اولیه‌ی پیگیری‌اش اعلام نمود.

واکنش فدراسیون فوتبال افغانستان اما ردِ قطعی این اتهام بود. در نشست خبری که در کابل برپا گردید «علیرضا آقازاده» دبیر کل فدراسیون درباره‌ی اتهامات مطرح‌شده گفت که این موضوع برمی‌گردد به اردوی یک سال قبل تیم ملی فوتبال زنان افغانستان در

بازی‌کنانی که از مسابقه‌ی فوتبال از کشور ازبکستان برگشته بودند، در میدان هوایی کابل به دلهره و ترسی که از خبر مربوط به اذیت و آزار جنسی، به آن‌ها دست داده بود، اشاره نموده و آن را علت باخت در مسابقه اعلام کردند. یکی از این دخترها گفت: «ترس از محکوم شدن در جامعه و محروم شدن از بازی، خواب را از چشمانم ربود» و دیگری گفت: «انعکاس این خبر در جامعه‌ی سنتی افغانستان به محرومیت بیشتر زنان، می‌انجامد». به عبارتی دیگر واپس‌گرایان ضد زن حتی از این بهانه استفاده خواهند کرد تا زنان را از ورزش و بقیه‌ی فعالیت‌های اجتماعی محروم کنند.

اما موضوع اذیت و آزار جنسی زنان فوتبالیست، روابط افغانستان با برخی نهادهای بین‌المللی را نیز تحت تأثیر قرار داد. فدراسیون بین‌المللی فوتبال (فیفا) اعلام کرد که این اتهامات را بررسی می‌کند. مسئولان فیفا گفته‌اند که متعهد به مصونیت و ایمنی تمام کسانی هستند که در فعالیت‌های فوتبال درگیر هستند و به‌خصوص افرادی که به‌صورت بالقوه آسیب‌پذیرند و نیاز به توجه و حمایت ویژه دارند. از طرف دیگر پخش خبر «آزار و تجاوز جنسی به زنان فوتبالیست افغانستان» باعث شد تا منافع اقتصادی بخش‌هایی از هیئت حاکمه تحت تأثیر قرار گیرد. این خبر موجب شد که «شرکت حمل»، اسپانسر اصلی تیم ملی فوتبال زنان افغانستان روابط خود را با فدراسیون فوتبال افغانستان قطع کند و خواهان تعیین رهبری جدید برای این فدراسیون شود.

دستگاه دولتی در ابتدا وقتی به مسئله‌ی اذیت و آزار جنسی زنان فوتبالیست نگذارد، به گفته‌ی خانم پوپلزی مجرمین ترفیع مقام گرفتند اما هنگامی که خبر در سطح بین‌المللی پخش شد به نظر می‌رسد که اشرف غنی و دستگاه‌های قضایی با ترس از قطع شدن برخی منابع مالی و اقتصادی برای دولت افغانستان، سریعاً واکنش نشان دادند.

اذیت و آزار جنسی و در کل خشونت علیه زنان افغانستان به زنان فوتبالیست محدود نشده و در کلیه‌ی عرصه‌های جامعه رایج است. نیروهای اشغال‌گر طی ۱۷ سال حاکمیت‌شان در افغانستان همواره وانمود کرده‌اند که زنده‌گی زنان را بهبود بخشیده و نظام «دموکراتیک» را در افغانستان، برقرار نموده‌اند؛ اما آمار آزار و اذیت و تجاوز جنسی به زنان در این دوره بیشتر از هر زمانی بوده است. تجاوز گروهی بر زنان و دختران خردسال، سر بریدن و قتل پس از تجاوز، کشتن و قطع اعضای بدن و لت و کوب شدید از جمله خشونت‌هایی است که در چند ماه اخیر به‌صورت مکرر در نقاط مختلف افغانستان اتفاق افتاده است.

اخیراً اداره‌ی تحقیقاتی زنان و کودکان با نشر گزارشی از آزار جنسی زنان افغان در محل کار و مکان‌های عامه، پرده برداشته است. در تحقیق این نهاد، کابل، کندها، هرات، کاپیسا، بلخ، بدخشان و ننگرهار زیرپوشش قرار گرفته است.

به شمول ۳۴ زن که در نهادهای کاری و مکان‌های عامه، قربانی آزار جنسی بوده با ۳۶۵ زن دیگر نیز در این تحقیق گفتگو شده است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که آزار جنسی در برابر زنان در مقایسه با گذشته در افغانستان بیشتر شده است.

«قدرت‌الله برومند» مسئول اداره‌ی تحقیقاتی زنان و کودکان حین نشر گزارش چنین می‌گوید: ...

خالده پوپلزی که در سال ۲۰۱۶ افغانستان را ترک کرد و اکنون در دانمارک پناهنده است، به گاردین گفته که با توجه به سیستمی که در افغانستان وجود دارد، احساس کرده است که نمی‌تواند از زنان فوتبالیست حمایت کند. پوپلزی علت خارج شدنش از کشور را هم به کارشکنی و آزار و اذیت کارکنان و رئیس فدراسیون فوتبال نسبت می‌دهد.

خانم پوپلزی اضافه می‌کند که «دو تن از مربیان مرد در اردوی تیم ملی فوتبال زنان افغانستان در اردن در حال مستی به‌زور وارد اتاق‌های دختران شده و تلاش می‌کردند در برابر وعده‌های کاری و پولی از آن‌ها سوءاستفاده کنند. من وقتی از پی‌گیری مسئولین افغانستانی فدراسیون ناامید شدم به فدراسیون بین‌المللی فوتبال (فیفا) متوسل شده و آن‌ها را در جریان قرار دادم.»

آقازاده اما این اتهام از جانب خالده پوپلزی را که یک سال بعد مطرح می‌شود به برکناری خالده پوپلزی، کاپیتان تیم فوتبال زنان افغانستان و دو تن از همکارانش نسبت می‌دهد؛ و می‌گوید وقتی آن‌ها امتیازات خود را از دست دادند، این اتهام‌ها را مطرح کردند؛ اما موضوع این است که مورد آزار جنسی زنان ورزشکار از جانب افراد دیگری که «امتیازی» هم از دست نداده‌اند نیز مطرح شده است.

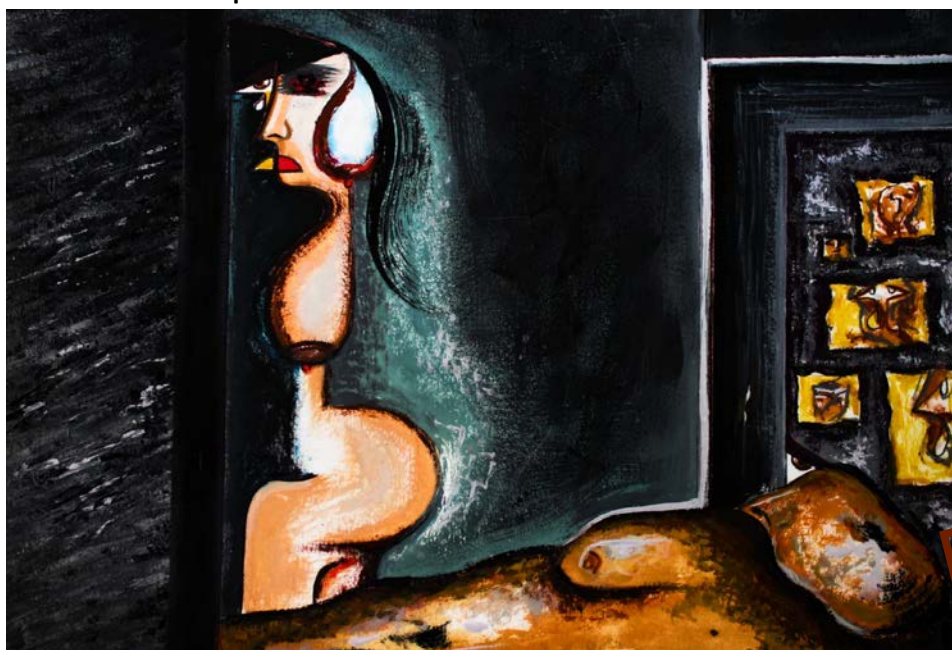
مشکل دوجانبه‌ی زنان ورزشکار:

واپس‌گرایان و مرتجعین تلاش می‌کنند که به هر وسیله‌ای شده است نقش زنان در فعالیت‌های اجتماعی و در جامعه را در کل محدود کنند و آن‌ها را در محدوده‌های تعیین‌شده محصور نگاه‌دارند؛ بنابراین زنان با مشکل دوجانبه‌ای روبه‌رو هستند. ورود آن‌ها به جامعه و فعالیت‌های اجتماعی همیشه با چالش‌های معینی روبه‌روست؛ بنابراین راهی که در مقابل آن‌ها قرار می‌گیرد این است که یا با عقب‌نشینی به محدودیت‌ها گردن نهند و یا این‌که وارد میدان شوند و با مشکلات آن بجنگند. موضوع این است که گردن‌نهادن و جنگیدن با محدودیت‌ها به‌تنهایی کافی نیست چراکه در دنیای پدرسالاری، زن‌ستیزی می‌تواند شکل دیگری به خود بگیرد. نمونه‌ی بارز آن را در این مورد می‌توانیم مشاهده کنیم. دختران و زنانی که حاضر نشده‌اند به محدودیت‌ها برای ایفای نقش‌شان در جامعه تن دهند، زیر فشار اذیت و آزار جنسی قرار می‌گیرند.

یکی از بازی‌کنان تیم فوتبال زنان افغانستان که نخواست نامش فاش شود واقعیت موجود در عرصه‌ی ورزش زنان را این‌گونه تشریح نمود: «شماری از دختران در عرصه‌ی ورزش مورد آزار و اذیت جنسی قرار می‌گیرند اما کمتر جرئت می‌کنند صدای‌شان را بلند کنند. کسانی هم که صدا بلند می‌کنند خودشان دوباره متهم به «بداخلاقی» می‌شوند.»

او قصه می‌کند که مربیان آن‌ها چگونه پس از باخت در مسابقات از ورزشکاران تقاضا می‌کردند، برای جبران، همراه با آن‌ها به خلوت‌شان بروند و یا کسانی را که به‌درستی ورزش نمی‌توانستند به بهانه‌ی مسابقات برای سوءاستفاده جنسی با خود به سفر می‌بردند.

و در همین مناسبات و سلطه‌ی روابط پدرسالاری اگر آن‌ها بخواهند اعتراض کنند و به افشای مجرمان بپردازند، بازهم آن‌ها هستند که در مقام متهم قرار خواهند گرفت و تنبیه خواهند شد. زنان بازی‌کن از این مسئله آگاه هستند و نگرانی خود را نیز بیان می‌کنند. مثلاً



تخت گریان. اتاقی بی جان. خانه‌ای است در گور: روسی!

آید! پدید!

ادامه‌ی مقاله: «آزار جنسی زنان فوتبالیست ...»

«هنگامی که پرسیدیم از زنان و دختران که آیا در اماکن عمومی مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند؟ ۹۰ درصد گفته‌اند که بلی! در نهادهای آموزشی ۹۱ درصد از زنان و دختران مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند. در محیط کاری ۸۷ درصد مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند و این آمارها نشان می‌دهد که زنان و دختران در هیچ جای از افغانستان در امان نیستند.»

آقای برومند می‌گوید، یافته‌های آنان هم‌چنان نشان می‌دهد که برخی از دختران در افغانستان مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و برای جلوگیری از رسوایی در جامعه این چنین رویدادها را در برابر خودشان کتمان کرده‌اند.

اما جای پای روابط پدرسالاری و زن‌ستیزی نیز در این تحقیق نیز به‌خوبی پیداست، به‌طوری‌که در تحقیق این نهاد آمده علت اصلی آزار جنسی زنان در دفترهای کاری و بخش‌های عامه در افغانستان، خشونت‌های خانواده‌گی، بی‌کاری، فقر و تبعیض جنسیتی نبوده بلکه حاکمیت قانون و نبود آگاهی از آموزه‌های اسلامی در خانواده‌ها بوده است.

یعنی برای مقابله با اذیت و آزار جنسی باید به آموزه‌های اسلامی پناه برد. می‌توان این را نیز به تهدیدی علیه زنان تعبیر کرد که اگر زنان می‌خواهند مورد اذیت و آزار جنسی قرار نگیرند بهتر است مطابق آموزه‌های اسلام رفتار کنند و عملاً زنان فعالیت اجتماعی را متوقف کنند به پستوها بازگردند تا از گزند اذیت و آزار مصون بمانند؛ اما بگذریم از این مسئله که بخش مهمی از خشونت‌ها تحت نام مذهب و اسلام علیه زنان صورت می‌گیرد. چندی پیش بود که تجاوز جنسی ملا لندی با صدها زن در شمال افغانستان، افشاء گردید و ملای دیگری در هرات ادعا کرد که ۱۴۰۰ زن را با دعا خواندن، حامله نموده است. خشونت‌های خانه‌گی و اذیت و بسیاری از آزارهای جنسی در خانواده و در پستوهای خانه نیز صورت می‌گیرد؛ اما مشکل شکل خشونت و اذیت و آزار جنسی نیست - که تحت آموزه‌هایی که می‌گوید زن کشتزار مرد است و باید در خانه بنشیند و از فرزندان نگاهداری کند و پخت‌وپز نماید، قرار گیرد و از این طریق شکل دیگری از خشونت و آزار و اذیت علیه زنان صورت بگیرد - بلکه مهم نابودی و از بین بردن مناسبات پدرسالارانه است که ستم‌های جنسیتی و اشکال مربوط به آن را پدید می‌آورد.

بحث‌هایی در رسانه‌ها و در شبکه‌های اجتماعی حول همین مسئله اذیت و آزار جنسی زنان فوتبالیست دامن زده شد. بسیاری دلیل زن‌ستیزی در جامعه را بی‌سوادی و درک پایین و عقب‌مانده‌ی مردم که ریشه‌ی فرهنگی دارد ارزیابی کردند. آن‌ها تصور می‌کنند که این معضل تنها از راه‌ها و طرق آموزش و پرورش و به طریق نرم و آسان، اصلاح و حل خواهد شد؛ اما این راه‌حل‌ها، در چنین چارچوبی امکان‌پذیر نیست و تنها می‌تواند شکل و نوع زن‌ستیزی را تغییر دهد.

درحالی‌که در جامعه‌ی طبقاتی همه‌چیز مَهر طبقاتی دارد و منافع طبقات حاکمه را پیش برده و تحکیم می‌کند. در جامعه‌ی مردسالار افغانستان مانع و عامل اصلی زن‌ستیزی تنها عقب‌مانده‌گی و بی‌سوادی مردم نبوده؛ بلکه موجودیت طبقات ستم‌گر و تضادهای طبقاتی عامل آن‌اند که ستم و استثمار طبقات تحت ستم و ستم بر زن را نمایندگی و آن را تولید و بازتولید نموده و حاکمیت نظام را استحکام نموده و تداوم می‌بخشد.

حل نهایی این تضادها در گرو انقلاب اجتماعی است، انقلابی که توسط اقشار تحتانی جامعه تحت رهبری نیروی انقلابی برپا شده و تاروپود طبقات حاکم را بسوزاند و خرافات مذهبی مسلط را ریشه‌کن سازد؛ اما چنین انقلابی بدون شرکت وسیع زنان به وقوع نخواهد پیوست. مبارزه با ستم جنسیتی و کلیه‌ی خشونت‌ها و تبعیضات علیه زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سنتی آن‌هم از همین حالا که شرکت و سازمان‌دهی وسیع زنان در چنین انقلابی را ممکن می‌سازد. با چنین انقلاب و انقلاب‌های متعدد پی‌درپی افکار نو و رهایی‌بخش جانشین افکار و نظرات خانواده سالاری و مردسالاری خواهد شد. مبارزه برای تحقق این اهداف والا را باید از همین حالا شروع نماییم نه این‌که به بعد موکول کنیم و منتظر شرایط انقلابی بنشینیم. ما باید همواره این جنایات زن‌ستیزانه هم‌چون اذیت و آزار علیه زنان فوتبالیست را افشا کنیم، علیه آن مبارزه کنیم و آن را در خدمت سازمان‌دهی رسته‌های زنان مبارز برای چنین انقلابی قرار دهیم. □

۱۷ دی: تداوم اسارت زن ایرانی در اشکال دیگر

۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ رضاخان فرمان کشف حجاب را صادر کرد. پس از آن فرمان، یورش پاسبان‌ها به زنان در شهرهای کوچک و بزرگ آغاز شد. البته این روش زورمدارانه دوام زیادی نیاورد و به نتایج چندانی هم نرسید. مسئله‌ی کشف حجاب خود به منبعی برای رشوه‌خواری مأموران شهربانی بدل شد و در نهایت عمدتاً به زنان برخی اقشار مرفه در تهران محدود شد. مسئله‌ی کشف حجاب ربطی به آزادی زن ایرانی نداشت. رضاخان کسی بود که از دل سرکوب‌ کلیه‌ی آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم به قدرت رسید. یکی از خدمات رضاشاه سرکوب کلیه‌ی تشکلات آزادی‌خواه از جمله تشکلات زنانی بود که از دل انقلاب مشروطه بیرون آمده بودند. این رضاشاه بود که حقوق و قوانین مدنی ایران را در تطابق با قوانین شریعت مدون کرد و رنگ و لعابی جدید به همان قوانین حاکم و آزادی سنت‌های عقب‌مانده‌ی جامعه زد. او شخصاً آن‌قدر طرفدار حقوق زنان بود که حتا زنان دربار حق نطق کشیدن در مقابل وی را نداشتند و دخترانش به‌زور باید با کسانی که او تعیین می‌کرد، ازدواج می‌کردند.

این‌که چرا چنین شخصی ناگهان به شیوه‌ی چماق دارانه مدافع کشف حجاب شد، اساساً ریشه در رشد مناسبات سرمایه‌دارانه‌ی داشت که توسط امپریالیست‌ها به کشور معرفی شده بود. این سرمایه‌داری نیازمند آن بود که تا حدی (فقط آن حدی که سودآوری‌اش را تأمین کند) تغییراتی در عرصه‌ی روبنا و زیربنای جامعه، مشخصاً نهادهای فئودالی‌عشیره‌ای بدهد. این سرمایه‌داری نیاز داشت که تا حدی نیروی کار زنان آزاد شود، آموزش یابد و روانه‌ی بازار کار شود. این رفرم از بالا در آن شرایط تاریخی به‌شدت محدود، ناقص و ناکارآمد بود و مانند هرگونه اصلاحات و رفرمی که امپریالیست‌ها در گوشه و کنار جهان در کشورهای جهان سوم به‌پیش برده و می‌برند، متکی بر زور و اجبار بود؛ نه متکی بر مبارزه و آگاهی انقلابی و از پایین توسط مردم. به همین خاطر نه دوامی داشت و نه طرفدار چندانی پیدا کرد. روش‌های ضد دموکراتیک و ضد مردمی که رضاشاه به کاربرد، دست نیروهای سنتی چون روحانیون مرتجع را برای سوءاستفاده از مخالفت‌های مردمی باز گذاشت.



۱۷ دی «کشف حجاب» رضاخانی

در این شماره گزیده‌ای از مقاله‌ی زنده‌یاد رفیق آذر درخشان را به چاپ می‌رسانیم تا یاد و راه‌اش را خصوصاً در این روزها که در تدارک سه روز راه‌پیمایی به مناسبت چهلمین سالگرد خیزش زنان علیه حجاب اجباری هستیم، گرامی بداریم، در عین حال قصد داریم با درج مجدد بخشی از مقاله به آگاهی خواننده‌گان نشریه از دوره‌ی رضاخان و پسرش، خصوصاً در رابطه با زنان، یاری کنیم. باید در نظر داشت که این مقاله ۱۵ سال پیش نوشته شده و مَهر زمان بر آن خورده است، دوره‌ای که جورج بوش رئیس‌جمهور آمریکا بود، کسی که تحت رهبری او در همان دوران تجاوز نظامی و اشغال افغانستان به بهانه‌ی «رهایی» زنان انجام گرفت و تجاوز نظامی و اشغال عراق و... سازمان داده شد. البته امروز هم رژیم فاشیستی ترامپ بر همان مسند تکیه زده و با برنامه‌های فاشیستی و به‌شدت زن‌ستیز و نژادپرستانه در سطح جهان در حال سرکوب توده‌های مردم است، بنابراین کماکان تفکر حاکم بر این مقاله قابل‌اتکا است؛ خصوصاً برای نسل جوان. نسل جوانی که تحت تأثیر تبلیغات مسمومی قرار دارد که این روزها از شبکه‌های مختلف و به‌طور مشخص از رسانه‌های فارسی‌زبان امپریالیست‌ها پخش می‌شود و به شکل سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده دار و دسته‌ی سلطنت‌طلب‌ها را تحت عناوین مختلف و به اشکال گوناگون تبلیغ می‌کنند.

در شرایط کنونی که با خیزش دی‌ماه ۹۶ نقطه‌ی عطفی در مبارزات مردم از اقشار و طبقات گوناگون، کارگران، زحمت‌کشان، زنان و... علیه جمهوری اسلامی ایجاد گشته و کماکان ادامه دارد؛ و تاریخ‌مصرف گذشته‌گانی هم‌چون سلطنت‌طلب‌ها می‌خواهند از این شرایط به نفع برنامه‌ها و نقشه‌های خود، در خدمت و در راستای برنامه‌های امپریالیسم آمریکا حداکثر استفاده را بکنند. آن‌ها می‌خواهند از نفرت و انزجار زنان در ایران که به مدت چهل سال در برابر حجاب اجباری این پرچم ایدئولوژیک - سیاسی رژیم مبارزه و مقاومت کرده‌اند و در این دوره مبارزات‌شان شکل تعرضی تری به خود گرفته است، استفاده کنند و با وعده‌ی آزادی زنان هم‌چون اخلاف خود در دوره رضاخان و پسرش، بر مسند یک حاکمیت پدر/مردسالار تکیه کنند.

تحفه‌ی حق رأی چه بود؟

در ادامه‌ی نیازهای رشد سرمایه‌داری بود که محمدرضا شاه به زنان در بهمن‌ماه سال ۱۳۴۱ حق رأی اعطا کرد. آن‌هم زمانی که به معنای عام و خاص کلمه، حق رأی از همه‌ی مردم ایران سلب شده بود. دموکراسی ناقص دهه‌ی بیست شمس در مرداد ۳۲ به خاک و خون کشیده شد و مردم از حق هرگونه دخالتی در تعیین سرنوشت سیاسی خودشان محروم شدند.

این بار موقعیتی برای زن ایرانی فراهم آمد که مشخصه‌اش با دست‌پیش‌کشیده شدن با پا پس‌زده شدن بود. موقعیتی که در نظام اسلامی با تناقضات بیشتری ادامه یافت. این بار زن ایرانی می‌بایست هم به شیوه‌ی سرمایه‌دارانه شیوه‌ی جان‌ش‌کشیده می‌شد و هم با عقب‌مانده‌ترین رفتارهای فئودالی و زن‌ستیزانه در ادارات و کارخانجات سرکوب می‌شد. هم باید ارزش‌های مردسالاری که سرمایه‌داری مدافع‌اش بود را تحمل می‌کرد؛ هم ارزش‌های اسلامی فئودالی حاکم بر جامعه را. می‌بایست هم خود را با سلیقه‌ی بورژوا - فئودالی مدیران در بیرون از خانه تطابق می‌داد؛ هم ارزش‌های سنتی در خانه را پاس می‌داشت.

البته زن ایرانی به‌جز حق رأی توانست در زمینه‌ی دیگری هم با مردان برابر شود. طبق فرمایشات شاهانه قانوناً از حق اعدام هم برخوردار شد و برای نخستین بار در رژیم شاه، زنان مبارز و انقلابی به جوخه‌های اعدام سپرده شدند.

البته نباید فراموش کرد که محمدرضا شاه به همان اندازه مدافع «حقوق» زنان بود که پدرش بود. او حتا زنان را لایق آشنایی نمی‌دانست.^{۳۰} مقامات دولت خودش را با رکیک‌ترین فحش‌های خواهر و مادر تشویق یا تنبیه می‌کرد.^{۳۱} نماینده‌گان زن فرمایشی مجلس خود را «جنده» خطاب می‌کرد و برای تداوم و حفظ سلطنت و داشتن «شیر نر» مجبور شد دو زن خود را طلاق دهد. تحت حکومت شاه تمامی تشکلات مترقی و لائیک به‌شدت سرکوب می‌شدند. در عوض دست‌نهادهای مذهبی باز گذاشته شد و به آن‌ها آزادی عمل داده شد تا عقب‌مانده‌ترین ایده‌ها و خرافات را با مدرن‌ترین وسایل، ترکیب کرده تا موقعیت دوگانه‌ی زن ایرانی را توجیه کنند.

نتایجی که رژیم‌های عصر پهلوی به بار آورد

رژیم‌های عصر پهلوی نه تنها ذره‌ای آزادی برای زن ایرانی به ارمغان نیاورد، بلکه آن‌ها را اسیر چنبره‌ی دردناکی کرد. اشکال کهن زن‌ستیزی با اشکال جدید در هم آمیخت. موقعیت شتر گاو پلنگی که در جامعه ایجاد شد، موجب ستم‌های چندگانه شد: هم باید زن نجیب و خانه‌داری چون کوبک خانم کتب درسی بود و هم باید کارمند اداره و کارگر و... بود که طبق معیارهای آن موقع، برای این‌که صاحب‌کار و رئیس راضی باشند خود را مدل زن «تبلیغ دستمال حریر» درست کند؛ البته این خصلت کلیه‌ی رژیم ارتجاعی و از بالاست که فقط موجب طولانی‌تر شدن درد و رنج مردم می‌شود.

طبقات ارتجاعی حاکم بر ایران در اعمال اشکال «پیشرفته» و «عقب‌مانده‌ی» شیوه‌های ستم بر زنان و کل جامعه، منفعت دارند و بستگی به منافع کلی‌شان دارد که هر بار بر غلظت کدام جنبه بیفزایند. بی‌دلیل نبود که هم امپریالیست‌ها و هم بخش‌هایی از رژیم شاه با جریان خمینی از در سازش درآمدند و راه را برای به قدرت رسیدن او هموار کردند. چراکه در او توان سرکوب انقلاب آزادی‌خواهانه و ترقی‌خواهانه‌ی مردم و مشخصاً تحمیل شرایط قرون‌وسطایی بر زنان را می‌دیدند.

البته نباید فراموش کرد که از قیل چنین اصلاحات ارتجاعی‌بی، همواره بخش اندکی از زنان طبقات حاکمه به امتیازاتی دست می‌یابند. امتیازاتی که به آن‌ها داده می‌شود فقط برای آن است که آنان در حفظ نظم مردسالار و سرکوب اکثریت زنان، نقش فعالی بر عهده گیرند. نقش سرکوب‌گرانه‌ی سازمان زنان اشرف پهلوی و زنان حزب‌اللهی دیروز و فمینیست‌های اسلامی امروزی، در سرکوب جنبش آزادی‌خواهانه‌ی زنان بر کسی پوشیده نیست.

چرا سلطنت‌طلبان «فمینیست» شده‌اند؟

«فمینیست» شدن ناگهانی سلطنت‌طلبان، بخشی از نان به نرخ روز خوردن است. نقش زنان در تحولات کنونی جامعه‌ی ایران و در به مصاف طلبیدن رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی آن‌قدر برجسته و تعیین‌کننده است که حتا جورج بوش پسر هم مدافع «حقوق و آزادی زنان» ایران شده است. علت واقعی «فمینیست» شدن سلطنت‌طلبان را باید در فرمان‌های جورج بوش جستجو کرد.

امپریالیسم آمریکا نقشه‌های معینی برای حفظ سلطه‌ی خود بر ایران دارد و می‌خواهد با پوشش «آزادی» برای زنان ایران این نیروی اجتماعی را به سیاست‌های خود جلب نماید و نهایتاً مبارزات آنان را به بی‌راهه بکشاند. نیروهای سلطنت‌طلب به پیروی از ارباب خود آمریکا «فمینیست» شدند. همان‌طور که جرج بوش در پیام‌هایش زنان ایران را مورد خطاب قرار داد. این نیروها نیز یکی از عرصه‌های تبلیغاتی خود را بر زنان متمرکز کرده و می‌خواهند به زنان به‌ویژه نسل جوان بیاوراند که دوران سلطنت پهلوی، ایران بهشتی بوده که مردم قدرش را ندانسته‌اند و بدین‌وسیله پایه‌ای برای خود و ولی‌نموت‌شان یعنی آمریکا فراهم آورند.

این روزها، به پشتوانه‌ی چنگ و دندان که دولت آمریکا به مردم جهان (از جمله مردم ایران) نشان می‌دهد، روحی به کالبد مومیایی‌های تاریخ هم‌چون سلطنت‌طلبان دمیده شده است. هوای گرمی که به‌واسطه‌ی شلیک توپ و تفنگ و بمب آمریکایی در خاورمیانه ایجاد شده موجب بیرون خیزیدن مارهای سمی از سوراخ‌های‌شان شده است.

آنانی که امروزه به اشکال مختلف با تبلیغات مسموم سلطنت‌طلبان در مورد «آزادی زن ایرانی در عصر پهلوی» همراهی می‌کنند، متوجه نمی‌شوند که با این کارشان بر چه طبل‌ی می‌کوبند و برای چه کسانی هورا می‌کشند. طبل جنگ و جنایت، طبل تجاوز و قلدری و هوراکشی برای اعمال زور و دیکتاتوری به نام «ترقی» و «آزادی» برای زنان. هوراکشی برای شوونیست‌ترین و زن‌ستیزترین ارتش دنیا یعنی ارتش آمریکا که امروزه با سازمان دادن جنایت‌های عظیم، پرچم‌دار «آزادی» ملت‌های خاورمیانه شده است.

یک‌بار صاحبان قدرت در ایران و جهان با به قدرت رسیدن خمینی جامعه‌ی ایران را هزار و چهارصد سال به عقب راندند، این بار وعده‌ی عقب‌گرد دو هزار و پانصدساله به زنان می‌دهند. مردم ایران یک‌بار قضاوت تاریخی‌شان را در مورد سلطنت‌طلبان با قیام دلاورانه‌شان نشان داده‌اند و آن‌ها را روانه‌ی زباله‌دان تاریخ کردند. نه آمریکا، نه سلطنت‌طلبان، هیچ آزادی‌ای برای زنان به ارمغان نخواهند آورد. آزادی زنان به دست خود آنان و در صحنه‌ی واقعی نبرد با حافظان نظام مردسالار به دست می‌آید. □

*شاه در مصاحبه با «اورینا فالچی» گفته بود که زنان حتا لیاقت آشنایی را ندارند، چراکه همیشه بهترین آشنی‌های دنیا مردان هستند!
**رجوع کنید به خاطرات «اسدالله علم» وزیر دربار محمدرضا شاه پهلوی

زنان در ایران از شمال تا جنوب، از شرق تا غرب به‌عنوان ملک مردان ارزیابی می‌شوند و این نظام با اشاعه‌ی فرهنگ زن‌ستیز خود، مالکین را به این باور رسانده که نسبت به جنس زن برتر هستند، در نتیجه حق دارند که در مورد سرنوشت آنان و حقوق اولیه‌ی هم‌چون حق آزادی پوشش، حق کار، سفر، تحصیل، طلاق و... تصمیم‌گیری کنند. بر این پایه است که این مالک، زن را به‌عنوان کالایی جنسی می‌بیند که می‌تواند آن را بخرد یا بفروشد و یا «بازگردد» بودن‌اش را کنترل کند. می‌تواند او را در زنده‌گی مشترک با مشت و لگد، توهین و تحقیر به مرز نابودی بکشاند. می‌تواند او را در سن خردسالی به هر مردی که می‌خواهد عرضه کند. می‌تواند برای حفظ «حیثیت» خانواده سر او را از تنش جدا کند. می‌تواند او را مجبور به تن‌فروشی کند، می‌تواند در هر زمان و هر مکانی که خواست او را مورد اذیت و آزار جنسی قرار دهد، می‌تواند او را در حضور دیگران تحقیر کند، می‌تواند او را به خاطر این‌که قصد طلاق داشته است، به قتل برساند، می‌تواند هر زمان او را وادار به رابطه‌ی جنسی در زنده‌گی «مشترک‌شان» کند، می‌تواند او را به خاطر زن بودن‌اش تحت شدیدترین روابط استثماری قرار دهد و... اما خشونت خانه‌گی و اجتماعی توسط فرهنگ مردسالارانه، آداب‌ورسوم عقب‌افتاده، ایدئولوژی ضدزن و هم‌چنین مجموعه‌ای از قوانین و سیاست‌های زن‌ستیز حاکم تغذیه می‌شود.

چهل سال پیش، زمانی که خمینی و دار و دست‌هاش بحث «انقلاب اسلامی» را پیش کشیدند، اکثریتی از مردم نمی‌دانستند قرار است رژیم بر مسند قدرت بنشیند که ستم و استثمار را به شکل وحشیانه‌تری بر آنان تحمیل کند. درست ده روز بعد از به قدرت رسیدن این رژیم بود که خمینی یکی از مهم‌ترین پایه‌های «انقلاب اسلامی»‌اش را در حجاب زنان فشرده کرد و این‌چنین حجاب اجباری نماد و پرچم ایدئولوژیک این نظام شد. خصوصاً این‌که خمینی زن‌ستیز و دار و دست‌هاش حضور هزاران زن در مبارزه علیه رژیم شاه را خطری برای نظام خود می‌دیدند و می‌خواستند این غول را به شیشه برگردانند. جمهوری اسلامی با اعلام اجباری بودن حجاب، مناسبات نابرابر را به‌عنوان پایه‌ی حاکمیت خود اعلام کرد. این رژیم با فرمان حجاب اجباری اعلام کرد که بر پایه‌ی سرکوب، تبعیض، خشونت گسترده و برده‌گی زنان استوار است. در پس اجباری کردن حجاب بود که کلیه‌ی قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان را تصویب و به پشتوانه‌ی نیروی نظامی و قوه‌ی قهر به‌گرده‌ی آنان تحمیل کرد. رژیم قصد داشت با اجباری کردن حجاب، زن را به قبول اطاعت و درجه دوم بودن، بزدل و هیچ بودن و تحقیر و توهین عادت داده و این‌گونه او را از هویت و شأن انسانی‌اش بیگانه کند. این رژیم با تحمیل حجاب اجباری، فرهنگ به‌شدت پدر/مردسالارانه‌ی اسلامی را در کل جامعه تبلیغ کرد و هم در قانون و هم در فرهنگ و سنت به مردان جای‌گاه ویژه‌تری نسبت به آن‌چه در گذشته داشتند، اعطا کرد تا زنان را بخشی از مایملک خصوصی خود بدانند. عمق و گستره‌ی این خشونت بر زنان در جامعه‌ای که نیمی از جمعیت آن توسط نیم دیگر کنترل می‌شود، بازتاب روابط پدرسالارانه‌ای است که ربط مستقیم به روابط تولیدی حاکم بر جامعه دارد.

در مقابل اجباری کردن حجاب و اعلام جنگ علیه زنان از جانب رژیم تازه به قدرت رسیده، ده‌ها هزار زن که زودتر از تمام نیروهای اجتماعی صدای پای استبداد حاکمین دینی را شنیده بودند، روز ۸ مارس ۱۳۵۷ به خیابان آمدند و یک‌صدا فریاد برآوردند که: «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!»، «آزادی، نه شرقی‌ست! نه غربی‌ست! جهانی‌ست!»، «معیار آزادی جامعه، آزادی زن است!» و... این‌چنین این زنان جسور و پیشرو پایه‌های جنبش



چرا حجاب اجباری مرکز خشونت دولتی علیه زنان است!

متن سخنرانی فریدا فراز در جلسه‌ی پالتاکی کارزار زنان، به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان

این متن برای اولین بار در شماره ۸ مارس ویرایش شده است

جنگ علیه زنان با هر چه وسیع‌تر شدن خشونت علیه آنان، چنان ابعاد گسترده‌ای یافته که تاریخ، تاکنون به خود ندیده است. یکی از شاخص‌های برجسته‌ی جهان کنونی، وسعت خشونت افسارگسیخته علیه زنان است که بازتاب حادث‌تر شدن تضادهای نظام سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری برای تداوم نظام استثمارگرانه و ستم‌گرانه‌ی خود نیاز به حفظ و تعمیق سلطه‌ی مرد بر زن دارد. تولیدمثل زنان و تأمین نیروی کار برای تضمین ادامه‌یابی و کارکرد سرمایه و به چنگ آوردن هر چه بیشتر سود نقش تعیین‌کننده‌ای برای این سیستم بازی می‌کند. برای تأمین این نیاز حیاتی است که سرمایه‌داری تقسیم‌کار جنسیتی و تحمیل خشونت و فرودستی به زنان را حفظ و تداوم می‌بخشد.

امروزه در سطح جهانی از کشورهای «مدرن و دمکراتیک» گرفته تا عقب‌افتاده‌ترین روستاها، قدرت و کنترل مردان بر زنان حرف اول را می‌زند. این قدرت و کنترل توسط طبقات حاکمه از طریق قوانین، سنت، هنر، ایدئولوژی و... به مردان داده می‌شود که بتوانند از آن در خدمت فراگیر کردن فرهنگ ضدزن در جامعه استفاده کرده و آن‌چنان آن را معمول و روزمره کنند که به نظر «طبیعی» جلوه کند و این‌گونه حتا زنان را نیز به قبول این فرهنگ خشونت‌زا ترغیب کنند.

حفظ این رابطه‌ی قدرت بین زن و مرد، به کنترل بدن زن و تبدیل آن به ماشین برای تولیدمثل خدمت می‌کند. این رابطه‌ی قدرت بین زن و مرد، هم کنترل بدن زنان را در جامعه توسط مردان نهادینه می‌کند و هم نیروی کار لازم برای سرمایه‌داری را تأمین می‌نماید. در واقع خشونت سازمان‌یافته‌ی دولتی است که خشونت‌های اجتماعی و خانه‌گی را تقویت، تحکیم و گسترش می‌دهد.

فضای علنی و به شکلی کاملاً آگاهانه حتا به شکل فردی را باید یکی از دستاوردهای مهم و برجسته‌ی جنبش زنان در این دوره ارزیابی کرد؛ اما زنان برای حفظ این دستاورد نیاز به پیش‌روی سریع و جدی با نقشه و برنامه‌های هدفمند دارند. امروز بیش از هر زمان دیگر شرایط عینی‌ای شکل گرفته که نسل جوان، دانش‌آموزان، دانشجویان و ... و همه‌ی زنانی که سالیان سال ضدیت خود با حجاب اجباری را به شکل روزمره نشان داده دادند، می‌توانند به شکل گسترده و توده‌ای، در کوی و برزن، در شهر و روستا، در تظاهرات‌ها و هر مبارزه‌ای حجاب از سر بگیرند و در عمل حق آزادی پوشش را اعمال کنند.

زنان با جمعی سر نکردن حجاب می‌توانند در این مرحله جهشی در مبارزات‌شان به وجود آورند که می‌تواند آغازی قدرتمند برای پایان دادن به تحمیل کلیه‌ی خشونت‌های سازمان‌یافته دولتی و اجتماعی و خانگی باشد. این مبارزه می‌تواند آغازی باشد برای تحول بسیاری از مردم که به مدت چهل سال در معرض فرهنگ و سنت پدر/مردسالار یک رژیم بنیادگرایی اسلامی قرار داشتند؛ می‌تواند قدمی واقعی برای دستیابی زنان به حقوق پایه‌ای‌شان باشد و هم‌زمان مرزبندی روشنی در برابر تفکر و عملکرد کسانی قرار دهد که تلاش دارند جنبش زنان را جنبشی بی‌خطر و صلح‌آمیز جا بزنند. درحالی‌که در واقعیت بین اکثریت زنانی که به مدت چهل سال توسط رژیم جمهوری اسلامی در موقعیت برده‌گی و در فرودستی «قانونی و شرعی» زیسته‌اند و موجودیت‌شان تحت مالکیت و اراده‌ی مردان رقم خورده و خشونت جنسیتی بخشی جدایی‌ناپذیر از زنده‌گی روزمره‌شان بوده است، هیچ صلی با رژیم حاکم وجود ندارد. برای بسیاری از زنان، مبارزه صرفاً به لغو حجاب اجباری و کسب آزادی پوشش محدود و ختم نمی‌شود، هرچند مبارزه با حجاب اجباری یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین مبارزات زنان تحت حکومت تئوکراتیک است اما این مبارزه خود در پیچه‌های برای ورود به ریشه‌های ستم‌دیده‌گی و فرودستی و خشونت بر زنان و دلایل تقویت رابطه‌ی قدرت و کنترل مرد بر زن است. این مبارزه می‌تواند سرآغازی باشد برای این‌که هیچ دولتی، هیچ مذهب و هیچ فردی نتواند برای زنان و بدن‌شان تصمیم بگیرد. این مبارزه می‌تواند در اشاعه‌ی خواست جدایی دین از دولت نقش به‌سزایی ایفا کند. پیش‌برد این مبارزه می‌تواند در خدمت به ایجاد دولت نوین پس از رژیم جمهوری اسلامی قرار گیرد که آزادی و برابری برای زنان در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در سرلوحه‌ی برنامه‌اش باشد.

برای متحقق کردن این خواسته‌ها در مرحله‌ی کنونی که روی به آینده دارد، آینده‌ای که رهایی همه‌ی زنان و مردان از هرگونه قیدوبند طبقاتی، جنسیتی، ملی و مذهبی از اولین اقدامات آن باشد، ضروری است که زنان نه صرفاً به‌طور فردی بلکه به شکلی سازمان‌یافته و با برنامه و نقشه‌ی آگاهانه خواسته‌های خود که در مرکز آن هدف قرار دادن مرکز اعمال خشونت دولتی علیه زنان، یعنی حجاب اجباری قرار دارد را در همه مبارزات و جنبش‌های ضد رژیم طرح کنند. طرح این خواسته‌ها به معنای طلب کردن آن از رژیم مستأصل، در مانده و سر تا پای زن‌ستیز حاکم نیست، بلکه هدف تیزتر کردن هرچه بیشتر پیکان مبارزه در جهت سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی است. طرح خواست آزادی پوشش و سایر حقوق پایه‌ای زنان نه تنها مانعی برای همبستگی با سایر جنبش‌ها نیست بلکه عاملی در خدمت بالا بردن معیارها و افق جنبش انقلابی است. پیش گذاشتن خواسته‌های زنان و به چالش کشیدن مناسبات و فرهنگ پدر/مردسالارانه در صفوف مبارزات مردم می‌تواند به درجاتی مردان و حتا زنانی که توسط این رژیم به تفکرات مردسالارانه آغشته گشته‌اند، متحول ساخته و در جهت ساختن آینده‌ای فارغ از ستم جنسیتی سوق دهد. □

نوین زنان را پی ریختند. تظاهرات ۵ روزه‌ی زنان در ضدیت با حجاب اجباری اولین مبارزه‌ی گسترده و جسورانه با حکومت دینی بود.

مبارزات زنان سال صفر اما به تظاهرات پنج‌روزه‌ی سال ۵۷ و به مبارزه با حجاب اجباری ختم نشد؛ مقاومت و مبارزه‌ی آنان ادامه یافت و در دهه‌ی ۶۰ و تابستان خونین ۶۷ به اوج خود رسید. هزاران نفر از آنان زندانی شدند، به‌طوری‌که وجود این تعداد زندانی سیاسی زن در تاریخ جهان بی‌سابقه بود و نشان از رزمنده‌گی، جسارت و مقاومت آشتی‌ناپذیر آنان با رژیم حاکم داشت. زنان سال صفر مبارزات‌شان علیه حجاب اجباری را حتا در سیاه‌چال‌های مرگبار رژیم اعدام و شکنجه ادامه دادند و بسیاری از آن‌ها جان خود را در این راه فدا کردند.

در تمام این سال‌ها زنان خصوصاً زنان جوان به اشکال مختلف، با افت‌وخیز، فردی و جمعی، آگاهانه و یا خود به خودی این جنگ نابرابر و یک‌طرفه را در ضدیت با حجاب اجباری و علیه سایر اشکال ستم و خشونت‌های گسترده بر زنان به پیش‌برده‌اند. زنان در زندان و زیر شکنجه‌های وحشیانه، در خیابان و در مقابل گشت‌های ارشاد، در محیط کار، در مدارس و دانشگاه و ... در برابر تبعیض جنسیتی، در دادگاه‌های طلاق و حضانت در برابر قوانین تبعیض‌آمیز جنسیتی، در خانواده در برابر اشکال سرکوب و کنترل مستقیم و غیرمستقیم و ... ایستاده‌گی کرده‌اند؛ و در تمام این سال‌ها تن ندادند به حجاب اجباری یکی از برجسته‌ترین عرصه‌های به چالش کشیدن قدرت حاکمه بوده است. این نیروی مقاومت و مبارزه‌ی تاریخی را نمی‌توان به یک دوره و یک فرد فروکاست و این تاریخ چهل‌ساله‌ی مبارزاتی را نمی‌توان و نباید در مصادره‌ی نیروهای فرصت‌طلب و سازش‌کار و پرو امپریالیستی رها کرد.

پیش گذاشتن موضوع آزادی و برابری زنان، خصوصاً در صحنه‌ی پرآشوب کنونی که همه‌ی نیروهای طبقاتی از امپریالیست‌های آمریکایی - در رأس آن رژیم فاشیستی و به‌شدت زن‌ستیز ترامپ گرفته تا امپریالیست‌های مردسالار اروپایی و روسیه که هر یک به دنبال منافع کوتاه و درازمدت خود در ایران هستند، اهمیت ویژه‌ای دارد. ما در همین دوره‌ی اخیر شاهد ادعای توخالی، عوام‌فربانه و به‌شدت فرصت‌طلبانه‌ی این دولت‌ها نسبت به مبارزات مردم و نقش زنان در آن بودیم که حکایت از نقشه‌های ارتجاعی این دولت‌ها برای بهره‌برداری از مبارزات مردم و خصوصاً زنان دارد. دولت‌هایی که خود گرداننده‌گان اصلی سیستم مردسالار امپریالیستی در سطح جهان هستند و ستم جنسیتی یکی از پایه‌های سیستم مبتنی بر نابرابری آن‌هاست، حال خود را «مدافع» اعتراضات مردم و حقوق زنان در ایران معرفی می‌کنند. متعاقباً ما شاهد امتداد همین رویکرد در بخشی از به‌اصطلاح اپوزسیون هستیم؛ از جریان‌های پروامپریالیست و ضد زنی هم‌چون سلطنت‌طلب‌ها و مجاهدین گرفته که مترصد فرصتی هستند تا با حمایت امپریالیست‌ها جایی برای خودشان در مبارزات مردم و نقشه‌های آتی امپریالیست‌ها باز کنند تا جریانات اصلاح‌طلب به‌طور کل و همین جریان در جنبش زنان به‌طور خاص. این فضای مسموم و این فرصت‌طلبی لجام‌گسیخته، مسئولیت و نقش فعالین و تشکلات انقلابی و همه‌ی زنانی که در راستای برابری و آزادی خود مبارزه می‌کنند را برجسته‌تر می‌کند. افشای بی‌وقفه‌ی برنامه‌ها و نقشه‌هایی که سرنوشت آتی مردم و خصوصاً زنان را رقم می‌زند و در چگونگی پیشرفت مبارزه تعیین‌کننده است، حیاتی است

حضور گسترده‌ی زنان در خیزش اخیر، در مبارزات دانشجویی و کارگری، در مقابل زندان برای آزادی زندانیان سیاسی، مقاومت و مبارزه‌ی زنان زندانی و ... حرکت جسورانه‌ی دختران انقلاب از دستاوردهای این دوره برای پیش‌روی جنبش زنان است. خصوصاً طرح مسئله‌ی مبارزه با حجاب اجباری به‌عنوان یکی از پایه‌ای‌ترین حقوق زنان در مقابله با جمهوری اسلامی و تبدیل شدن مقاومت و کشمکش روزمره‌ی زنده‌گی زنان به یک مبارزه‌ی سیاسی در

بخش از فعالیتهای سازمان زنان هشت مارس

← برای مطالعهی نسخهی کامل این گزارشها می‌توانید به سایت سازمان مراجعه کنید.



تظاهرات ضد سفر ترامپ به بروکسل برای شرکت در گردهم‌آیی ناتو
۷ ژوئیه ۲۰۱۸ - بروکسل



تظاهرات علیه پلیس فاشیست آلمان
۷ ژوئیه ۲۰۱۸ - دوسلدورف



تظاهرات مقابل سفارت به مناسبت سی‌امین سالگرد قتل‌عام
زندانیان سیاسی / ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۸ - لندن



تظاهرات مقابل سفارت در اعتراض به اعدام فعالین
کرد و حملهی موشکی / ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۸ - بروکسل



تظاهرات علیه سفر ترامپ به انگلستان
۱۳ ژوئیه ۲۰۱۸ - لندن



تظاهرات مقابل سفارت به مناسبت سی‌امین سالگرد قتل‌عام زندانیان سیاسی
۱۵ سپتامبر ۲۰۱۸ - لندن



آکسیون به مناسبت سی‌امین سالگرد قتل‌عام
زندانیان سیاسی / ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۸ - بروکسل



آکسیون به مناسبت سی‌امین سالگرد قتل‌عام زندانیان سیاسی
۱۵ سپتامبر ۲۰۱۸ - برمن





تظاهرات ضد فاشیسم و ضد راسیسم
۱۳ اکتبر ۲۰۱۸ - لندن



آکسیون در اعتراض به «بولسونارو»
رئیس جمهوری برزیل / ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۸ - بروکسل



آکسیون به مناسبت سی امین سالگرد قتل عام
زندانیان سیاسی / ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۸ - خرونینگن



فعالین کارزار در ائتلاف Mirabal کمپین Mauves Mains دستان بنفش
نوامبر ۲۰۱۸ - بلژیک



تجمع اعتراضی مقابل سفارت برای آزادی زندانیان سیاسی
۱۳ اکتبر ۲۰۱۸ - بروکسل



تظاهرات به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان
۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ - بروکسل



تظاهرات ضد بازدید مکرون رئیس جمهور فرانسه از بلژیک
۱۹ نوامبر ۲۰۱۸ - بروکسل



تظاهرات به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان
۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ - لندن



تظاهرات به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان
۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ - دنهاگ



تظاهرات به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان
۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ - لندن



تظاهرات به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان
۲۴ نوامبر ۲۰۱۸ - برمن



کنفرانس به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان
۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ - برمن



کنفرانس به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان
۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ - برمن



آکسیون در حمایت از مبارزات مردم ایران
مرداد ۱۳۹۷ - لندن



تظاهرات به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان
۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ - دنهاگ



تجمع اعتراضی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی
۱۵ دسامبر ۲۰۱۸ - بروکسل



حجاب سوزان در تظاهرات به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان
۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ - بروکسل



تظاهرات عدالت مهاجرت
۱۲ ژانویه ۲۰۱۹ - بروکسل



تظاهرات بلوک نیروهای مترقی در مقابل تظاهرات فاشیستی در اعتراض به پیمان مراکش / ۱۶ دسامبر ۲۰۱۸ - بروکسل



آکسیون اعتراضی در حمایت از زندانیان سیاسی خصوصا اسماعیل بخشی و سپیده قلیان
۲۶ ژانویه ۲۰۱۹ - لندن



تظاهرات روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان
۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ - دوسلدورف



میزگرد
«دیدگاه جهانی از لذت جنسی زنان»
در چهارمین کنگره‌ی زنان لهستانی
در بلژیک
به مناسبت صدمین سالگرد به دست
آوردن حق رأی زنان در لهستان
۲۰ اکتبر ۲۰۱۸ - بروکسل

حضور زنان در صف مقدم خیزش، نوید پیش‌روی می‌دهد



زلزله‌ی سیاسی دی‌ماه ۹۶ نه‌فقط معادلات سیاسی را در صف دوست و دشمن برهم‌ریخت بلکه نشان داد مرکز این پیش‌لرزه‌ی سیاسی-اقتصادی-اجتماعی چقدر عمیق است و به‌زودی مبارزات جدیدی سر‌باز خواهند کرد و این‌چنین نیز شد. خیزش دی‌ماه اگرچه فروکشی نسبی یافت اما به‌سرعت با مبارزات جسورانه‌ی زنان علیه حجاب اجباری و سایر اشکال ستم بر زن، امتداد یافت؛ اعتراض علیه تجاوز جنسی گروهی به زنان در شهرستان‌های محروم، حمایت مردم شهرهای بزرگ را برانگیخت؛ اعتراضات به وضعیت معیشتی در سراسر ایران، مبارزه برای حق دستیابی به آب آشامیدنی و زراعتی را تشدید کرد؛ و اعتراض به ماه‌ها بی‌حقوقی کارگران و مال‌باختگان صندوق‌های سپرده‌گذاری به اعتراض کسبه و بازار در مقابل افزایش بهای دلار گره خورد و ... در اثر هم‌افزایی درونی این مبارزات که هرکدام یکی از گسل‌های حساس جمهوری اسلامی را نشانه گرفته‌اند، مردادماه ۹۷ ما شاهد عروج دوباره‌ی مبارزات خیابانی و گسترده‌ی مردم - این بار در شهرهای بزرگ‌تر و مرکزی نیز - هستیم؛ از شیراز تا شاهین‌شهر، از اصفهان تا کرج، از مشهد تا قهدریجان، از اراک تا شاهین‌شهر، از نجف‌آباد تا اشتهارد و ... مبارزاتی جسورانه و بی‌پروا سرباز کرده و مردم یک‌بار دیگر نظام جمهوری اسلامی را نشانه گرفته‌اند. مردم در عمل مبارزاتی‌شان شعار «تا دیکتاتور رو کاره، قیام ادامه داره!» را متحقق می‌کنند؛ با شعار «جمهوری اسلامی نمی‌خوایم! نمی‌خوایم!» نشان می‌دهند که تردیدها و توهمات نسبت به جناح‌های مختلف حاکمیت دینی ضربات سهمگینی خورده است و حضور گسترده و محوری زنان در صف مقدم این مبارزات و نقش انکارناپذیرشان در راهبری و سازمان‌دهی صفوف مبارزات نشان از تعمیق و رادیکالیسم مبارزات مردم برای به زیر کشیدن مناسبات کهنه دارد.

حضور جسورانه‌ی زنان در عرصه‌های مختلف مبارزاتی نشان می‌دهد که چگونه چهل سال سیطره‌ی یک حکومت سرمایه‌داری مردسالار که مالکیت خصوصی بر بدن زنان را با قوانین ضد زن و مجازات اسلامی - و در مرکز آن حجاب اجباری - تجهیز و بر جامعه تحمیل کرده بود، زنان را تبدیل به نیروی مقاومتی کرده که پتانسیل عظیمی برای برهم زدن شرایط موجود و به چالش کشیدن نظم مستقر دارند. زنان تحت حاکمیت جمهوری اسلامی چهل سال آموزش‌دیده‌اند که برای زنده‌گی کردن و زنده ماندن باید بیست‌وچهار ساعت شبانه‌روز و در همه‌جا ساختارهای پدر/مردسالارانه‌ی متکی بر دین و عرف را به چالش بکشند، به همین دلیل امروز لبریز از خشم و نارضایتی، همچون سربازانی ورزیده ابایی از رویارویی با ساختارهای مسلط ندارند. آن‌هم در شرایطی که در کنار تمام اشکال ستم و نابرابری باقی‌مانده از گذشته، در اثر کارکرد اقتصاد وابسته و ورشکسته‌ی ایران، شکاف طبقاتی افزایش بی‌سابقه‌ای یافته است و شورش فرودستان با نارضایتی بخش تحتانی طبقه‌ی متوسطه پیوند خورده و مبارزه علیه اشکال مختلف ستم و استثمار و فوق استثمار هم‌راستا گشته و طبقه‌ی حاکمه را نشانه رفته است.

همه‌ی شواهد نشان از این دارد که نیروی اصلی خیزش اخیر را تحتانی‌ترین طبقات جامعه و اقشاری که از دایره‌ی اقتصاد رسمی خارج‌شده و در حاشیه‌ی شهرها و به‌طورکلی در حاشیه‌ی جامعه زنده‌گی می‌کنند و یا موقعیت اقتصادی‌شان به‌یک‌باره سقوط کرده است، تشکیل می‌دهند. این واقعیت که ۴۰٪ جمعیت زیرخط فقر زنده‌گی می‌کنند و در میان کارگران این رقم به ۷۰٪ می‌رسد به‌اندازه کافی گویای عمق مسائل است؛ اما این فشارهای اقتصادی به همه‌ی اقشار و طبقات به‌صورت یکسانی وارد نشده و عمدتاً و بیش از همه بر طبقات تحتانی، کارگران و زحمت‌کشان وارده شده است؛ همچنین فشار فقر یک ویژگی مهم دیگر هم دارد؛ این‌که فقر در ایران به درجات زیادی زنانه شده است و درنتیجه عواقب خود را هم به دنبال داشته است؛ پدیده‌هایی مثل خشونت جنسیتی، تن‌فروشی، تجاوز جنسی، قاچاق زنان، کارتن‌خوابی، بی‌خانمانی، بی‌کاری و بی‌آینده‌گی گسترده در میان زنان رشد بی‌سابقه‌ای داشته است.

علاوه بر این شکست سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی مستقیماً روی سیاست‌های داخلی تأثیرات بی‌بازگشتی گذاشته است. هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی - که خود گرفتار شکاف درونی مشهودی بود - با توافق جناح‌های مختلف تلاش داشت با اتصال «رسمی» خود به شبکه‌ی غرق در بحران سرمایه‌داری امپریالیستی، تحت نام «برجام»، بحران‌های داخلی و خارجی‌شان را موقتاً التیام بخشد و فرصتی برای ادغام هر چه بیشتر در شبکه‌ی جهانی سرمایه‌داری تحت هدایت آمریکا بخرد؛ اما با روی کار آمدن دولت فاشیستی ترامپ تمام تلاش‌های چند ساله پنبه شد و «نرمش‌های» مذبحانه‌ی حاکمیت برای به رسمیت شناخته شدن توسط آمریکا در منطقه نقش بر آب شد. اعلام خروج آمریکا از برجام و بازگشت تحریم‌ها علیه ایران، تأثیرات مستقیمی روی بازار ارز ایران و متعاقباً تخریب وضعیت معیشتی مردم داشت. بیرون کردن ایران از شبکه‌ی اقتصاد انگلی «دلار» وضعیت اقتصاد وابسته، ورشکسته و تک‌محصولی وابسته به نفت ایران را عمیقاً در سراشیب سقوط قرار خواهد داد و پرسپکتیو چنین سقوطی سرمایه‌داران داخلی و خارجی را - که هیچ دغدغه‌ای جز حفظ سرمایه و کسب سود ندارند - چنان تاراند که ارز موجود در بازار را جمع کردند و همین میزان از شوک اقتصادی نه‌تنها زنده‌گی بخش عظیمی از اقشار تحتانی را تباہ کرده بلکه زنده‌گی بخش تحتانی و حتا نسبتاً مرفه طبقه متوسط را هم در معرض نابودی قرار داده است.

در چنین شرایطی اما بازم حاکمیت دست از فرافکنی، تهدید و تحمیق مردم برمی‌دارد؛ جناح‌های مختلف حاکمیت در سطح نماینده‌گان مجلس، وزرا و ائمه‌ی جمعه و ... تلاش دارند موضوع خیزش مردم را صرفاً به مسئله‌ی «نان» و معضلات اقتصادی تقلیل دهند تا با انکار ماهیت سیاسی و ضدرژیمی این اعتراضات آن را در «کانال‌های اعتراض قانونی» کانالیزه کنند، روحانی هم‌زمان با اعلام بازگشت تحریم‌ها از سوی ترامپ، با چهره‌ی خندان و وقیحانه خیزش دی‌ماه و «سوءاستفاده»ی اغتشاش‌گران را «پیامی به خارجی‌ها» و دلیل اصلی خروج آمریکا از برجام معرفی می‌کند ولی هم‌زمان و ملتسمانه مردم را فرامی‌خواند تا در یک «وحدت ملی» به دولت اعتماد کرده و صبر پیشه کنند و منتظر وعده‌های جدید دولت باشند. او در اوج عجز مردم را مقصر این شکست معرفی می‌کند و هم‌زمان اصل ۵۹ قانون اساسی (همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم) را وجه‌المصالحه قرار می‌دهد. خامنه‌ای زبوانه از مردم می‌خواهد به سفرخارجی جز حج نروند. درحالی‌که روحانی و ظریف که روزگاری حضور ایران در جنگ‌های نیابتی در سوریه و عراق را پیشگیرانه و مایه‌ی افتخار «ملی» می‌دانستند، مذبحانه روی «صلح‌طلب» بودن دولت ایران تأکید دارند، سران سپاه و حتا خود روحانی تهدید به بستن تنگه‌ی هرمز می‌کنند؛ و محمد خاتمی با همان ژست‌های اصلاح‌طلبی توخالی اعلام می‌کند: «نظام جمهوری اسلامی دچار فروپاشی نمی‌شود» و ... در یک کلام همگی از تمام ابزارها برای حفظ و تثبیت مشروعیت ازدست‌رفته‌ی نظام‌شان و تعدیل وضعیت بحرانی و متزلزل‌شان در سطح داخلی و جهانی استفاده می‌کنند اما این تمهیدات فایده‌ای ندارد، چون مردم در زنده‌گی روزمره خود شاهد این فروپاشی بی‌بازگشت هستند. این حقیقت قابل کتمان نیست که نارضایتی و خشم به‌حق مردم جان به لب رسیده حاصل گروکشی‌های سیاسی جناح‌های مختلف حاکمیت جمهوری اسلامی و یا توطئه‌ی نیروها و کشورهای «خارجی» نیست، حاصل کارکرد سیستم سرمایه‌داری دین-محور مبتنی بر ستم و استثمار رژیم جمهوری اسلامی است و این خیزش‌های جسورانه فقط دهانه‌های کوچکی از آتش‌فشان خشم و نارضایتی مردم از این مناسبات نابرابر، ناعادلانه و شرم‌آور است.

امروز در شرایطی که نیاز به یک انقلاب ریشه‌ای از تمام درزهای جامعه شنیده می‌شود، نزدیک‌ترین تجربه‌ی تاریخی یعنی سقوط حاکمیت واپس‌گرای سلطنت پهلوی برای‌مان تداعی می‌شود. در چنین شرایطی نمی‌توان و نباید همچون نظاره‌گری منفعل انتظار کشید «چون هرچه پیش بیاید خوش نیست!» همان‌طور که چهل سال پیش خوش نیامد؛ نمی‌توان و نباید همان اشتباه تاریخی را دوباره تکرار کرد و سرنوشت جنبش مردم را یک‌بار دیگر به چرخه‌ی انتخاب بین بد و بدتر سپرد. نمی‌توان دوباره منتظر ظهور «آلترناتیوهای ساخت خارج» شد که در اواخر قرن بیستم «حکومت بنیادگرای اسلامی خمینی» را در ماه نشان مردم دادند و روی زمین به خورد مردم دادند؛ نمی‌توان منتظر ماند تا یک‌بار دیگر دولت‌های امپریالیستی، بر اساس منافع خودشان سرنوشت مردم ایران را تعیین کنند، نمی‌توان اجازه داد که حالا یا یک جنگ ارتجاعی دیگر در منطقه به راه بیندازند یا همین رژیم را تجهیز و تثبیت کنند، یا از دل همین حکومت یک «دولت مناسب» بیرون بیاورند، یا «دولت انتقالی» برای‌مان بسازند یا یکی یا ترکیبی از نیروهای واپس‌گرای به‌اصطلاح اپوزسیون از سلطنت‌طلبان/مشروطه‌طلبان گرفته تا مجاهدین و ... را جای‌قناری به مردم جا بزنند. نمی‌توانیم منتظر «بحث بعد از رفتن شاه/جمهوری اسلامی» بشویم. باید همین امروز و همین الان در مورد هر آنچه می‌خواهیم و هر آنچه می‌خواهیم نه‌تنها بحث کنیم بلکه باید تدارک ساخت آن را ببینیم و برای به دست آوردن آن نقشه بریزیم و نقشه‌های‌مان را با تمام قوا عملی کرده و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را تسریع کنیم. امروز موج سرنگونی‌طلبی مردم با همه‌ی نقاط ضعف و قوتش و با تمام پتانسیل‌های بی‌ظنیرش جسورانه و بی‌پروا در صحنه‌ی عمل ایستاده و از توهم اصلاحات به درجات زیادی فاصله گرفته است. جنبشی که ضرورت‌های متعددی پیش رو دارد که پاسخی درخور طلب می‌کنند. نوپا، جوان و بی‌تجربه است؛ گسیخته از تجربه‌ی تاریخی-جهانی گذشته و محروم از پیوند با نسل مبارزین گذشته است؛ در عین شجاعت و جسارت اما آغشته به تفکرات واپس‌گرای منتج از مناسبات پدر/مردسالارانه، ناسیونالیسم ایرانی، شوونیسم فارس، تعصبات مذهبی، برتری‌طلبی طبقاتی و ... است که توسط هیئت حاکمه در جامعه پمپاژ می‌شود و در صفوف مردم مانعی جدی در راه پیش‌روی است؛ از تحزب و سازمان‌یابی محروم و از تشکل‌گریزان است؛ افقی جز افق‌های تنگ بورژوازی پیش رو ندارد و مادی‌ترین جایگزین‌اش نشانند «دمکراسی» در مقابل «استبداد و دیکتاتوری» به نظر می‌رسد و ... اما مهم‌ترین فاکتور نیاز به یک رهبری انقلابی است چون برای پیش‌روی بدون یک رهبری انقلابی و بدون استراتژی فرا رفتن از ساختار نظم موجود و بدون مرزبندی با هر دو قطب ارتجاعی - بنیادگرایان مذهبی و امپریالیست‌ها - نمی‌توان آلترناتیوی رو به آینده ساخت. در این میان زنان نه‌تنها کنش‌گران خشمگین و استواری در جهت سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بوده و هستند بلکه مبارزات‌شان در عرصه‌ی ستم جنسیتی و سایر عرصه‌ها محکی برای ساخت جنبشی است که رو به آینده‌ای فارغ از ستم و استثمار دارد و بر تارک آن رهایی زنان نوید پیش روی می‌دهد و نه عقب‌گرد و درجا زدن!

سازمان زنان هشتاد و نهمین (ایران - افغانستان)

۸ اوت ۲۰۱۸ / ۱۷ مرداد ۱۳۹۷

زینب سکانوند اعدام شد! چرخه بی پایان ستم بر زن همچنان قربانی می‌گیرد



برای او راه فراری وجود نداشت. به هر ریسمانی که چنگ انداخت فرسوده‌تر از آن بود که بتواند مانع از فرورفتن در باتلاقی شود که در آن دست‌وپا می‌زد. این تنها سرنوشت زینب نیست. این گرداب زنان زیادی را در خود فرومی‌برد.

زینب سکانوند که به دلیل فقر و دیدگاه سنتی خانواده در شرایط خیلی سختی زنده‌گی می‌کرد، در ۱۵ سالگی با همسر سابقش آشنا شده و تنها راه نجات خودش را فرار از خانه به همراه این مرد دید. او به همراه همسر سابقش از خانه فرار کرده و بعد از مدتی با رضایت خانواده و دادن مقداری پول از سوی همسر به خانواده‌اش، رسماً با اجازه خانواده توانست با او ازدواج کند. این ازدواج نه تنها راه نجات نبود بلکه همسرش در طول دو سال زنده‌گی مشترک چندین بار او را مورد ضرب و شتم قرار داد و حاضر به طلاق دادن او هم نمی‌شد. زینب در روز ۱۱ اسفندماه سال ۹۰، وقتی که فقط ۱۷ سال سن داشت، به جرم قتل همسرش دستگیر شد.

در زمان دستگیری درحالی که تنها ۱۷ سال داشت، برای هفته‌ها در بازداشت‌گاه پلیس توسط مأموران مرد تحت شکنجه قرار گرفت تا به کشتن شوهرش اعتراف کند. زینب تا آخرین لحظه قبل از دادگاه ناعادلانه‌ی خویش از حق قانونی دسترسی به وکیل محروم بوده است. او در دادگاه اتهام قتل را انکار کرد و در دفاعیه‌ی خویش اظهار کرد که برادرشوهرش - که چندین بار او را مورد تجاوز قرار داده بود - این قتل را انجام داده است.

زینب شاید به امید یافتن راه نجات از اعدام، در سال ۲۰۱۵ با یک زندانی در زندان ارومیه آشنا و پس از ازدواج از او باردار شده بود. او نوزاد خود را در یکی از بیمارستان‌های ارومیه مرده به دنیا آورد. زینب نه تنها از مراقبت‌های پزشکی در طول دوران بارداری محروم بود، بلکه تحت فشار شدید روحی قرار داشت چراکه بنا بود بعد از زایمان حکم او اجرا شود.

صبح روز سه‌شنبه ۱۰ مهر (۲ اکتبر) بعد از حدود ۷ سال حبس، این حکم، اجرا و جنازه‌ی زینب تحویل خانواده شد. با اعدام زینب، جمهوری اسلامی چهره‌ی کریه ضد زن خود را بار دیگر هویدا ساخت. حتی اگر زینب خود، همسرش را به قتل رسانده باشد، عامل قتل، قوانین وحشیانه و زن‌ستیز جمهوری اسلامی است که به جای حمایت از کودک بی‌پناهی که مورد خشونت خانگی و تجاوز قرار گرفته است، به جای تأمین مکانی امن برای زنده‌گی او و ایجاد شرایط جدایی از همسری که او را ضرب و شتم می‌کند، به جای ساختن آینده‌ای روشن برای او، او را در منگنه قرار داده تا برای نجات جان‌ش راهی جز قتل همسرش نیابد و نهایتاً به این جرم اعدام شود.

زینب پنجمین کودک/ مجرمی است که از ابتدای سال ۲۰۱۸ تاکنون اعدام شده است. هم‌زمان با اعدام زینب ۲ نفر دیگر هم در زندان ارومیه اعدام شدند. در سال ۲۰۱۷ دست‌کم ۹۹۳ اعدام در ۲۳ کشور جهان ثبت شده است که ۵۰۷ نفر از این تعداد یعنی بیش از نیمی از آن‌ها در ایران اعدام شده‌اند. اعدام فعالین کرد، احکام سنگین برای فعالین کارگری، دانشجویی، زنان و... تهدید کامیون‌داران اعتصابی به اعدام و صدور احکام متعدد اعدام به بهانه‌های مختلف در ماه‌های اخیر، همه و همه برای رژیم جمهوری اسلامی، نمایی است که به وسیله آن اعلام اقتدار کند و تضعیف شدن خود را در پشت آن بپوشاند.

برخورد کشورهای امپریالیستی هم به جنایات حکومت ایران، مثل همیشه به تناسب روابط اقتصادی/سیاسی که در مقاطع مختلف با رژیم جمهوری اسلامی دارند، در راستای منافع‌شان تعیین می‌شود و قرار نیست دردی را از زحمتکشان ایران کم کند. جمهوری اسلامی ایران که بیش از هر زمان دیگر در طول حیات خود، با اعتراضات گسترده داخلی و فشارهای بین‌المللی، مواجه است و پایه‌های حکومتش را بسیار متزلزل می‌بیند، بار دیگر مذبوحانه تلاش می‌کند با اعدام‌های گسترده و مجازات‌های سنگین، ماشین سرکوب خود را روغن کاری کرده و با ایجاد فضای رعب و وحشت، به خیال خود مبارزات و خیزش اقشار و طبقات زحمتکش و تحت ستم را بخواباند و به این وسیله به زنده‌گی ننگین خود ادامه دهد؛ اما خشم توده‌های جان به لب رسیده به چنان درجه‌ای رسیده که ادامه‌ی عملکردهای سرکوبگرانه‌ی رژیم می‌تواند بر شعله‌های خشم مردم بیفزاید. شعله‌هایی که حاکمیت این رژیم را نابود و خاکستر خواهد ساخت.

سازمان زنان ۸ مارس (ایران- افغانستان) - واحد برمن

۳ اکتبر ۲۰۱۸

خاموشی «شراره» شراره‌های خشم‌مان را فزونی می‌بخشد تا بر سرعت گام‌های مان برای برچیدن خشونت بر زنان بیفزاییم!



«شراره یاسی»، زنی که به مدت پنج سال در زندان‌های قرون وسطایی جمهوری اسلامی لحظه‌به‌لحظه مرگ را زنده‌گی کرد، روز ۲۲ آبان به دست قداره بندان رژیم جمهوری اسلامی اعدام شد.

با اتکا به اندک اطلاعات موجود، می‌توان به روشنی فهمید که شراره نیز قربانی هم‌دستی شوم مقاصد مردسالارانه و دستگاه قضایی ضد زن و سرکوبگر جمهوری اسلامی شده است؛ و اعدام شرم‌آورش نقطه پایانی بر زنده‌گی کوتاه و سراسر دهشتش بود. شراره که در روستای بیساران از توابع سنندج متولد شده بود، همانند بی‌شمار زن قربانی فقر و روابط پدرسالارانه، مجبور شد در سن ۱۶ سالگی به ازدواج با همسرش «شورش بدری» تن بدهد؛ و شش سال بعد اتهام قتل را که او انجام داده بود به گردن گیرد.

درست پنج سال پیش شراره‌ی ۲۲ ساله با حيله و نیرنگ و نقشه‌ی پیچیده‌ی همسرش مجبور شد که قتل «کاوه غلام ویسی» را بر عهده گیرد. با این‌که در بررسی‌ها و تحقیقات مشخص شده بود که شراره در این قتل دخالت نداشته، اما او این قتل را به گردن گرفت و «شورش» بعد از یک ماه از زندان آزاد شد و شراره پس از تحمل پنج سال حبس مانند «شهلا جاهد» و صدها زن دیگر، با خیال جلب رضایت خانوادگی مقتول توسط همسرش، در سن ۲۷ سالگی اعدام شد. پنج سال پیش «شورش» همسر شراره به خاطر سوظن به «کاوه غلام ویسی» (به واسطه‌ی ارتباط کاوه با شراره یا خواهرش)* بر اساس یک نقشه‌ی از پیش طراحی‌شده، او را به قتل می‌رساند؛ تا از «ناموس و حیثیت» خانواده پاسداری کند. او شراره را در پروسه‌ی پنهان کردن جسد همراه و او را مجبور و متقاعد می‌کند که انجام این قتل را به عهده گیرد و او پس از آزادی رضایت خانوادگی مقتول را جلب خواهد کرد و شراره آزاد خواهد شد. شراره نیز در تمام این سال‌ها برای تحقق این وعده‌های توخالی مهر سکوت بر لب زد و نامی از قاتل نبرد. آن‌هم در شرایطی که هم خانوادگی مقتول و هم دستگاه قضایی اطمینان داشتند که قتل کار او نیست. حتا مادر مقتول در وصیت‌نامه‌اش قید کرده بود: «اگر شراره اعتراف کرد او را ببخشید می‌دانم که شراره قاتل فرزند من نیست او عاشق کاوه بود.»

شراره اما در سکوت خودش، در سکوت رسانه‌ای و در سکوت اولیای دم و ... در سکوت یک سحرگاه پاییزی به دار آویخته شد تا خزان زنده‌گی کوتاه‌اش سند خون‌بار دیگری باشد بر کارکرد یک نظام زن‌ستیز مبتنی بر سرکوب، بی‌عدالتی و نابرابری.

در نظامی که حجاب و قوانین مبتنی بر شریعت زنده‌گی میلیون‌ها زن را در اسارت گرفته، در نظامی که فرهنگ پدرسالارانه در تاروپود جامعه رخنه کرده، در نظامی که در میان امتیازات متعدد به مردان این امتیاز را هم داده که سرنوشت و حق حیات زنان را در چنگال خود نگه‌دارند و ... عجیب نیست که همسر یا برادری «غیرتمند» به خاطر استفاده از امتیاز مردسالارانه‌ی «قتل ناموسی» و پاک کردن دست «نامحرم» از «ناموس»‌اش تبرئه شود؛ و عجیب نیست که در ازای این عمل ردیلانه انتظار همکاری و فداکاری - تا سرحد مرگ - از همسرش داشته باشد.

مرور گوشه‌ای از پرونده‌ی قتل شراره نشان می‌دهد که چرا قتل ناموسی که یکی از وحشیانه‌ترین و عریان‌ترین اشکال خشونت بر زنان است، در سال‌های اخیر در ایران خصوصاً در مناطق کردستان و خوزستان ابعاد گسترده‌ای به خود گرفته است. زنی که قربانی «اجرای عدالت» توسط همسران، پدران، برادران و اقوام و عشیره‌شان هستند در چه تار عنکبوت تودرتویی گرفتار می‌شوند. هر ساله صدها زن بدون این‌که تکیه‌گاهی در میان خانواده خود یا همسر یا قانون یا «دستگاه قضایی» و ... داشته باشند قربانی این شکل از خشونت قانونی نظام زن‌ستیز می‌شوند. زنده‌گی کوتاه شراره فقط سکنس کوتاهی از جهمی است که رژیم جمهوری اسلامی برای زنان ساخته است. جهمی که زنان در آن وادار به زنده ماندن می‌شوند و حقی برای زنده‌گی کردن ندارند. فقر، ازدواج اجباری، «ظن رابطه‌ی نامشروع»، قتل ناموسی، انتظار فداکاری مادرانه، انتظار فداکاری همسرانه، «ناموس‌پرستی»، زندان، قصاص و اعدام فقط لایه‌های بیرونی جهمی است که شراره را در خود بلعید.

در آستانه‌ی روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان، زنده‌گی کوتاه و خاموشی «شراره»‌ی بی‌پناه شراره‌های خشم‌مان را فزونی می‌بخشد و مصمم‌تر می‌شویم تا برای پایان دادن به خشونت بر زنان بجنگیم پیش از این‌که شراره‌ی امید در زنده‌گی میلیون‌ها زن خاموش شود.

برای این‌که لبخند زدن هیچ زنی به مردی جرم نباشد، برای این‌که هر زنی در انتخاب رابطه خود با دیگری آزاد باشد، برای این‌که زنان ملک مردان و خانواده محسوب نشوند، برای این‌که زنان بتوانند آگاهانه برای رهایی تمام و کمال خود و آحاد جامعه مبارزه کنند، اولین قدم سرنوشتی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و همه دم‌ودستگاه سرکوبگر و زندان‌های قرون وسطایی‌اش است.

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - ۲۰ نوامبر ۲۰۱۸

* بنا به اطلاعات موجود پنج سال پیش «کاوه غلام ویسی» توسط «شورش بدری» همسر شراره به قتل می‌رسد، بنا به روایتی این قتل در یک نزاع خانوادگی و بهانه‌ی این‌که کاوه با خواهرش شورش رابطه داشته است انجام می‌گیرد؛ و روایت دیگری نیز حاکی از آن است که شراره به کاوه علاقه‌مند شده و درخواست طلاق از شورش داشته است اما او ضمن مخالفت با طلاق به این علاقه پی برده و کاوه را به خانه‌شان دعوت کرده و نقشه‌مند او را به قتل رسانده و شراره را در حمل و مخفی کردن جسد همراه می‌کند و ... به هر ترتیب بنا به اطلاعات منتشرشده، شراره قاتل نبوده است.

از هفت‌تپه تا کل ایران. شورش زحمتکشان!



به مدد مبارزات جانانه‌ی کارگران و همبستگی وسیع مردم از اقشار مختلف این روزها کمتر کسی است که در مورد مبارزات کارگران هفت‌تپه نداند و قدمت کارخانه، جریان «رونق» و ورشکستگی آن را نشنیده باشد؛ کارخانه‌ای که زنده‌گی بیش از ۵ هزار کارگر را به مرز نابودی کشانده و تأثیرات مخربی بر محیط‌زیست منطقه داشته است؛ اما کارگران هفت‌تپه بیست‌ویک روز است که لحظه‌به‌لحظه بیم و امید آفریدند و جانی دوباره به مبارزات اعتراضی مردم دمیدند و همبستگی جنبش‌های اجتماعی را تقویت و متقابلاً حاکمیت را با تضادهای جدیدی روبه‌رو کرده‌اند. کارگران مبارز هفت‌تپه فریاد خشم و حق‌خواهی‌شان را با مبارزه‌ی متحد، متشکل و مستمر از سطح کارخانه به خیابان آوردند و با بازنمایی دهشت‌های «نامرئی» زنده‌گی کارگران در یک واحد تولیدی نشان دادند که مشت نمونه‌ی خروار است و با درگیر کردن سایر اقشار و طبقات با تأثیرات «رشد خصوصی‌سازی» در زنده‌گی واقعی کارگران توجه جامعه را به سوالات بزرگ‌تری جلب کردند. ایستاده‌گی کارگران در مبارزه، دل‌ن بستن به وعده و وعیدهای مسئولین، حمایت از کارگران بازداشتی و مبارزه برای آزادی آنان و پافشاری برای کسب خواسته‌های‌شان در تحقق شعار «پشت به دشمن رو به مردم!» تأثیر وسیعی گذاشت و به شکل حقیقی حمایت عملی مردم را جلب کرد و یکی از کمبودهای جنبش‌های اعتراضی اخیر را پوشش داد. همبستگی سایر کارگران معترض و متحصن، معلمان، زنان، دانشجویان و ... از سایر شهرها و حضور معلمان، زنان، دانشجویان، اقشار مختلف مردم حتا کسبه و مردم شوش در اعتراضات یکی از دستاوردهای فرامحلی این مبارزه است که نشان از هم‌سرنوشتی فرودستان و ضرورت مبارزه‌ی متحد، رادیکال و مستمر آنان دارد.

هرچند ترفندهای عوام‌فریبانه و نیرنگ‌های نماینده‌گان حاکمیت، دستگاه امنیتی و سرکوب تا به حال توسط مبارزین هفت‌تپه و حامیان‌شان خنثا شده اما این مبارزه نیز مانند سایر مبارزات صنفی و سیاسی با چالش‌های بزرگی روبه‌روست. تا کنون، فارغ از نتایج کوتاه‌مدت مبارزات جسورانه‌ی کارگران هفت‌تپه، این مبارزه تأثیرات عمیقی در پیش‌روی مبارزه‌ی مردم علیه جمهوری اسلامی داشته است که با تطمیع، زندان، تهدید و سرکوب کارگران از بین نخواهد رفت. رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی شاید نتواند این «قائله» را با اتکا به انواع ابزارهای نرم و سخت خامه دهد اما آگاهی از قدرت مبارزه‌ی متشکل، متحد و همبسته‌ی مردم در به چالش کشیدن قدرت حاکمه را نمی‌تواند از جنبش بازستاند.

باید این حقیقت را هم در نظر گرفت آن‌چه می‌تواند مبارزات به حق کارگران هفت‌تپه، فولاد و هپکو را همراه با سایر مبارزات اجتماعی - هم‌چون مبارزات معلمان، دانشجویان، دانش‌آموزان، کولبران، مالباختگان، کامیون‌داران، زنان و ... - به پیروزی برساند، پیش‌برد مبارزه‌ی هدفمند در خدمت به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی است. تلاش برای بیرون کشیدن ریشه‌های مشترک این جنبش‌ها در مبارزه علیه یک نظام طبقاتی مبتنی بر ستم و استثمار از وجوه لازمه برای پیش‌روی جنبش‌ها و مبارزات گوناگونی است که در صحنه‌ی جامعه جاری است. این نظام برای حفظ این ساختار استثمارگرانه که عامل فقر و فلاکت کارگران و زحمتکشان است، عمیقاً نیاز دارد که نابرابری ستم‌گرانه را در میان سایر اقشار و طبقات جامعه پیش برده و تقویت نماید. تصور امتداد سیستم استثمارگرانه بدون وجود ستم جنسیتی ممکن نیست. ریشه‌هایی که در اعماق، جنبش‌های اجتماعی را پیوند می‌دهند و وظیفه‌ی فعالین این عرصه‌هاست که بتوانند این پیوندها را بازشناخته و بازنمایی کنند. همان‌طور که در همبستگی با هفت‌تپه سایر جنبش‌های اجتماعی ریشه‌های مشترک خود را یافتند، هفت‌تپه نیز برای پیش‌روی باید این ریشه‌های پیوند را تقویت کند. همین روزها که حضور جسورانه‌ی زنان در صفوف مبارزاتی و هم‌چنین پشت‌تربیون‌های مبارزاتی شور و شغف بالایی به مبارزات داده است، باید شعارهای مربوط به نابرابری جنسیتی به شعارهای هفت‌تپه راه پیدا کنند تا نیروی انفجاری زنان را به صورت کیفی (و نه صرفاً کمی) در خدمت به پیش‌برد این مبارزات آزاد کنند و امکان سیاسی‌تر، عمیق‌تر، ادامه‌دار و گسترده‌تر شدن این جنبش را تضمین و تقویت کنند. در همین بزنگاه حساس که تمام تلاش حاکمیت در این است که این جنبش سیاسی نشود، گسترده نشود و هرچه زودتر «جمع‌وجور» شود، باید با تمام توان به عمیق‌تر و سیاسی‌تر شدن آن دامن زد. همان‌طور که هفت‌تپه بر بستر جنبش سیاسی ضد جمهوری اسلامی در دی‌ماه و مبارزات متعاقب آن در دیگر جنبش‌ها نضج گرفته است، هفت‌تپه نیز باید سکوی پرشی برای پیش‌روی‌های مبارزات آتی و جنبش‌های دیگر باشد. درست است که هدف، نابود کردن ستم و استثمار - عامل اصلی فقر و فلاکت کارگران و زحمتکشان - یعنی دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است اما این مهم بدون مبارزه‌ی متحد، پیگیر، همبسته و متشکل مردم از اقشار و طبقات مختلف با یک جهت‌گیری انقلابی امکان‌پذیر نیست.

بنابراین باید عامل اصلی فقر و فلاکت را نابود کرد و جامعه‌ای ساخت که اقتصاد و برنامه‌ی اقتصادی‌اش در خدمت به رفع نیازهای آحاد جامعه باشد. اقتصادی که سود در فرماندهی آن قرار نداشته باشد. اقتصادی که در سرلوحه‌اش رفع ستم طبقاتی قرار داشته باشد. برای ساختن چنین جامعه‌ای نیاز است که نه تنها کارگران هفت‌تپه بر پیش‌برد مبارزات‌شان پافشاری کنند، بلکه در اتحاد با سایر مبارزات و جنبش‌ها سطح سیاسی آن را بالا برده و خواست‌های خود را در گرو سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی ببینند.

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)

۲۵ نوامبر ۲۰۱۸

رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی مسئول مرگ زهرا است!



روز یکشنبه ۱۷ دی ماه ۹۷، پیکر بی‌جان «زهره نویدپور»، شاکي پرونده‌ی تجاوز و آزار جنسی از طرف «سلمان خدادادی» - نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی - در منزل مادرش پیدا شد. در حالی که آخرین اخبار نشان می‌دهد، در تاریخ ۱۴ مهرماه سال جاری جلسه‌ی سوم دادگاه رسیدگی به شکایت زهره نویدپور از سلمان خدادادی تشکیل شد و در این جلسه متهم تمام اتهامات را پذیرفت و با قرار وثیقه‌ی ۲۰۰ میلیون تومانی، مقرر شد که دادگاه ظرف ده روز رأی نهایی خود را صادر نماید؛ اما از آن تاریخ تا امروز، هرگز دادگاه دیگری تشکیل نشد و علی‌رغم پی‌گیری‌های زهرا ارگان‌های درگیر در این پرونده از شورای نگهبان گرفته تا کمیسیون نظارت بر رفتار نمایندگان مجلس و قوه‌ی قضاییه، هیچ‌یک پاسخگو نبوده‌اند.

حین وقت‌کشی آگاهانه‌ی دستگاه قضایی، ۳ ماه پیش زهرا نامه‌ای به قاضی پرونده‌ی خود نوشت و اعلام کرد که طی دو هفته‌ی گذشته بارها از جانب نزدیکان سلمان خدادادی - برای وادار ساختن او به نوشتن رضایت کتبی - مورد تهدید جانی قرار گرفته است. زهرا آشکارا از قاضی پرونده، برای تأمین امنیت جانی خود درخواست اقدامات مقتضی و کمک کرده بود؛ اما تقاضای او نیز با بی‌توجهی مواجه شد تا جایی که در نهایت جسد بی‌جان این زن ستم‌دیده و بی‌پناه در منزل مادرش پیدا شد. اولین اعلام نظر دادستان ملکان این بود که خانم نویدپور «به‌ظاهر» خودکشی کرده اما موضوع در دست پیگیری است. البته با توجه به ماهیت ارتجاعی دستگاه قضایی جمهوری اسلامی کاملاً روشن است که وقتی در زمان حیات زهرا، بعد از ۳ سال طرح شکایت و پی‌گیری مستمر و پایداری‌اش در مقابل تهدید و تطمیع برای حصول نتیجه و اعلام عدم امنیت جانی در مقابل «محکمه‌ی عدالت اسلامی» و ... این پرونده‌ی متکی بر مستندات و اعترافات غیرقابل انکار به این ساده‌گی و با بی‌اعتنایی عمده در گوشه‌ای بایگانی شده و خاک می‌خورد، بعد از مرگ زهرا این پرونده برای همیشه بسته خواهد شد.

آشکار است که متهم این پرونده که یکی از عناصر امنیتی-سیاسی سابقه‌دار و شناخته‌شده در تحکیم حاکمیت رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی است، از حمایت کامل دستگاه قضایی این رژیم برخوردار بوده و هست؛ به همین دلیل بی‌هراس از عقوبت، می‌تواند برای بستن این پرونده‌ی مفتضح تا سرحد حذف این شاکي «مزاحم» و جسور پیش رفته باشد. چون نگاه زن‌ستیزانه‌ای که رژیم جمهوری اسلامی طی چهل سال در جامعه تبلیغ و ترویج کرده است، زن را تنها وسیله‌ای برای ارضای شهوات و نیازهای جنسی مرد می‌شناسد. این نگاه در رابطه با زن مطلقه بسیار وقیح‌تر است. همان‌طور که از فحواي مکالمات تلفنی - در فایل صوتی که زهرا شجاعانه رسانه‌ای کرده است - پیداست، سلمان خدادادی با وقاحت تمام بارها به زهرا گوشزد می‌کند که «تو یک زن مطلقه هستی!» و به این وسیله تجاوز به او را مجاز شمرده و تأکید می‌کند که به استناد مطلقه بودن تو، اذهان عمومی مرا محق می‌دانند... این تفکر واپس‌گرا فصل مشترک خدادادی را با نظام ایدئولوژیک و عقاید پوسیده‌ی ضد زن آن آشکار می‌کند که زهرا اولین قربانی آن نیست و شواهد دیگری نشان می‌دهد زنان دیگری نیز که به این نماینده‌ی مجلس برای تقاضای کار مراجعه کرده‌اند، مورد تجاوز او قرار گرفته‌اند؛ اما در بین این قربانیان تنها زهرا - و یک زن دیگر - شهامت شکایت از او را پیدا کرده‌اند.

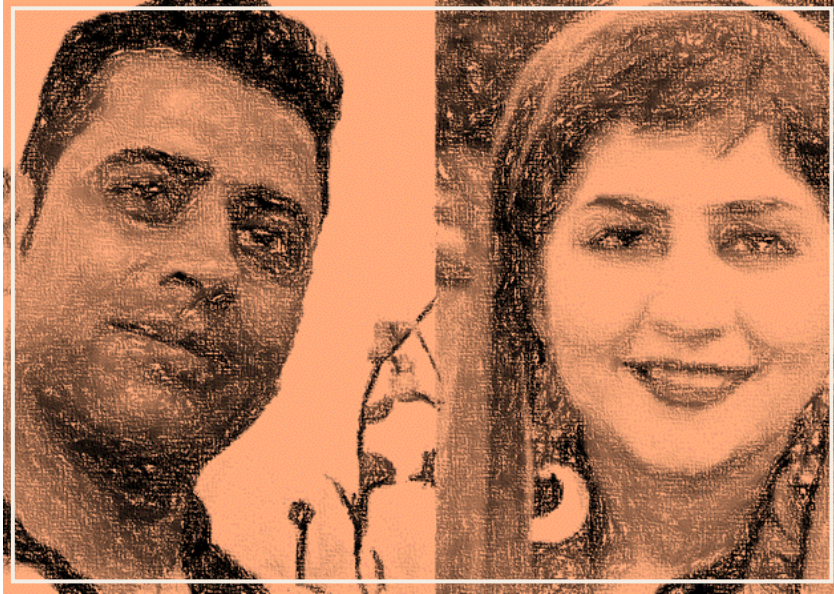
این جنایت اما مشت نمونه‌ی خروار است و تجاوز یک نماینده‌ی مجلس و تبری از عواقب آن در سایه‌ی مزاحم و حمایت‌های حاکمیت اسلامی یک مورد استثنایی در میان مقامات کشوری نیست. خبر تجاوز به ۴۱ دختر و زن جوان در ایرانشهر توسط فرزندان مقامات بلندپایه که در خردادماه ۹۷ رسانه‌ای شد، نیز تنها نمونه‌ای کوچک از هزاران جنایات و ستم جمهوری اسلامی علیه زنان است که خیلی زود در رسانه‌ها کم‌رنگ شد. امروز تجاوز و اعمال آزار جنسی در زندان‌های جمهوری اسلامی بر زنان زندانی سیاسی و غیرسیاسی دیگر بر کسی پوشیده نیست. اعدام ریحانه جباری به «جرم» قتل یک عنصر اطلاعاتی متجاوز هم یکی دیگر از نمونه‌های جنایات مأمورین دولتی و حمایت زن‌ستیزانه‌ی قانون از متجاوز بود. عاطفه رجبی، دختر بچه‌ی بی‌پناه ۱۶ ساله‌ای که قاضی و مأمورین زندان فومن به او تجاوز کردند و بعد به دارش آویختند و ... این‌ها تنها چند نمونه از مواردی است که به طریقی افشا و رسانه‌ای شدند. خیل عظیمی از زنان و کودکان در این جامعه روزانه مورد تجاوز و آزار جنسی قرار می‌گیرند و در سایه‌ی قوانین ضد زن مبتنی بر شریعت اسلامی و با پشتیبانی قدرت حکومتی و تابوهای اجتماعی، از چشم‌ها پنهان می‌مانند؛ اما حفره‌ی عمیق و چرکینی که از این جنایات در جان و روان زنان باقی می‌ماند پرشدنی نیست و زنان را روزبه‌روز خشمگین‌تر و عاصی‌تر خواهد کرد.

حتا اگر زهرا «خودکشی» کرده باشد، مسئول مرگ او رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی است. زهرا دختر جوان و تحصیل‌کرده‌ای بود که می‌توانست زنده‌گی پر بار و زیبایی پیش رو داشته باشد. پایان دهشتناک زنده‌گی زهرا توسط متجاوزینی که در دم‌دستگاه حاکمیت، صاحب قدرت و نفوذند، نشان می‌دهد که تنها با سرنگونی انقلابی رژیم سر تا پا ضد زن، متجاوز و سرکوبگر می‌توان جلوی مرگ هزاران هزار نفر هم چون زهرا را گرفت.

سازمان زنان ۸ مارس (ایران-افغانستان)

۱۰ ژانویه ۲۰۱۹

«طراحی سوخته» نمایشی از استیصال رژیم جمهوری اسلامی!



اوضاع اضطراری است؛ هم برای ما و هم برای جمهوری اسلامی. نمایشی که تحت نام «مستند» تلویزیونی در شبکه‌ی دوی سیما ارائه شد و ضرب و شتم و دستگیری مجدد اسماعیل بخشی و سپیده قلیان - این بار همراه برادرش مهدی - زنگ خطر را برای همه‌ی مبارزان آگاه و پیش‌گامان جنبش‌های سیاسی و اجتماعی به صدا درآورده است. درست همان‌طور که افشاگری‌های بی‌باکانه‌ی اسماعیل و سپیده (به‌ویژه همان چند سطری که پیش از نمایش تلویزیونی علیه ستم‌گران فاسد منتشر کردند) زنگ خطر را برای جمهوری اسلامی نواخته است. صدای رسای این دو مبارز حق‌طلب و آزادی‌خواه، نشانه‌ی تحولی است که در ذهنیت جامعه و روحیه‌ی مردم شکل می‌گیرد.

سپیده قلیان به‌درستی بر روی این حقیقت انگشت گذاشته است که «من و اسماعیل بخشی که سهل است پنج هزار کارگر هفت‌تپه را هم جلوی دوربین نشانید و از آن‌ها به‌زور کابل و باتوم اعتراف اجباری بگیرید، بازهم چیزی از اصل داستان این‌که شما ستم‌گر و فاسد هستید کم نخواهد کرد.» سیاست‌ریزان امنیتی جمهوری اسلامی به خیال خود «مستندی» بر پایه‌ی اعترافات ساختند. مقایسه‌ی صحنه‌های «طراحی سوخته» با آن‌چه اوایل دهه‌ی ۱۳۶۰ در تلویزیون نمایش می‌دادند، نشانگر این است که چه تغییرات بزرگی در این رابطه میان حاکمان و محکومان جامعه صورت گرفته است. گرچه حاکمان ستم‌گر و فاسد، رسانه‌های رسمی را هم‌چنان در انحصار و اختیار دارند، اما افکار عمومی و ذهنیت توده‌ها را مدت‌هاست که باخته‌اند. دیگر مثل دهه‌ی ۱۳۶۰ از نظر سلطه‌ی ایدئولوژیک، دست بالا را ندارند. دیگر نسل‌های جوان و نوجوان، زن یا مرد، کارگر و زحمتکش یا مدرسه‌ای و دانشگاهی، برای‌شان تره هم خرد نمی‌کنند. به تبلیغات و قسم و آیه‌های‌شان باور ندارند.

اما هدف «مستند» از این نمایش، خرد کردن روحیه‌ی مردم خشمگینی که به تماشای آن نشسته بودند هم نبود. آن‌ها این‌بار یک هدف سیاسی معین داشتند: فاصله انداختن و دور کردن توده‌های معترض و حق‌طلب از مبارزان صف اول، از پیش‌روان با دل و جرئت که دغدغه‌ی جمع را دارند و نه منفعت خود. نگاه «مستند» سازان وزارت اطلاعات فقط متوجه کارگران و پایینی‌های جامعه نیست؛ فقط برای دور نگه‌داشتن مردم از اندیشه و راه و آلترناتیو ضد سرمایه‌داری نیست. آن‌ها به فکر میانی‌ها و بالایی‌هایی که چندان دل خوشی از حکومت مذهبی و انحصار و استبدادش ندارند هم هست. «طراحی سوخته» به مخالفان طرفدار غرب حکومت و سلطنت‌طلبان و امثالهم هم پیام می‌دهد: مواظب باشید و در رسانه‌های تان بی‌خود مبارزات کارگری و فعالان‌اش را تبلیغ نکنید! این‌ها کمونیست‌اند! همان دشمنان مشترک ما و شما از گذشته تاکنون و همیشه.

پیام «مستند» سازان به روشنفکران و هنرمندان طبقه‌ی میانی که گاه‌به‌گاه از استبداد حاکم و فساد مقامات می‌نالند و این‌جا و آن‌جا علیه ستم‌گری‌های آشکار موضع‌گیری می‌کنند هم این است که: حواس‌تان باشد! حامی انقلابی‌ها نشوید. برای‌شان لایک نزنید. این‌ها راه‌شان با شما یکی نیست. اگر این‌جا دست از پا خطا کنید، حساب شما را هم خواهیم رسید.

بنابراین نباید خیال خود را راحت کنیم که نمایش «طراحی سوخته» به‌خودی‌خود، رژیم را رسواتر و ضعیف‌تر می‌کند و برای انقلابیون و آزادی‌خواهان کاری باقی نمی‌ماند جز جمع‌کردن میوه‌های این «گاف» تبلیغاتی - امنیتی جمهوری اسلامی. امروز به‌طور مشخص، باید مبارزه‌ای اضطراری را برای آزادی دستگیرشدگان مبارزات اخیر به راه انداخت و با مبارزه برای آزادی کلیه‌ی زندانیان سیاسی و عقیدتی و قطع تعقیب و آزار مبارزان و معترضان پیوند داد.

بر کسی پوشیده نیست که در طی چهار سال گذشته زنان مبارز و انقلابی در زندان‌های جمهوری اسلامی، به خاطر زن بودن و مبارز بودن، تحت شکنجه و آزارهای جنسی و جنسیتی قرار گرفته‌اند. به همین دلیل هم شکنجه و آزار جنسیتی سپیده قلیان در زندان به خاطر زن بودن و جسارت مبارزاتی‌اش صورت گرفته است. ایدئولوژی بنیادگرایان اسلامی حاکم همواره این بوده است که برای زنان مبارز، استقلال فکری و عملی قائل نیست و بر همین پایه نیز به سپیده انگ‌های گوناگون زده‌اند. آن‌چه در نمایش «طراحی سوخته» عیان است، حمله به جنبش کارگری، به جسارت و نقش گرفتن زنان در مبارزه، به همبستگی اقشار و طبقات مختلف در مبارزات ضد رژیم، به تشکیلی‌بایی و حمله به انقلابیون و کمونیست‌هاست.

ساختن دنیایی که در آن زندان و زندانی نباشد، درگرو گسترش آگاهی انقلابی در میان مردم ستم‌دیده نسبت به ریشه‌های مشترک ستم طبقاتی، جنسیتی، ملی و مذهبی و... در جامعه است. در این مسیر، تنگ‌نظری، سکتاریسم، فرق نگذاشتن میان تضادهای درون مردم با تضادهای آشتی‌ناپذیر مردم با قدرت‌های حاکم، به دنبال توطئه‌چینی‌ها و تفرقه‌افکنی‌های رژیم افتادن و نیروهای مردمی را علی‌رغم هر اختلاف نظر و حتا هر اشکال و انحراف سیاسی آماج حملات خصمانه قرار دادن، به ساختن جنبشی انقلابی با هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی خدمت نمی‌کند. هشیار باشیم!

سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)

شمارش معکوس! انفجاری در پیش است!

طوفانی در راه است و روزشمار مبارزاتی وعده‌ی دیدار می‌دهد. آماده می‌شویم تا همبسته و همراه یک‌بار دیگر خیابان‌ها را تسخیر کنیم؛ و هم‌زمان با ۸ مارس روز مبارزاتی زنان جهان، صدای مقاومت و مبارزات جسورانه‌ی زنان ایران را رساتر کنیم.

در چهلمین سالگرد خیزش پنج‌روزه‌ی زنان سال ۵۷ علیه «فرمان حجاب اجباری» می‌رویم تا سه روز در خیابان‌های آلمان (هامبورگ)، هلند (دن‌هاگ) و بلژیک (بروکسل) در روزهای ۶، ۷ و ۸ ماه مارس ۲۰۱۹، طنین مبارزات «زنان انقلابی سال ۵۷» علیه حجاب اجباری باشیم تا ریشه‌های «زنان خیابان انقلاب» را بازیابیم تا نهالی که بی‌مه‌با رستن آغاز کرده بر ریشه‌های پصلابت تاریخی‌اش تکیه کند. می‌رویم تا متحدین‌مان را بازیابیم و جویبار مبارزات زنان ایران را به مبارزات جهانی زنان پیوند بزنیم.

گام‌های مان لحظه‌به‌لحظه شتاب می‌گیرد تا ضرب‌آهنگ مبارزات مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی را دریابیم و شتاب بخشیم. می‌رویم تا بازتاب چهل سال مقاومت و مبارزه‌ی زنان ایران برای اولیبه‌ترین حقوق‌شان علیه یکی از ضد زن‌ترین رژیم‌های معاصر باشیم. آماده می‌شویم تا صلابت مبارزات کارگران، جسارت مبارزات دانشجویان، استمرار مبارزات معلمان، حقانیت کولبران، ناراضی‌ی مال‌باختگان، همبستگی کامیون‌داران، دادخواهی زندانیان، خشم فرودستان ... و عصیان و شورش‌گری زنان را بیش‌ازپیش در صفوف‌مان جذب و بازتابی کنیم.

چرا چهلمین سالگرد مبارزات زنان سال ۵۷؟

چون خیزش زنان ۵۷ برگ زرینی از تاریخ مبارزات صدساله‌ی زنان ایران و نمودی از جهش واقعی جنبش زنان ایران علیه ستم جنسیتی است. چون زنان یعنی نیمی از جامعه اولین هدف سرکوب بنیادگرایان تازه به قدرت رسیده بودند که باید برای تثبیت حاکمیت اسلامی مجدداً به پستوها رانده می‌شدند؛ اما زنان نیز اولین گروه اجتماعی بودند که ماهیت واپس‌گرای رژیم تازه به قدرت رسیده را دریافتند و علیه این تهاجم دست به مبارزه زدند و با مبارزات‌شان نه‌تنها موضوع کنترل دولتی بر بدن زنان را افشا کردند بلکه با شعار «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!» مانیفستی فشرده و کوبنده به نیابت از طرف تمام جامعه علیه بنیادگرایان اسلامی صادر کردند.

مبارزات زنان علیه حجاب اجباری هرچند در انحراف، تردید و سکوت سایر نیروهای انقلابی تنها ماند و درنهایت سرکوب شد، اما جنبش نوین زنان با خیزش زنان در سال ۵۷ در مخالفت علیه حجاب اجباری متولد شد. برای اولین بار در تاریخ جنبش ایران، زنان که همواره در مبارزات حضور فعال داشتند، از زیر چتر سایر نیروهای سیاسی - اجتماعی بیرون آمدند و موضوع ستم جنسیتی را به شکل مشخص طرح و برای آن مبارزه کردند.

در چهلمین سالگرد این‌همه جسارت و مقاومت، می‌رویم تا صدای ایستادگی و پیشروی زنان بوده و فارغ از تحریفات رسانه‌های جریان اصلی فریاد آزادی‌خواهی و رهایی‌طلبی انقلابی چهل‌ساله‌ی زنان ایران علیه رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی باشیم.

چرا پیشروی امروز جنبش زنان محدود به زنان و جنبش زنان نیست؟

چون رژیم جمهوری اسلامی در اثر بحران عمیق سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و افزایش انشقاق درونی حاکمیت و فشارهای بین‌المللی و مبارزات کارگران، زحمتکشان و همه اقشار و طبقات ستم‌دیده‌ی جامعه، به پایین‌ترین سطح مشروعیت خود رسیده است. زنان به شکل کمی و کیفی در تمام این مبارزات حضوری جسورانه دارند؛ اما مبارزات پراکنده‌ی زنان بر سر ستم جنسیتی کماکان شکل مستقل، متشکل و توده‌ای نیافته است. هم زنان و هم سایر جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی باید بتوانند درس‌های تاریخی خیزش ۵۷ را همین امروز به کاربندند. مبارزه‌ی زنان بر سر ستم جنسیتی نه‌تنها نافی مبارزه با سایر اشکال ستم و استثمار نیست، بلکه با طرح خواسته‌های زنان در جنبش زنان و سایر جنبش‌های اجتماعی است که می‌توان پیشروی جنبش را تضمین کرد. تقویت و سازمان‌دهی جنبش انقلابی زنان امروز حلقه‌ی کلیدی آزاد کردن خشم و ناراضی‌ی زنان در تمام جنبش‌های اجتماعی و طرح خواسته‌های زنان در این جنبش‌ها عامل پیشروی آن‌ها در پیوند درونی و هم‌افزایی متقابل مابین جنبش زنان و سایر جنبش‌های اجتماعی و یافتن ریشه‌های مشترک مبارزاتی علیه تمام اشکال ستم و استثمار است.

چرا و چگونه در پیوند با جنبش‌های بین‌المللی زنان؟

چون سکسیسم و حجاب اجباری دو روی یک سکه هستند و هر دو تمامیت بدن زن را تبدیل به ابژه‌ی جنسی می‌کنند. چون در اثر رشد مناسبات کالایی همگام با تشدید ستم جنسیتی در تمام جهان، بدن زنان تبدیل به کالای جنسی سرمایه‌داری شده که روابط مردسالارانه یک‌جا فرمان به پوشاندن‌اش به‌اجبار می‌دهد و یک‌جا در صنعت پورنوگرافی و تجارت سکس و ... به حراج‌اش می‌گذارد. درنتیجه مبارزه‌ی زنان در ایران علیه حجاب اجباری و سایر اشکال خشونت بر زنان جدا از مبارزه‌ی جهانی زنان علیه سیستم سرمایه‌داری مردسالار نیست. به همین دلیل ما مبارزه یا عدم مبارزه‌ی خود را بخشی از پیشروی و یا خطر عقب‌گرد موقعیت زنان در جهان و مشخصاً در خاورمیانه می‌دانیم.

چرا همبستگی جهانی؟

چون در اثر تشدید بحران اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جمهوری اسلامی و تشدید تضاد با آمریکا، تحریم و رقابت‌های نئولیبرالیستی کشورهای امپریالیستی، مردم و خصوصاً تحتانی‌ترین اقشار و مشخصاً زنان قربانیان اصلی را تشکیل می‌دهند. از طرف دیگر هر دو طرف می‌خواهند به مردم بقبولاند که راهی جز انتخاب بین بردگی نئولیبرالی (تحریم، جنگ، دخالت امپریالیستی) و بنیادگرایی اسلامی ندارند. درحالی‌که ما می‌دانیم این دونیرو ضمن تخاصم عمیقاً با یکدیگر اشتراک منافع و امکان همزیستی دارند و سرنوشت مردم هیچ تأثیری بر تصمیمات سیاسی‌شان ندارد، همان‌طور که در عراق و افغانستان نداشت. به همین دلیل مردم ایران، خصوصاً زنان نه‌نیاز به ناجیان بین‌المللی دارند و نه واپس‌گرایان اسلامی؛ بلکه نیاز به همبستگی با مردم جهان دارند. نیاز دارند که صدای مبارزات‌شان توسط نیروهای مترقی و مبارز، خصوصاً زنان جهان طنین‌انداز شود تا مردم جهان در کنار مبارزات مردم ایران بایستند.

چرا مبارزه علیه حجاب اجباری؟

چون ما بسیار خوب می‌دانیم که رفع ستم جنسیتی فقط به مبارزه با خشونت علیه زنان محدود نمی‌شود و مبارزه با خشونت علیه زنان فقط به مبارزه با حجاب اجباری محدود نمی‌شود؛ اما در ایران حجاب اجباری مرکز خشونت دولتی علیه زنان و نهاد و ستون ایدئولوژیک یک حکومت تئوکراتیک و ابزار اصلی کنترل بدن و سکسوالیته‌ی زن و تثبیت فرودستی او در یک دولت سرمایه‌داری است. به همین دلیل با تقویت و تعمیق مبارزه‌ی تعرضی زنان علیه حجاب اجباری برای هر چه توده‌ای و متشکل‌تر شدن آن، می‌توان سایر حلقه‌های خشونت علیه زنان هم چون کلیه‌ی قوانین و مجازات‌های ضد زن مبتنی بر شریعت اسلامی را هم هدف قرار داد و با استمرار این مبارزات صفوف جنبش زنان را حول منشأ این خشونت‌های آشکار دولتی، قانونی و شرعی علیه زنان آگاه و متحد کرده و با پیوند آن با سایر اشکال کنترل و مالکیت بر بدن زنان می‌توان به جهش جنبش زنان یاری رساند. به همین دلیل می‌رویم تا جویبارهای مبارزه‌ی زنان علیه حجاب اجباری و سایر اشکال خشونت بر زنان را علیه رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی به‌عنوان عامل اصلی فرودستی زنان در ایران به هم پیوندزنیم.

معنا و مفهوم عملی این همبستگی این است که امروز به هر شکل ممکن به برگزاری پرشکوه راهپیمایی سه‌روزه کارزار زنان یاری‌رسانیم. در کنار زنانی که با اتکا به نیروی خودشان و به اعتماد به حقانیت مبارزات‌شان چهل سال بی‌وقفه در مقابل یکی از ضد زن‌ترین رژیم‌های جهان ایستاده‌اند. در کنار زنانی که می‌خواهند صدای رسای سایر ستم‌دیده‌گان باشند ولی می‌دانند این مبارزه بدون مبارزه‌ی تمام‌قد علیه ستم جنسیتی از همین امروز و در همه‌جا به سرانجام نخواهد رسید.

در کنار زنانی که می‌خواهند با ادامه‌ی مبارزات‌شان علیه حجاب اجباری و سایر اشکال ستم جنسیتی، به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و کلیه‌ی حامیان امپریالیستش، خدمت نمایند. این آغازی است برای رهایی زنان و همه‌ی ستم‌دیده‌گان از سیستم ستم و استثمار حاکم. به صفوف کارزار بپیوندید و فراخوان ما را به گوش هر انسان مترقی با هر جنسیت، سن، زبان، ملیت و... برسانید. در راهپیمایی سه‌روزه در کنار ما بایستید و صدای زنان ایران را بلندتر کنید.

کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران

۲۹ ژانویه ۲۰۱۹

Call for a United Action!

If you want to abolish the compulsory hijab by women!

If you want to unite and defend the protests of “the girls of Revolution Street”, against compulsory hijab!

If you want to gain the freedom of dress and women’s right to control their bodies in practice!

If you want to put an end to poverty, unemployment, prostitution, street sleeping, feminization of poverty, oppression and super exploitation ... of women!

If you want to abolish all unequal laws and Islamic sanctions against women in practice!

If you want to smash the capitalist patriarchal relations in any form and place!

Join the Women's Campaign rally and protest in three countries of Netherlands, Belgium and Germany on March 8, 2019, concurrent with the 40th Anniversary of “Five-Day Women's uprising on March 8, 1979, against Compulsory hijab in Iran!

Why?

Because, women with 39 years of struggle and resistance against forced veil have shown in a real way that they are determined to stand at the forefront of the struggle against anti-woman Islamic Republic regime of Iran.

Because based on the objective conditions and the recent uprising of the workers, toilers and other deprived classes against poverty, high prices, corruption, injustice, prostitution, grave or street sleeping, prostitution, drug addiction, unemployment, no future, gender oppression, national oppression and class oppression ..., women posed a major challenge to one of the main political-ideological pillars of the Islamic Republic by removing their forced headscarves.

Because women have consciously challenged one of the structural principles of the Islamic Republic nervous system, and have turned the 39-year long resistance against compulsory hijab into a public protest.

Because in the current condition, women do not just demand their basic rights, they do not wait, they do not tolerate, they do not wear “bad hijab”, they do not demand or bargain or compromise ..., but in practice they break the tight fence of tolerance and reform for this theocratic system and realize the freedom of dress, and create a new form of struggle against compulsory hijab.

Because the Islamic Republic of Iran carried out its first attack on women by forcing hijab on them three weeks after coming to power, in order to control and intimidate the society. The Islamic fundamentalist’s rampage on women was not accidental. Compulsory hijab is the ideological flag and a tool of state control over women's body, will and fate; and it was after imposing hijab that all other unequal laws and Islamic punishments against women were approved. But women were the first force who heard the sound of Islamic fundamentalist coming to power. Tens of thousands of revolutionary, militant and freedom seeking women came into the streets on March 8, 1979, the International Women's Day, protesting for several days in opposition to the compulsory Hijab order, and made a persistence struggle in the history of women's struggles against compulsory hijab, against the onslaught of the state on Society and women’s bodies and freedom, and practically against the emergence of a new religious tyranny. By doing so, they laid the foundations of a new women's movement. Since then, women; individually or collectively, consciously or spontaneously, with ebbs and flows, have been resisting the regime's war on women. Women have resisted and struggled not only against compulsory hijab, but also in other aspects of women’s oppression such as right to divorce and custody, right to education and work, right to choose in marriage, right to choose a same-sex partner and

Because we know well that the fight against gender oppression and the role of women's movement, is not limited to the fight against compulsory hijab, however the Iranian women's struggle against compulsory hijab paves the way to a deeper struggle to gain women's freedom and equality in all areas of economic, political, Social, cultural, etc., and brings about other forms of gender oppression, and challenges the patriarchal relations of capitalism in which women’s body is a commodity and a sexual object.

Therefore, we call for all freedom seeking women and men, revolutionary organizations and parties, all militant, progressive and anti-racism forces that are committed to build a future free from today’s horrors in Iran and the world:

Concurrent with the 40th anniversary of “Five-Day Women's uprising on March 8, 1979, against Compulsory hijab” in Iran, join the women's campaign rallies and the rightful struggle of Iranian women, in order to fight united and powerful against compulsory hijab and the state control over their bodies, against any intrusion into women’s fate. To show to international women’s movement the unbreakable bond between the revolutionary women's struggles on March 8, 1979 and the girls of Revolution Street.

Join us, so together with the slogan "control of my body is my right, not any religion, nor any state, nor any person," pave the way for the struggle of women and people to achieve the full separation of religion and state, and scream loudly that the emancipation of women and all oppressed people will be achieved in the first step through the revolutionary overthrow of the Islamic Republic regime.

Join us, so that we can block the way for any opportunism, possible war ... capitalism / imperialism and the confiscation of the struggles of women and people in Iran. Because the circles of people's struggles are linked together. The continuation of the struggles of workers, teachers, students, nationalities, women ..., against the Islamic Republic should be joined in such a way that no power bears to stand against it.

Therefore, in the midst of the war fair policies of global powers, we neither seek "national reconciliation" with the reactionary regime of the Islamic Republic, nor "mercy" of the imperialist forces, because they are both lying. Because the conflict of interest between these two reactionary forces has nothing to do with interests of women and majority of the masses of people.

Women's Movement is a universal movement, thus we call on all women, women's activists and women's organizations around the world, to support Iranian women to continue their struggle against compulsory hijab and other forms of gender oppression and by participating in it help to successfully advance this struggle, in line with the interests and advancement of The Global Women's Movement.

We do not tolerate,

We do not give up,

We do not demand,

We abolish the enslavement law ourselves,

We write the law for freedom and equality ourselves,

We uncover hijab from our head,

We uncover hijab from the mind of society,

And we will not stop until we are emancipated!

Details of the rallies will be coming soon!

Email:

karzar.zanan.2016@gmail.com

HASHTE MARS



Quarterly journal No. 46/ February 2019

www.8mars.com

youtube.com/8marsorg

facebook.com/8Marsorg

zan_dem_iran@hotmail.com

Telegram: @eightmars

Price: €4- £4